

۵۴

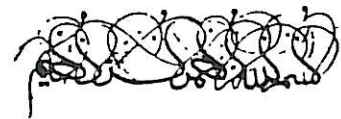
فرهنگی، هنری و پژوهشی  
(به زبان های فارسی و گیلکی)  
۴۸ صفحه - ۲۵۰ تومان  
سال هشتم (مهر و آبان ۷۸)  
ISSN: 1023 - 8735

# گیلکدوا



- ▣ روایت هشتاد سال تلاش  
پرثمر در پرورش مردان  
گارآمد (تاریخچه  
دبیرستان شاهپور سابق  
رشت)
- ▣ در جستجوی راه (پای  
صحبت دکتر اسدالله آل  
بویه، ریاضی دان، ادیب و  
استاد ممتاز دانشگاه)
- ▣ موسیقی گیلان بین سال های  
۱۳۴۶ تا ۱۳۴۲
- ▣ تاریخچه قدیمی ترین نقشه  
شهر رشت به روایت مجموعه  
اسناد عبدالوهاب خان آصف  
الدوله
- ▣ قصه کوی و برزن ما  
(سلیمان داراب)
- ▣ فرهنگ عامیانه مردم شمال  
ایران
- ▣ در شناخت میراث فرهنگی  
گیلان (بقعه پیر محله)
- ▣ و...
- ▣ بخش گیلکی: شعر،  
داستان فولکلور و...





شماره ۵۴

**تپیدورا**

## اولین جشنواره مطبوعات گیلان

۱۵-۲۰ آبان ۷۸

مجتمع خاتم، رشت

شماره استاندارد بین‌المللی ۸۷۳۵-۱۰۲۳

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی

(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

**GILAVÂ**

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language  
Journal Related to the Field of  
Culture, Art and Researches  
ON GUILAN (North of Iran)

Director and Editor:

**M. P. JAKTAJI**

P. O. BOX 41635 4174

**RASHT, IRAN**

Tel: 0131 20989

### در این شماره می‌خوانید:

بخش فارسی:

- ۳ حرف اول از سال هشتم/.....
- ۵ خبرهای فرهنگی، هنری... و برون مرزی /.....
- ۷ «ونیز» به دنبال یک خواهر خوانده ایرانی / دکتر مهرداد داودی. ....  
روایت هشتاد سال تلاش پرثمر در پرورش مردان کارآمد و افتخار آفرین (تاریخچه دبیرستان
- ۸ شاهپور سابق رشت) / جعفر خمایی زاده .....  
سخنان استاد در همایش تاریخ البرز / ایرج شجاعی فرد .....  
۱۷ در جستجوی راه: پای صحبت دکتر اسدالله آل بویه، ریاضی دان، ادیب و استاد ممتاز دانشگاه /.....
- ۱۸ تاسیانی /.....
- ۲۱ موسیقی گیلان بین سالهای ۴۲ تا ۴۶ / شاهرخ میرزایی .....  
یادی از پدر و پسر: به مناسبت سالروز درگذشت دکتر فریدون جوان پرست / ابوالقاسم
- ۲۸ جلیل پور رودکلی .....  
تاریخچه قدیمی ترین نقشه شهر رشت، به روایت مجموعه اسناد عبدالوهاب خان آصف الدوله /
- ۳۱ روبرت واهانیان .....  
۳۲ قصه کوی و برون ما: سلیمان داراب / فریدون نوزاد. ....  
۳۳ فرهنگ عامیانه مردم شمال ایران / جواد شجاعی فرد - گلخ بنام .....  
۳۴ در شناخت میراث فرهنگی گیلان: بقعه پیر محله /.....  
۳۵ نقدی بر «دژهایی با سابقه آتشگاه در تنکابن» / فرشته عبداللثی .....  
۳۸ نگاهی به آئین نقد دوستانه امیر افسانه‌ای / بیژن تیپوری .....  
۴۰ آسایشگاه معلولین رشت، تبلور معرفت و مدنیت مردم گیلان /.....  
۴۳ از میان نامها .....  
۴۴ تازه کتاب .....  
۴۶

بخش گیلکی:

مرگیلکی: اصغر امیرزاده - محمد رضا خیر خواه - آذر دعائی - محمد دعائی - محمد تقی رستمی - حسین شهاب کومله‌ای - رضا صفایی سنللی - غلامحسین عظیمی -

- ۲۲-۲۷ کریمی کلاشمی - سینا مدبرنیا - روشنگ مرادیان. ....
- ۲۴ جفگی بو، گوشنگی... (داستان گیلکی) / محمود اسلام پرست .....  
۲۶ کلاجی (داستان گیلکی) / هادی غلام دوست. ....

جهت پیشبرد فرهنگ و مطبوعات در بیاهکل برداشت و برای نخستین بار به صورت حرفه‌ای و کسب روزانه پای روزنامه را به این شهر کشاند. بابائی پور از سال ۱۳۲۹ برای تنویر افکار عمومی و ارتقای فرهنگ مطالعه در بیاهکل زحمت کشید. سالها با دوچرخه رکاب زد و روزنامه‌های معدود آن زمان را به علاقمندان آنها می‌رساند. بعدها نخستین کتابفروشی شهر بیاهکل را بنیان نهاد.

وی جزو چهار خبرنگار رسمی مطبوعات گیلان بود و همپای مرحوم مژده در رشت، سعادت‌مند در لاهیجان و اشکوری در رودسر نشریات تهران را در بیاهکل عرضه می‌داشت.

از وی سه فرزند پسر: استاد دانشگاه آپالا (در سوند)، مهندس کشاورزی و مدیر کتابفروشی فعلی (آژند بابایی)؛ به یادگار مانده‌اند. روایتش شاد



### خادم پیر مطبوعات درگذشت

بدیع الله بابائی پور، پیر مطبوعات بیاهکل و گیلان ۲۵ خرداد ماه ۱۳۷۸ در سن ۷۳ سالگی درگذشت. مردی که ۵۰ سال پیش اولین گام را در

طرح روی جلد:  
دبیرستان شاهپور سابق رشت



لیتوگرافی: همراهان ۳۹۰۰۳

چاپ: آذر ۲۷۸۲۹

صحافی: ستوده ۲۵۸۴۶

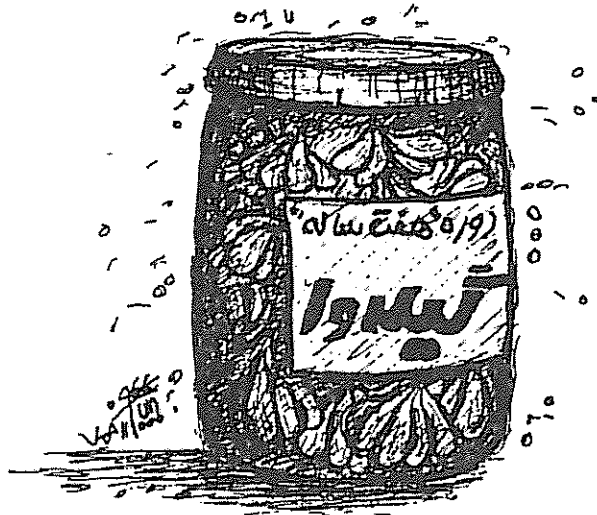


طراحی و گرافیک: ماکان پورا احمد



گیله‌وا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست. استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد و استفاده انتقاعی از آن منوط به اجازه کتبی است



## حرف اول از سال هشتم هجرت

(بحای سر مقاله و خیلی خودمانی)

و علاقمند و به اصطلاح خود خمار گیله‌ها هستند. آنها پا را از این هم فراتر گذاشته با عصبیت و تشر و حتی اخطار ناشی از دوستی و علاقه و یادآوری تعهد و رسالت و امثال این‌ها - که امروزه تا مرز شعار سقط کرده و لوف معنی پیدا نموده است - می‌خواهند هر چه زودتر گیله‌ها چاپ و منتشر شود.

باور بفرمایید این نوع عصبیت و تشر و اخطار را ما دوست داریم و برایش سر می‌گذاریم چون ما را به تحرک وادار می‌دارد و ایجاد انگیزه می‌کند. صدای عصبی، تند و عتاب آمیز اما حاکی از عشق سرشار به ادامه کار و انتشار گیله‌های یکی از خوانندگان از پشت تلفن هنوز در گوشمان پیچیده است. این‌ها نشان می‌دهد که بخشی از مردم ما، هنوز به خویشتن خویش، به معرفت، به هویت، به فرهنگ و زبان و ادبیات بومی خود، به شکست‌ها و پیروزی‌های قومی و جامعه ملی خود دلبسته‌اند و گرنه چرا باید از گیله‌ها انتظار تدلوی چاپ و انتشار داشته باشند. چه کسی با ما قرارداد انتشار بسته است که ما فسخ کرده‌ایم؟ کسی ما با آن‌ها قرار مکتوب و رسمی و دفترخانه‌ای گذاشته‌ایم که قابل تعقیب و عتاب باشیم؟ کی ما توانسته‌ایم خبرهای داغ و روز را از هر نوع - جناحی و جناحی - که حسن کنجکاو و ماجراجویانه‌شان را برتابد، به آن‌ها برسانیم؟ چه وقت مجله ما چهار رنگ و با کاغذ گلاسه چاپ شد که مناظر و مریای آن چشمشان را بنوازد و دلشان را ببرد؟

آن چه ما نوشته‌ایم و می‌نویسیم همین خبرهای فرهنگی هنری از برو بچه‌های همولایتی، مقالات مربوط به ولایت، شعر و داستان به زبان مادری، شرح حال بزرگان ادبی و هنری و علمی گیلانیان، معرفی و نقد کتابهای باز در مورد استانمان، آداب و رسوم و باورداشت‌های پدرانمان داد زدن و گله کردن و هشدار دادن از عقب ماندگی و فقر و بیکاری و افک تحصیلی و جلوگیری از انحنا، محیط زیست و منابع طبیعی و عدم توسعه و آخر ماندن استان ما است که لابد چون سخن دل است بر دل نشسته و می‌نشیند و این توقعات بجا و بحق و شایسته را در وجود خوانندگان ما بر می‌انگیزد.

در جمعی دوستانه عزیزی صراحتاً همین جور لری، بیان داشت: «یکی از من پرسید گیله‌ها در نمی‌آید؟ گفتیم تو چه فکر می‌کنی؟ گفت تا وقتی که فلانی زنده است حتماً در می‌آید، مطمئناً دیر یا زود آن روز می‌رسد که ما نباشیم اما تکلیف گیله‌ها، بعنوان یک ارگان قومی چیست؟ آرزوی روزی را داریم که اگر مردم دیگری یا دیگران سریعتر، بهتر و غیرتمندانه‌تر آن را

گیله‌ها چند ماهی است که سال هفتم انتشار خود را پشت سر گذاشته است (با شماره ۵۳) اما نتوانسته است به موقع وارد سال هشتم شود. این است که با وقفه‌ای سه ماهه، با انتشار شماره حاضر (۵۴) رسماً وارد سال هشتم می‌شود. می‌گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست، اما سال گیله‌ها به پائیزش نکوست!

باری این وقفه‌ها، قصورها، بی نظمی‌ها و دیر منتشر شدن‌ها خواسته ما نیست، ناخواسته است. یعنی مطمئناً یک جای کار می‌لنگد و خیلی هم می‌لنگد که انتشار گیله‌ها به تأخیر می‌انجامد. این تأخیرها موجدیات دلخوری و گله و عصبانیت علاقمندان و خوانندگان مجله را فراهم می‌آورد که البته حق هم با آن‌هاست.

بدیهی است در برخی موارد وقفه موجب از دست دادن خوانندگان و علاقمندان مجله می‌شود که ذاتاً حساس، عجول و کم حوصله‌اند و بلافاصله قهر می‌کنند. بعضی وقت‌ها نیز این تأخیر موجب فراموشی خواننده گذری می‌شود و مجله از چشم او می‌افتد، وقتی مجله از دیده برود، از دل هم می‌رود. برخی کسان هم خیال می‌کنند دفتر ایام گیله‌ها بسته شده است و یا به حکم روز تعطیلش کرده‌اند! و بعدش هم دیگر دنبال قضیه را نمی‌گیرند. این عزیزان خوانندگان عبوری، گذری، فصلی و مقطعی مجله هستند که گفتیم البته حق با آن‌هاست. چون نظم، تدلوی و استمرار نشانه حیات و لازمه هر کاری است و آن‌ها هم جز این نمی‌خواهند اما کاری به علت‌ها و حجت‌ها ندارند و فراموش می‌کنند ما در شرایط و زمانه‌ای سیر می‌کنیم که هیچ چیز نظم درست و ثابتی ندارد و بسیاری چیزها و کسان سر جایشان نیستند. این عزیزان همه چیز را آماده و باب دل خود می‌خواهند و وقتی فراهم نبود راحت از کنارش می‌گذرند.

بعکس این عده طیف وسیعی هستند که مطمئن‌اند گیله‌ها چاپ می‌شود و دیر یا زود بالاخره منتشر می‌گردد. آن‌ها به این تأخیرها خوس کرده‌اند و پذیرفته‌اند که انتشار مجله هم مثل زندگی شخصی و داخلی خودشان و جامعه‌شان پر از مشکلات و پیچیدگی‌هاست و ناگزیر باید تحمل کرد و شکیبا بود. این است که صبر می‌کنند. عده‌ای هم مرتب نامه می‌نویسند و تلفن می‌زنند و علت تأخیر را می‌پرسند و آنگاه با تشویق و تأیید می‌خواهند که دلسرد نشویم و بکارمان ادامه دهیم. به اصطلاح انگیزه می‌دهند و امیدوارمان می‌کنند. و بالاخره عده‌ای هم هستند که بسیار مشتاق

می‌کردم. تمام پلاکاب‌ها، شکم سراها و میان راهی‌ها مشتری‌ها بودند! شاید باز عزیزانی پیدا شوند که حرف من به کامشان تلخ بنشیند ولی حاضرم دست آن‌ها و عزیزانی را که از دست ما عصبانی شدند که چرا ارزش نشریه را با یک پاکت سیگار مقایله کردم در دست آن بقال - و هر بقال دیگری، حتی بقال سرمجله و گذر خود آنها - بگذارم، آیا حاضر است یک دوره جلد شده ۷ ساله گیله‌وا را که خون و رگه و پی من و صد‌ها همکار قلمی من در صفحه صفحه و سطر سطر آن قلم خورده با یک شیشه سیرترشی هفت ساله‌اش معامله کند!

پدرانمان ضرب المثل حکیمانه‌ای برایمان به یادگار گذاشته‌اند که نسل امروز گیلک از آن هیچ نمی‌فهمد! "شل شله کا به را دگفتن بخرت چه ایسان و درس بو کوده آب مانستان بو دگفته چاره چیست؟"

آن‌ها که گیله‌وا را درک می‌کنند و رگه‌هایی از عشق، معرفت، معنویت، هویت و صداقت گیله‌مردی خود و ما را در آن می‌بینند، مطمئناً به آن وفا دارند و آن را با همه نقص‌ها، وقفه‌ها و بی‌نظمی‌هایش - که ناشی از تبعات سیاسی و اقتصادی و روانی روزگار بیس‌ماس است - می‌پذیرند و تحمل می‌کنند.

با اینهمه امیدوریم سال هشتم، سال نظم و تدلوم کار و انتشار گیله‌وا باشد، اگرچه هیچ قولی نمی‌دهیم اما نهایت تلاش ما این است که رضایت خاطر شما فراهم آید.

## گیله‌وا

# گیله‌وا

## درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام خانوادگی .....

سن ..... شغل ..... میزان تحصیلات .....

نشانی: شهر ..... خیابان .....

کوچه ..... شماره ..... کدپستی ..... تلفن .....

(از شماره ..... فرستاده شود)

لطفاً این فرم یا فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایید.

● حق اشتراک داخل کشور ۲۵۰۰ تومان ● اروپا ۵۰۰۰ تومان

● آمریکا و ژاپن ۶۰۰۰ تومان

● حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۴۰۰۰ تومان

- یا مشابه آن را- در آورند اما تا وقتی که فلانی زنده است باید با این تساهل و تسامح دل خوش کنک داشت؟ یا کمکش کرد، یاور شد، ایله جار آمد و کار گیله‌وا را نهادینه کرد.

یک بار طی یادداشتی که در توجیه افزایش قیمت بر گیله‌وا داشتیم، نوشتیم «بگیر این گرانی بابت یک لیوان یخ در بیشت یا آب میوه، یا اصلاً یک پاکت سیگار...» عزیزانی بر این کلام خورده گرفتند یعنی ارزش فرهنگ این قدر نازل شده که حتی ما، که داعیه فرهنگ مداری داریم، بهای نشریه را، یعنی عصاره تلاش معنوی و فکری نخبگان جامعه را، تا حد یک پاکت سیگار پایین آورده‌ایم! حرف آنها کاملاً درست است، بلکه نباید چنین باشد ولی هست. متأسفانه همه ما امروز آلوده این سقط عمل شده‌ایم. ما حقیقت را ضایع کرده‌ایم.

مثال دیگری می‌زنم بی‌مایه‌تر! اما به واقعیت نزدیک‌تر و ملموس‌تر. بقال محله مان با ما دوستی مختصری دارد ما را آقای گیله‌وا صدا می‌زند. گاهی از لو یک شیشه کوچک سیر ترشی می‌گیریم. دو جور دارد. به قول خودش یکی دوساله و سنبلی به قیمت ۱۰۰۰ تومان و یک جور هم هفت ساله که می‌گوید دوا است و ۲۰۰۰ تومان می‌فروشد و همیشه هم اصرار دارد این دوا را به ما بفروشد. هر بار مجبور می‌شوم این نوع هفت ساله را بخرم به یاد کار خودم و گیله‌وا می‌افتم که هفت سال از عمرش گذشته است. اگر آن سال که بقال محله‌مان این سیرها را ترشی انداخت و حالا پنج "چتم" آن را دانه‌ای ۴۰۰ تومان به ما می‌اندازد، من هم سیر و سرکه را "نقلدان" می‌زدم لان کلی شیشه دوا بجای گیله‌وا توی کتابخانه‌ام داشتم و کاسبی خوبی

یلکان

## نشر گیلکان

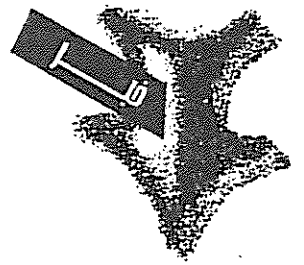
ناشر آثار گیلان و مازندران (گیلماز)  
در خدمت عموم هم میهنان

برای کسب هرگونه اطلاعات در تهیه، سفارش و خرید کتابهای روز و نادر گیلان شناسی، منابع و ماخذ مربوط به شمال ایران، کتابشناسی و شهرست مقالات فسرهنگ بومی، جگونیگی ارتباط با محققان و پژوهشگران منطقه و آگاهی از آخرین کتابهای منتشره و مقالات چاپ شده مختص شمال در نشریات مختلف کشور، کافی است نشانی دقیق و کدپستی خود را اعلام کرده همراه یک قطعه تمبر ۱۰۰ تومانی (برای مراسلات عادی) و ۳۰۰ تومانی (برای مراسلات سفارشی) به نشانی رشت صندوق پستی ۱۷۳۵-۴۱۶۳۵ نشر گیلکان ارسال نمایید. اطلاعات، بروشور و فهرست‌های لازم در اسرع وقت در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

## فروشگاه و نمایشگاه دائمی نشر گیلکان

در خدمت همولایتی‌های گیلانی و مازندرانی  
و هم میهنان علاقمند به فرهنگ بومی شمال

نشانی: رشت - حاجی آباد - خیابان انقلاب - اول خیابان گنج‌های، کوچه صفاری - شماره ۱۱۶



## درگذشت هنرمند گیلانی

محمد علی طاهرتانی متولد ۱۳۰۴ رشت، استاد برجسته بلورسازی ایران در ۱۴ فروردین ماه ۱۳۷۸ در سن ۷۵ سالگی در تهران درگذشت. وی بلورسازی را از سال ۱۳۱۳ در رشت آغاز کرد. او که در نوجوانی لقب استاد یافت برای تکمیل دانش خود به تهران آمد و پس از مدتی به تربیت شاگردان پرداخت. کوزه‌های نقش شاه عباسی، اسب و تنگ بلور، ترکیب سنگهای مختلف در بلور به صورت زینتی، بلور همراه با نقش سکه و کارهای ابتکاری از این دست از این استاد کار گیلانی است. روائش شاد.



## یک سال در فراق شیون

از مرگ ناپتنگام و زودرس شیون فومنی شاعر پرآوازه گیلانی یک سال گذشت. بهین مناسبت مراسم سالگرد متعددی از سوی مجامع و محافل ادبی و هنری گیلان برای وی برگزار شد که در آنها بسیاری از شاعران گیلان و استان‌های دیگر شرکت داشتند. از جمله این مراسم برپایی دو همایش از سوی انجمن ادبی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی فومن در فومن و اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در محل مجتمع فرهنگی هنری خاتم رشت بوده است. افزون بر این مراسم باشکوهی نیز بر سر مزار آن زنده یاد در سلیمان داراب رشت از سوی خانواده، دوستان و آشنایان شیون برپا گردید که بخش وسیعی از مردم فرهنگدوست گیلان در آن شرکت کردند.

## گردهم آیی فارغ التحصیلان و دانش‌آموختگان دبیرستان شاپور

به مناسبت هشتادمین سال تأسیس دبیرستان شاپور سابق (شهید بهشتی امروز) و به همت اداره آموزش و پرورش ناحیه ۲ رشت، مدیریت دبیرستان شهید بهشتی و تنی چند از فرزندان کشور که دانش‌آموخته این دبیرستانند همایشی در روز ۲۲ مهر در سالن آمفی تئاتر آن برگزار می‌شود.

دبیرستان مزبور یکی از قدیمی‌ترین مراکز فرهنگی گیلان است که بعد از گذشت سالیان دراز بر آن هنوز به حیات فرهنگی و آموزشی خود ادامه می‌دهد.

## روای هستی

از ۱۶ تا ۱۸ تیرماه در سالن آمفی تئاتر فرهنگسرای اندیشه (واقع در پارک اندیشه تهران) قطعاتی از اساتید شعر و موسیقی ایران: اکبر محسنی، روح الله خالقی، بیژن ترقی، غلامحسین بنان و رهی معیری با آواز موسی علیجانی و پیانوی بردیا صدرنوری هنرمندان جوان گیلانی اجرا شد که با استقبال گرم مردم تهران مواجه گردید.

## حضور نویسندگان و هنرمندان گیلانی در تهیه و انتشار نشریات معتبر کشور

نامه علوم اجتماعی از نشریات علمی و پژوهشی است که هر شش ماه یک بار از سوی دانشگاه تهران منتشر می‌شود و خواندن آن برای دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی و همچنین اهل تحقیق و مطالعه بسیار مفید می‌باشد. حداقل سه تن از دست اندرکاران این نشریه خوب و ماندنی از هنرمندان و نویسندگان و پژوهشگران گیلانی هستند. اصغر عسگری خانقاه سردبیر، کاظم سادات اشکوری ریاستار فارسی و صادق بریرانی طراح این نشریه مرجع و سودمند می‌باشند.

همچنین در فصلنامه تئاتر که ویژه پژوهش‌های تأثیری است و دوره جدید خود را با انتشار شماره ۱ (مسل ۱۷) آغاز کرده است نویسندگان و محققان گیلانی حضوری چشمگیر دارند. سردبیر این فصلنامه خانم لاله تقیان از بانوان فاضل و هنرمند کشور است. ریاستاری فصلنامه را آقای جلال ستاری محقق و اسطوره شناس صاحب نام گیلانی بر عهده دارند. همکاری مستمر فرامرز طالبی دیگر محقق گیلانی هم در این نشریه موجب شد تا در هر شماره مطلبی در خصوص گیلان چاپ شود. در شماره اخیر مطلبی به تفصیل در ۷۷ صفحه تحت عنوان "نمایشنامه شاه عباس کبیر و کارکیان احمد" نوشته عبدالله رنجبر و به کوشش فرامرز طالبی آمده است. خان احمد آخرین سلطان مستقل گیلان بوده است که در جنگ با شاه عباس مغلوب شد و با شکست او گیلان به حکومت مرکزی ملحق گردید.

فصلنامه تخصصی "باستان پژوهشی" هم که نشریه‌ای دانشجویی است و به کوشش هسته علمی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه تهران منتشر می‌شود با انتشار چهارمین شماره خود کاملاً شکل و شمایل یک نشریه رزین و تخصصی را بخود گرفته است. مدیر مسئول این نشریه شهرام زارع گلسرکی باستان شناس جوان گیلانی است.

## نمایشگاه نقاشی معصومه عباسی

اولین نمایشگاه نقاشی انفرادی معصومه عباسی در تاریخ ۲۶ خرداد تا ۳ تیر ۷۸ در محل مجموعه فرهنگی هنری سردار جنگل رشت برپا شد. هدف از این نمایشگاه آن طوره که از تابلوها برمی‌آمد نگاهی نو به هنر اصل ایران و نشان دادن گوشه‌ای از زندگی ایرانیان بود که با صنایع دستی و تصویرسازی گرافیکی و مینیاتوری تلفیق شده بود. عباسی متولد

۱۳۵۸ رشت و فوق دیپلم گرافیک از آموزشکده فنی و حرفه‌ای دکتر معین رشت می‌باشد.

## همایش بررسی شعر گیلکی

هفته نامه هاتف که از نشریات "فرهنگی، اجتماعی و آموزشی" گیلان می‌باشد در شماره‌های اخیر خود بشارت برگزاری "همایش بررسی شعر گیلکی" را به خوانندگان خود داده است و طی فراخوانی اعلام داشته علاقمندان می‌توانند در زمینه‌های دستور زبان، اوزان عروضی، قافیه و صنایع شعری در شعر گیلکی و همچنین تاریخ تحول شعر گیلکی از دیرباز تا کنون و زیبا شناختی در آن مقالات خود را ارسال دارند. هاتف از معدود نشریات استان است که گاه‌گاه عنایتی به فرهنگ و زبان گیلکی نشان می‌دهد. گاه این توجه بیشتر و طولانی‌تر و گاه کمتر و کوتاه‌تر بوده است. امید که هاتف در برپایی این همایش موفق و در راه اندازی صفحات گیلکی پیگیر باشد.

## همایش تات شناسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان همراه با دیگر نهادهای شهرستان تصمیم به معرفی پیشینه کهن قوم تات در عرصه تاریخ گرفته. در این راستا طی اطلاعیه‌ای از محققان و پژوهشگران متخصص در این زمینه دعوت کرده است تا در موارد مختلف و مربوط از جمله زبان تاتی، ادبیات شفاهی تات، پیشینه تاریخی قوم تات، پراکندگی گویوران تات، جغرافیای تات، قوم تات، رجال علمی و سیاسی و ادبی تات، هنر تات و... مقاله‌های خود را به نشانی دانشگاه آزاد واحد تاکستان ارسال دارند. حداکثر تاریخ ارسال مقالات ۲۰ شهریور ۷۸ بوده است. تاتی از گویش‌های رایج در جنوب گیلان نیز می‌باشد.

## کانون گسترش فرهنگ ایران بزرگ

اردشیر قاسملو، روزنامه نگار گیلانی به همراهی تنی چند از اساتید دانشگاه، شاعران، نویسندگان، حقوقدانان، پزشکان و علاقمندان فرهنگ و ادب و تاریخ کهن ایران بنیان کانونی را در تهران پی افکندند با نام "کانون گسترش فرهنگ ایران بزرگ". از برنامه‌های مستمر کانون که دبیری آن را قاسملو برعهده دارد همایش‌های ماهانه است که معمولاً به شاهنامه خوانی، قرائت شعر، ایراد سخنرانی و اجرای موسیقی اصیل ایرانی همراه است.

## کارگاه بین‌المللی آموزش زبان و ادبیات فارسی

اولین کارگاه بین‌المللی آموزشی زبان و ادبیات فارسی با عنوان "بررسی شیوه‌های داستان نویسی پس از مشروطیت" از صبح روز سه شنبه یکم تیرماه جاری با حضور استادان و محققان خارجی زبان فارسی از کشورهای آلمان، سوئیس، گرجستان و آذربایجان در محل کتابخانه دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان آغاز به کار کرد که مدت ۱۰ روز و تا دهم تیرماه ادامه داشت. موضوعاتی چون سیری در ادبیات داستانی



معاصر - داستان نویسی و نقد ادبی و... توسط مدرسین زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان ارائه شد. از جمله برنامه‌های جنبی این کارگاه ایراد سخنرانی و برگزاری میزگرد پرسش و پاسخ با شرکت سه محقق و نویسنده آقایان دکتر مقدادی، حسن میر عابدینی و شهیار مندنی پور و بازدید از اماکن تاریخی، سیاحتی و زیارتی استان بود.

## خیابان‌های بیرون مرزهای گیلان

با همکاری احمد سواررخش

گیلان را جهت آشنائی بیشتر برای ایشان تشریح نمود.

### ■ صدور برق به آذربایجان

به منظور تبادل انرژی برق با کشور جمهوری آذربایجان در منطقه مرزی "آستارا"، شرکت برق منطقه‌ای گیلان تصمیم به احداث ۶ کیلومتر خط دو مداره ۲۳۰ کیلو ولت و نصب یک دستگاه ترانس به قدرت ۱۲۰ مگاوات آمپر، با اعتباری بالغ بر ۱۶/۷۷۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال گرفته است که اعتبار مزبور از محل اعتبارات سازمان توسعه برق ایران تأمین و پرداخت خواهد شد.

### ■ مشارکت کشورهای خارجی، در طرح‌های توسعه گیلان

چند کشور خارجی، از جمله "سوئیس"، پیشنهاداتی را در زمینه توسعه فرودگاه، راه آهن، پالایشگاه و آزاد راه رشت - قزوین، مطرح کرده‌اند که تفاهم نامه و قرارداد در این راستا با استانداری گیلان امضاء شده است و طرح‌های مطالعاتی از طریق وزارتخانه‌های ذیربط در اختیار استانداری گیلان قرار گرفته است.

### ■ همکاری کشور هندوستان در زمینه طرح‌های زنبور عمل

هیاتی از اساتید دانشگاه‌های هندوستان به ریاست دکتر "مش را"، طی یک سفر سه روزه به گیلان، ضمن بازدید از طرح‌های زنبور عمل، چگونگی گسترش و همکاری‌های علمی در زمینه طرح‌ها و پروژه‌های پرورش زنبور عمل، تولید ملکه زنبور عمل و فرآورده‌های فرعی و وضعیت بسته بندی، با مقامات مسئول گیلانی مورد بحث و تبادل نظر قرار دادند.

### ■ کشاورزی گیلان، پذیرای کمک‌های فائو

به دنبال سفر سه روزه نمایندگان سازمان خواروبار و کشاورزی جهان (فائو) به گیلان و دیدار از اراضی و مناطق آسیب دیده از خشکسالی، اولین محموله کمک‌های این سازمان، شامل موتور پمپ، لوله و اتصالات وارد گیلان شد. ارزش کل کمک‌های "فائو" به گیلان ۴۰۰ هزار دلار است.

### ■ آمار گردشگران خارجی

مسئول امور سیاحتی سازمان ایرانگردی و جهانگردی گیلان اعلام کرد: بیش از ۴ هزار گردشگر خارجی از کشورهای آلمان، فرانسه، ژاپن و کشورهای واقع در آسیای میانه، در طول سال گذشته، از گیلان بازدید کردند. قابل یادآوری است که آمار واقعی گردشگران خارجی به دلایلی، از جمله عدم اسکان در مراکز اقامتی، بیش از تعداد فوق می‌باشد.

### ■ سفر روزنامه نگاران قطری به گیلان

یک هیأت ۷ نفری از روزنامه نگاران قطری طی یک مسافرت سه روزه، از جاذبه‌های طبیعی و جهانگردی گیلان دیدار کردند. استاندار گیلان نیز در ملاقات خود با هیأت مزبور، امکانات طبیعی، اقتصادی، فرهنگی و مختصری از پیشینه تاریخی

### ■ نقش مهم گیلان در زمینه صادرات غیر نفتی

آقای صوفی استاندار گیلان، طی سخنانی در مورد وظایف کمیته برنامه ریزی استان، اظهار داشت: بیش از یک سوم صادرات غیر نفتی کل کشور، از طریق بندر انزلی و آستارا صورت گرفته و راه اندازی "منطقه آزاد تجاری آستارا" رسوب کالا در مناطق جنوب کشور را با توجه به بازار ۳۰۰ میلیون نفری، یا ۵۱۰ میلیارد دلاری موجود در کشورهای آسیای میانه، قفقاز و روسیه، تبدیل به ترانزیت کالا خواهد نمود.

### ■ لاهیجان برتر از جزایر قناری

یک هیأت خارجی از سوئد، به ریاست معارف شهرداری شهر "ارمنو" واقع در شمال این کشور، طی برنامه‌ای که از طرف دو تن از تحصیل کردگان ایرانی مقیم سوئد هماهنگ شده بود، از لاهیجان، جاذبه‌های گردشگری و همچنین از امکانات صنعتی و تکنولوژیک آن، بازدید نمودند.

در پایان این دیدار دو روزه، پس از امضای مقاله نامه خواهر خواندگی بین دو شهر مزبور، آقای "اریکسون" از اعضای هیأت اظهار داشت: «با انجام بازسازی‌های گوناگون، لاهیجان می‌تواند به بهترین نقطه دنیا تبدیل شود و من شخصاً آن را به جزایر قناری ترجیح خواهم داد.»

بد نیست بدانید که شهر کوچک سوئدی، در منطقه‌ای سردسیر واقع شده حداقل دارای یک قرن سابقه اداره امور شهری توسط شورای منتخب شهر بوده و برای جذب توریست بیشتر تنها در سال گذشته، مبلغ ۲۴۲ میلیون کرون برای ساخت یک زمین ورزشی، یک استخر و یک اقامتگاه هزینه نموده است.

### ■ صادرات محصولات صنعتی گیلان

در طول سال گذشته توسط صنایع مستقر در گیلان محصولاتی نظیر بیسکویت، ماکارونی، انواع مشعل رادیاتور، انواع رنگ، کاشی، نخ، پارچه، موکت، پلویز، کت و شلوار و... به ارزش ۴/۸۸۸/۸۱۰ دلار به کشورهای خارجی صادر شده که این میزان نسبت به سال قبل افزایش داشته است. در میان وارد کنندگان نام کشورهایی چون آلمان، فرانسه، روسیه، سوئد، اتریش و... به چشم می‌خورد.

### ■ پنجمین نمایشگاه بین المللی گیلان

پنجمین نمایشگاه به اصطلاح "بین المللی گیلان" در محل دائمی آن واقع در شهرستان بندرانزلی بدون حتی حضور یک شرکت خارجی (کشور خارجی که جای خود دارد) افتتاح شد و فریاد همه شرکت کنندگان را که به امید قرار داد با شرکت‌های خارجی در آن حضور یافته بودند در آورد.

بسیاری از مدیران غرفه‌ها علاوه بر این عیب بزرگ، از تقابلی چون عدم تبلیغات مناسب و کافی و ضعف مدیریت گله‌مند بوده و آن را شبیه به "یکشنبه بازار" انزلی توصیف کردند!

### ■ گروه کاریکاتور "پا"

۲۸ مرداد یک گروه کاریکاتور نوپا با نام "پا"، با دو عضو کیوان وارثی و علیرضا صدیقی در رشت پا گرفت که از جمله فعالیت‌های آن ارائه اثر به صورت مشترک، همکاری با مطبوعات و دیگر گروه‌های کاریکاتور است. در پرورشوری که از سوی این گروه توزیع شد آمده است، گروه کاریکاتور "پا" کاملاً مستقل عمل می‌کند و عضو ثانی نمی‌پذیرد!

### ■ مسابقه ایران - گیلان

دیرخانه شورای جوانان و سازمان ایرانگردی و جهانگردی استان گیلان، با همکاری یک کانون هنری - تبلیغی (بخش خصوصی) بمنظور جلب گردشگر ایرانی با هدف رونق توریسم مسابقه‌ای بزرگ در سطح کشور تدارک دید و با چاپ برگه‌های رسید شرکت در مسابقه به قیمت ۲۰۰ تومان به مقیاس میلیونی نیمه تابستان امسال به قید قرعه کشی ۳+۱۴۷۰ جایزه ارزنده به برندگان شانس مسابقه اهدا کرد.

### ■ نمایشگاه کاریکاتور

از ۲۴ الی ۳۱ شهریور ۷۸، سید امیر سقراطی کاریکاتوریست جوان و با آتیه گیلانی اقدام به برپایی سرچین نمایشگاه انفرادی خود نمود. این نمایشگاه که در مجموعه فرهنگی - هنری سردار جنگل رشت برپا شد، شامل ۳۶ اثر رنگی و سیاه و سفید با مضامین سیاسی، اجتماعی، فلسفی، طنز سیاه و کاریکاتور چهره بود...

### ■ نمایشگاه نقاشی و تصویر سازی

از تاریخ ۲۴ شهریور به مدت ۱۱ روز نمایشگاهی در نگارخانه "قوی" مجتمع فرهنگی و هنری خاتم الانبیاء رشت برگزار شد.

این نمایشگاه شامل دو اثر چاپ دستی و چهارده اثر تصویر سازی از امین شاهد حق قدم و بیست و چهار اثر تصویر سازی از سیاروش فانی بود، که بازتابی مثبت در بین بازدید کنندگان داشت.

هدف از نمایش این تصاویر بنا به گفته دو هنرجوی جوان گیلانی، آشنا نمودن هنرجویان و مردم فهیم این منطقه با تکنیکها و شیوه‌های مختلف تصویر سازی بوده است.

امین شاهد حق قدم دانشجوی رشته گرافیک دانشگاه هنر و معماری دانشگاه آزاد تهران است که مشغول گذراندن پایان نامه دوره کارشناسی است و سیاروش فانی نیز در سال چهارم همین دانشکده مشغول به تحصیل می‌باشد.

با یاد دوباره و چند باره طرح بزرگ ملی

آبراه آزادی

# توتیو" به دنبال یک خواهر خوانده ایرانی

دکتر مهرداد داودی



توتیو

تشکیل داده‌اند از مهمترین و با شکوه‌ترین مراکز توریستی جهان می‌باشد و همه ساله میلیونها مسافر گردشگر و جهانگرد از چهارگوشه جهان به تماشای آن می‌شتابند و با کمال اشتیاق سیل طلا را در ونیز جاری می‌کنند و به همین دلیل ونیزها دارای تجارب گرانبهایی در صنعت گردشگری می‌باشند. بنا به اظهار همه کارشناسان، اقتصاد صنعت گردشگری مهمترین صنعت قرن آینده خواهد بود.

ونیز می‌تواند به بالندگی این صنعت در ایران کمک مؤثری نماید. خوشبختانه رشت و انزلی با داشتن رودهای زیاد و تالاب زیبا بیشترین شباهت‌ها را با ونیز می‌توانند داشته باشند. تا اوایل قرن بیستم مناسب‌ترین راه دسترسی به اروپا و روسیه راه دریایی خزر بود. اغلب مسافین خارج از کشور از طریق تالاب انزلی و رودخانه پیره‌بازار که از بهم پیوستن زرجوب و گوهر رود در محل تخته پل واقع در حومه رشت تشکیل شده است سفر خود را آغاز یا پایان می‌دادند متأسفانه با اختراع ماشین، آبراه مزبور متروک شد و بعلت عدم لایروبی در حال حاضر غیر قابل کشتیرانی می‌باشد.

ولی خوشبختانه با اختراع شناورهای سریع السیر نظیر اتوبوس دریایی بازگشائی آبراه پیره بازار کاملاً امکان‌پذیر و مقرون به صرفه می‌باشد. احداث آبراه

مزبور

علاوه بر بهبود ترافیک رشت و انزلی از حیث گردشگری و جلب توریست بسیار سودمند و ضروری می‌باشد. چون در این باره قبلاً

چندی پیش جراید اعلام داشتند: "ماسیمو کاچاری" شهردار شهر تاریخی و زیبای ونیز در جریان دیدار سفیر ایران در ایتالیا آمادگی این شهر را برای برقراری و تحکیم روابط فرهنگی و اقتصادی با مناطق مشابه و خواهر خواندگی با یکی از شهرهای ایران اعلام داشت. وی اعلام کرد بزودی در شهر ونیز "خانه صلح" تاسیس می‌شود که در آن پیروان تمامی مذاهب و فرهنگها می‌توانند گرد هم آیند.

شهردار ونیز یکی از اهداف تاسیس خانه صلح را شناخت دقیق و عمیق فرهنگ اسلامی ذکر کرد و گفت: در این راستا تقویت روابط فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با این منطقه حائز اهمیت و راهگشاست. "علی آهنی" سفیر ایران در ایتالیا نیز فضای مثبت حاکم بر روابط ایران و ایتالیا را زمینه مساعدی برای ایجاد و تحکیم روابط فرهنگی و اقتصادی میان استان‌های مختلف دو کشور دانست. در این دیدار دو طرف زمینه‌های همکاری میان ایران و استان "ونه تو" به مرکزیت ونیز را بررسی و مورد تبادل نظر قرار دادند.

لازم به یادآوری نیست که ارتسباط فرهنگی



توتیو

اقتصادی با

زیباترین و استثنائی‌ترین شهر ایتالیا و شاید جهان یعنی ونیز چه افق‌های گسترده‌ای از توسعه اجتماعی و اقتصادی بر روی همتای ایرانی خود می‌گشاید. ونیز که خیابان‌ها و کوچه‌های کوچک و بزرگش را کانال‌های آب

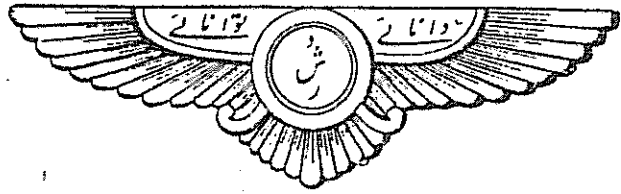
در مقاله  
آبراه آزادی

قلمفرسائی نموده‌ام از تکرار آن خودداری می‌نمایم فقط متذکر می‌شوم آشنائی گردشگران با تالاب انزلی و رهائی این گنجینه عظیم ملی از انزوای بی‌توجهی، تحول بی سابقه‌ای در صنعت گردشگری گیلان و ایران بوجود می‌آورد که باعث افزایش درآمد ملی منطقه و کشور و نجات اقتصاد آن از اسارت تک محصولی نفت می‌شود و بهمین دلیل بنده آبراه پیره بازار - انزلی را آبراه آزادی و بندر زیبای انزلی را - بندر آزادی - نام نهاده‌ام.

پروژه آبراه آزادی که با استقبال عمومی روبرو شده بود فقط به علت فراهم نبودن سرمایه کافی به بوته فراموشی سپرده شد. خوشبختانه اکنون شهردار ونیز اعلام آمادگی برای همکاری و خواهر خواندگی با یک شهر ایران نموده است. فرصت مناسبی برای اجرای پروژه مزبور با مشارکت و همکاری همتای ایتالیایی برای گیلان بوجود آمده است که باید از آن کمال استفاده را نمود. امکانات عظیم بالقوه ایران و منابع سرشار دریای خزر و طبیعت شاداب گیلان همراه با تکنولوژی پیشرفته و سرمایه مکفی و تجربه عالی ایتالیا نتایج سودمندی برای هر دو ملت کهنسال و با فرهنگ بوجود می‌آورد که الگویی شایسته برای همدلی و همکاری سایر ملت‌های جهان خواهد شد. ایران و ایتالیا این دو تمدن باشکوه تاریخ کهن بجای رقابت و هم‌آوردی دیرینه - در شرایط نوین جهانی با همکاری صمیمانه و شراکت شرافتمندانه در سازندگی‌های شگرف به تکامل و غنای تمدن بشری کمک می‌نمایند.

امید است شوراهاى اسلامی شهرهای رشت و انزلی از پیشنهاد ونیز حسن استقبال بعمل آورده و آمادگی خود را برای همکاریهای ثمر بخش آینده اعلام نمایند.

تهران - ۳۰/۴/۷۸



تاریخچه دبیرستان شاهپور (شهید بهشتی امروز)  
ستاره‌ای تابان بر تارک فرهنگ دیرپای گیلان  
به مناسبت برگزاری همایش دانش‌آموختگان آن (۲۲ مهر ۷۸)



## روایت هشتاد سال تلاش پرتلاطم در پرورش مردان کارآمد و افتخار آفرین جعفر خمایی زاده

نامبردار و مورد احترام می‌باشند؛ و در اینجا تنها به یاد از نام زنده یاد دکتر محمد معین که همگان از خدمات ارزنده ایشان به تعالی فرهنگ آگاه می‌باشند بسنده می‌شود.

### سال‌های آغازین

به سال ۱۲۹۸، یعنی یک سال پس از پایان جنگ جهانی اول، زمانی که آقای دکتر عیسی صدیق ریاست معارف گیلان را به عهده داشت، مدرسه متوسطه نمره ۱ در محله سبزه میدان رشت دایر بود و مدیریت آن را مردی فاضل و با تجربه به نام آقای شبانی و نظامت مدرسه را نیز آقای نوائی به عهده داشت. هنوز مدت زیادی از این دوره نگذشته بود که آقای شبانی از سوی وزارت خارجه به عنوان مستشار به افغانستان اعزام گردید؛ بدین سبب مدیریت مدرسه به عهده آقای نوائی گذاشته شد.

به سال ۱۲۷۷ هجری شمسی، روزی که محمد ولیخان سپهسالار (نصرالسلطنه) حاکم گیلان، در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار نخستین مدرسه رشت را با نام (مدرسه مظفریه شرافت) در یکی از خانه‌های این شهر تأسیس کرد. برای مردم روشنفکر شهر ما روزی مبارک و امید بخش بود. این مدرسه که بعدها با استفاده از کمک و همنیاری مردم به ساختمان دو طبقه‌ای در محله سبزه میدان رشت منتقل گردید سرآغاز تأسیس مدارس ملی و دولتی از جمله دبیرستان شاهپور بود که تا سال ۱۳۰۷ به آن (مدرسه متوسطه نمره ۱) می‌گفتند.

این دبیرستان خاستگاه مردان بسیاری است که در رده‌های گوناگون شغلی به عنوان استاد دانشگاه، پزشک، مهندس، پژوهشگر و ادیب، قاضی، معلم و سیاستمدار نه تنها در این شهر و کشور، که در بیشتر کشورهای پیشرفته جهان



این دبیرستان خانستگاه مودان  
 بیسیاری است که در دهه های  
 گوناگون شغلی به عنوان استناد  
 دانشگاهی، پست، شکر، مسکن،  
 پزشکی و انجمن، قاضی، معلم و  
 سیاستمدار که آنها در این شهر و  
 کشور که در پیشرفت کشور های  
 پیشرفته جهان شامی دار و مسور  
 احسن ام می باشند.

امتحانات کلاس  
 چهارم متوسطه به  
 سبب نبودن کلاس  
 یازدهم عازم  
 تهران شد و در  
 مدرسه دارالفنون  
 به ادامه تحصیل  
 پرداخت.  
 به سال ۱۳۰۸  
 آقای خطیب لو به  
 ریاست معارف  
 گیلان رسید. او  
 مدیریت مدرسه

را به عهده آقای ضیاء الدین جناب گذاشت. در این سال که کلاس یازدهم نیز  
 دایر شده بود تعداد دانش آموزان مدرسه به ۲۹۱ نفر رسید.

در زمانی که آقای صادقی نژاد به ریاست معارف گیلان رسید، یعنی سال  
 ۱۳۱۰ باز هم آقای جناب مدیر مدرسه بود اما نظامت مدرسه به عهده آقای  
 فرزام گذاشته شد. در این سال کلاس ششم متوسطه نیز دایر گردید و تعداد  
 دانش آموزان به ۳۲۲ نفر رسید.

در خرداد ماه سال ۱۳۱۱ از ۱۲ نفر دانش آموزی که در کلاس ششم  
 متوسطه درس می خواندند تنها پنج نفر توانستند به دریافت گواهینامه پایان  
 تحصیلات دوره کامل متوسطه نائل شوند که از میان آنان آقای موسی  
 آذرنوش، که بعدها از جمله سرشناس ترین دبیران ریاضی کشور گردید،  
 شاگرد اول شناخته شد.

به سال ۱۳۱۲ که باز هم آقایان صادقی نژاد و جناب عهده دار مقام های  
 پیشین خود بودند نظامت دبیرستان به عهده آقای نعمت الله فروزش واگذار  
 گردید. سال بعد که آقای ابوالقاسم لشکری مدیریت این مدرسه را به عهده  
 گرفت مدرسه متوسطه شاهپور جریان عادی خود را طی می کرد.

#### دانش آموزان در لباس متحدالشکل

به سال ۱۳۱۳-۱۴ که مدیریت دبیرستان به عهده آقای حشمت الله دهش  
 گذاشته شد، در وضع لباس دانش آموزان تغییراتی داده شد. در این سال بود  
 که لباس متحد الشکل و کلاه و نشان برای  
 دانش آموزان انتخاب گردید.

لباس ها از پارچه ای به رنگ خاکستری،  
 بافت کارخانه کازرونی اصفهان بود که تا سالها  
 بعد به آن پارچه شاهپوری می گفتند. لباس  
 تشکیل می شد از یک کت یقه دار، دارای دکمه  
 هائی در زیر یقه از بالا به پائین، با جیبی  
 کوچک در سمت چپ سینه و دو جیب دیگر  
 مانند سایر کت ها.

نشان مدرسه عبارت بود از دو تکه پارچه  
 ماهوت مشکی مستطیل شکل که با کمی فاصله  
 از لبه یقه بر لبه های دو طرف آن دوخته می شد.  
 روی ماهوت مشکی شکل برگ زیتون بصورت  
 برودری دوزی شده با نخ های ابریشمی نقش  
 شده بود که روی برگ لبه یقه طرف چپ کلمه  
 (شاهپور) و روی برگ یقه طرف راست شماره  
 مخصوص هر دانش آموز دیده می شد. رنگ

رشت در این زمان شاهد قیام جنگل بود و روزهای پرجوش و خروش  
 انقلاب را می گذراند. به سبب موقعیت خاص سیاسی این دوره محل مدرسه  
 متوسطه نمره ۱ به خانه حاجی داود انتقال یافت. وضع مدرسه از نظر کیفیت  
 تحصیل و حفظ نظم و انضباط دگرگون شده بود. در این وقت آقای کمال  
 الدین مدنی عهده دار کفالت این مدرسه بود و بعد هم آقای سید حسن  
 سیاسی که کفیل معارف گیلان بود سرپرستی این مدرسه را عهده دار شد. آنها  
 به شکلی که تنها بتوانند از پاشیدگی مدرسه جلوگیری کنند آن را اداره  
 می کردند. در آبان ماه ۱۳۰۰ که قیام جنگل به پایان غم انگیز خود نزدیک  
 می شد، مدرسه متوسطه نمره ۱ نیز کار خود را آغاز کرد. در این وقت حاجی  
 میرزا حسن رشیدی و بعد فلک المعالی کفالت معارف گیلان را به عهده داشتند  
 و میرزا شفیق خان خورشیدی مدیر و مهر یار ناظم مدرسه بود.

به سال ۱۳۰۱ آقای میرزا عسی خان صدیق برای بار دوم به ریاست  
 معارف گیلان رسید و مدیریت مدرسه نمره یک را به آقای نوائی سپرد و بعد  
 از او هم آقای ابوالحسن خان میکده مدیریت مدرسه را به عهده داشت و  
 آقای عبدالمجید خان فرساد ناظم مدرسه بود. در این زمان مدرسه متوسطه  
 نمره یک ۱۱ نفر معلم و ۱۹۸ نفر دانش آموز داشت.

به سال ۱۳۰۳ آقای تقی طائر از طرف وزارت معارف برای ریاست اداره  
 معارف گیلان انتخاب گردید و آقای عبدالحسین صادقی نژاد (امیر منتخب)  
 مدیریت این مدرسه را داشت. این وضع در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ نیز ادامه  
 داشت. در این وقت در مدرسه متوسطه نمره ۱ کلاسهای ۷، ۸، و ۹ دایر بود و  
 عده ای از دانش آموزان توانستند در بهار ۱۳۰۴ کلاس نهم - سوم متوسطه -  
 را به پایان برسانند.

به سال ۱۳۰۶ آقای محمد علی تربیت به ریاست معارف گیلان رسید.  
 تربیت از کسانی بود که به فرهنگ علاقه زیادی داشت، او که در تجرین  
 خدمات شایانی کرده بود در رشت نیز توانست با کمک و همفکری عده ای از  
 دوستان اران فرهنگ برپائی کتابخانه ملی این شهر را آغاز کند. در زمان  
 ریاست تربیت مدیریت مدرسه با آقای صادقی نژاد بود و عیسی خان سمعی  
 نیز نظامت مدرسه را به عهده داشت.

در این سال کلاس دهم یعنی چهار متوسطه نیز در مدرسه دایر گردید و  
 کلاس های اول تا چهار ابتدایی آن منحل اعلام گردید. در همین سالها بود که  
 نام مدرسه از (مدرسه متوسطه نمره ۱) به (مدرسه متوسطه شاهپور) تبدیل  
 گردید. سرشناس ترین شاگرد این دوره محمد معین بود که پس از گذراندن



احضار گردید، به هنگام عبور از گیلان، آقای صادقی نژاد که ریاست معارف گیلان را به عهده داشت او را در جریان وضع ناساماناب دبیرستان شاپور قرار داد. در فاصله کوتاهی



حسنت الله دهش پس از عزیمت

آقای حکمت به تهران و به خواست ایشان دستور تهیه زمین و اقدام به ساختن بنائی مناسب برای این مدرسه به اداره معارف گیلان ابلاغ گردید.

در تیرماه سال ۱۳۱۳ در برگزاری جشن بزرگی که با شرکت دانش آموزان مدارس ابتدائی و متوسطه رشت، در باغ محتشم تدارک دیده شده بود، از آقای حکمت نیز برای شرکت در این جشن دعوت بعمل آمد و ایشان در این فرصت از چند زمین در مکانهای مختلف شهر که برای ایجاد ساختمان مدرسه شاپور در نظر گرفته شده بود بازدید بعمل آورد و یکی را که در جنوب خاوری خیابان امام خمینی (پهلوی سابق) و در سر راه رشت - تهران بود مناسب تشخیص داده و خریداری نمودند. در روز ۱۳ تیرماه در جشنی که به همین مناسبت با حضور کارکنان معارف و رؤسای ادارها و عده ای از بزرگان شهر تشکیل شده بود زمین مزبور برای ایجاد ساختمان به اداره معارف تحویل داده شد.

این زمین به وسعت ۱۸ هزار متر مربع و شامل چند قطعه متصل به هم بود که جز از سمت شمال و باختر از دیگر سمتها به صحراهای سبز و خرمی محدود می شد که تا چند هزار متر مربع مقابل آنها از هر طرف باز بود. وجود کارخانه کیسه باقی در جنوب باختری آن منظره دلگشائی به این زمین می بخشید. زمین انتخاب شده از نقاط مرتفع شهر و دارای هوایی خوب و پاکیزه بود.

### بنای دبیرستان:

بنای دبیرستان شامل دو دستگاه بصورت

زیر است:

الف - بنای اصلی دبیرستان شاپور که نقشه آن به وسیله آقای شولتس مهندس آلمانی تهیه و زیر نظر و دستور ایشان و نیز با دقت و نظارت رئیس فرهنگ و نمایندگان ایشان و به دست استادان و معماران ماهر به پایان رسیده است، یک طبقه است که تقریباً در وسط زمین خریداری شده قرار دارد و ۱/۵ متر از سطح زمین بلندتر است. فاصله آن از دیوار خاوری ۵ متر و از دیوار باختری ۷ متر و از شمال ۸۰ متر و از جنوب ۷۰ متر است. به سبب سستی زمین در بعضی از قسمتها، مخصوصاً طرف شمال، گودی پی بنا به ۴/۵ تا ۵ متر می رسد و در قسمتهای دیگر گودی پی از ۲/۵ تا ۱/۵ متر تغییر می کند. سطح زیر بنا ۱۸۰۰ متر مربع و

نخهای ابریشمی روی یقهها برای دانش آموزان دوره اول به رنگ طلایی و برای دانش آموزان دوره دوم سفید زنگ بود. دانش آموزان در روزهای رسمی کلاه کاسکت از پارچه ای همرنگ لباس به سر می گذاشتند.

سال بعد، یعنی سال ۱۳۱۴-۱۵ مدیریت مدرسه به عهده آقای محسن میرهن گذاشته شد و آقای نعمت الله فروزش کار نظامت را به عهده داشت. کمیود امکانات به شدت به چشم می خورد و دبیرستان همچنان در آتش حرمت داشتن فضائی مناسب می سوخت.

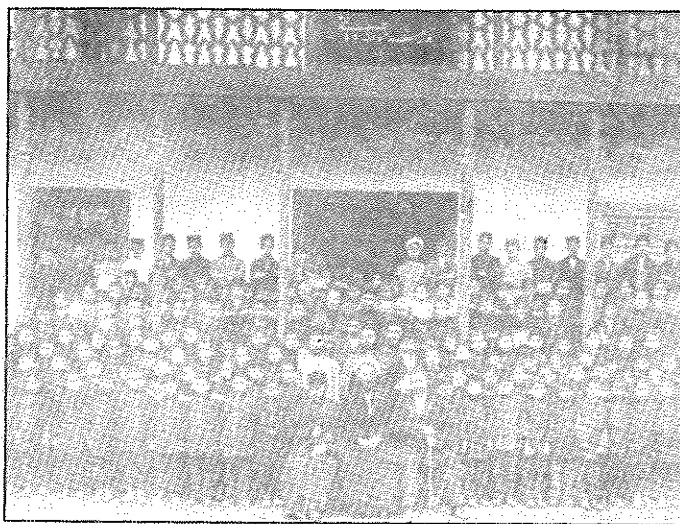
### تلاش در تهیه مکان جدید

آنچه که باید بدان اشاره شود اثر محسوس فضای آموزشی با مملینی دلسوز در تأمین پیشرفت کیفیت تحصیل دانش آموزان می باشد. متأسفانه در آن زمان نه تنها مدرسه متوسطه شاپور، که هیچ مدرسه ای هم ساختمانی که به درد این کار بخورد نداشت. همه مکانهای درسی اجاره ای بود و شرایط پیداشتی در ساختن آنها به کار نرفته بود.

پنج مدرسه ابتدائی دولتی با نادهای مدرسه فاریابی (نمره ۱) - مدرسه عنصری (نمره ۲) - مدرسه عسجدی (نمره ۳) - مدرسه رودکی (نمره ۴) - مدرسه دقیقی (نمره ۵) در محله های بادی الله، سبزه میدان، چله خانه، آفخرا و صندوق عدالت پراکنده بودند. مدرسه شاپور هم بارها تغییر مکان داده بود و اینک چند سالی بود که از سبزه میدان به محله زیر کوجه منتقل شده بود. ساختمان دو طبقه ای در امتداد کوچه ای که گذرگاه عام بود، هر طبقه شامل یک راهرو (کریدور) و اتاق هایی که کلاسهای درس بودند. طبقه اول کمی از حیاط بلندتر بود و سه پله حیاط مدرسه را به کریدور طبقه اول می رساند و به همین ترتیب دو پلکان یکی از نزدیک در ورودی و دیگری از انتهای سمت چپ ساختمان از حیاط به راهروی طبقه دوم وصل می شد. کف راهروها و اتاقها تخته کوبی بود. جدا از این ساختمان، ساختمان یک طبقه دو اتاقه ای نیز در طرف چپ آن وجود داشت که از آنها برای تشکیل دو کلاس دوره اول استفاده می شد.

حیاط مدرسه وسعت چندانی نداشت، یک زمین والیبال، پارالل و خرک برای تمرینات ورزشی بود و باقی زمین هم برای راه رفتن و یا بازی در ساعت های تفریح. فضائی اینچنین برای هیچکس قابل قبول نبود و تقاضاهای مکرر مسئولان معارف گیلان نیز از وزارت معارف به جایی نمی رسید.

دو سال پیش از این دوران یعنی در شهریور ماه سال ۱۳۱۲ وقتی که آقای علی اصغر حکمت برای سرپرستی معارف ایسران از اروپا به ایران



درازای آن از خاور به باختر ۶۰ متر است.

در ورودی در قسمت جنوب بنا قرار دارد. ساختمان دارای سه راهرو می باشد. اولی به درازای ۲۰ و پهنای ۵ (۲۰×۵) متر از در ورودی شروع شده و از جهت درازا ساختمان را به دو قسمت قرینه تقسیم می کند که هر طرف دارای یک اتاق ۵×۶ و سه اتاق ۶×۷ می باشد، که دیوار آنها در یک امتداد قرار دارد.

این راهرو پس از طی چهار متر پهنای راهروی دومی می رسد که دو اتاق ۶×۷ در دو طرف آن قرار دارد. در امتداد این اتاق ها، در طرف راست و چپ راهروی بزرگ، در هر طرف دو اتاق بزرگ ۱۲×۶ متر ساخته شده که این اتاق های بزرگ یا سالن ها مخصوص آزمایشگاه فیزیک و شیمی و آزمایشگاه طبیعی و تالار نقاشی است. در سالی که برای انجام آزمایش های شیمی ساخته شده میزهای ثابت و لوله های مخصوص آب و گاز جا گذاری شده بود.

ساختمان بعد از راهروی دوم، درست مقابل در ورودی، دارای یک سالن بزرگ به درازای ۲۲ و پهنای ۱۲ (۲۲×۱۲) متر است که مخصوص برگزاری نمایش و جلسه های سخنرانی است. قسمت بالکن بالای این سالن نیز، که بالای در ورودی آن قرار دارد، محل نصب دوربین و نورافکن برای نشان دادن فیلم است. راهروئی در اندازه های ۸×۳ متر سالن بزرگ را از بقیه ساختمان جدا می کند.

بلندی ساختمان از کف تا سقف ۴/۵ متر است و سقف بنا که با ورقه های آهن سفید پوشیده شده از هر طرف ۱/۵ متر جلو می رود.

برای جلوگیری از رطوبت در زیر بنا، طاق بندی های مخصوص ترتیب داده شده که هوا از منافذ متعدد آن، که در پائین دیوار کار گذاشته شده جریان می یابد. کفها را با دو طبقه به فاصله ۷۵ سانتی متر از یکدیگر پوشانده اند. اتاق ها طوری ساخته شده اند که حتی در روزهای ابری هم در تمام آنها نور کافی وجود دارد. آب مشروب با لوله کشی تهیه و به مصرف می رسد، و در انتهای دیوار شمالی هم ده مستراح، یک انبار و یک اتاق برای سرایدار ساخته شده بود.

نمای بنا بسیار زیبا ساخته شده، قسمت بالای آن با شعار فرهنگی (توانا بود هر که دانا بود - ز دانش دل پیر برنا بود) زینت یافته و در زیر این نوشته محل نصب ساعت و بدون فاصله بعد از آن، بالای در ورودی نشان دبیرستان (تنه فروهر) که با سیمان برجسته ساخته شده و در بالهایش (دانائی - توانائی)

و در میان حلقه وسطی (دبیرستان شاهرور) و اطراف آن با ستون هائی کوتاه و گچ بری های ظریف و نازک کساریهای بدیع تزئین یافته است.



مهدی گرامی

ساده تاریخ این بنا که وسیله استاد بدیع الزمان فرروزانفر انشاء

گردیده، در طرف راست راهروی ورودی، روی تابلوی برنجی بزرگی با قاب زیبا به صورت منظومه ای در نه بیت دیده می شد که بعدها به جای تابلوی برنجی این نه بیت به صورت کاشی کاری در طرف راست راهرو وجود داشت. ماده تاریخ ساختمان دبیرستان که در آخرین بیت آن گنجانیده شده بود چنین است: (چهارده سال از هزار و سیصد افزون بد که یافت - این بنا انجام و شد ماواگه علم و هنر)

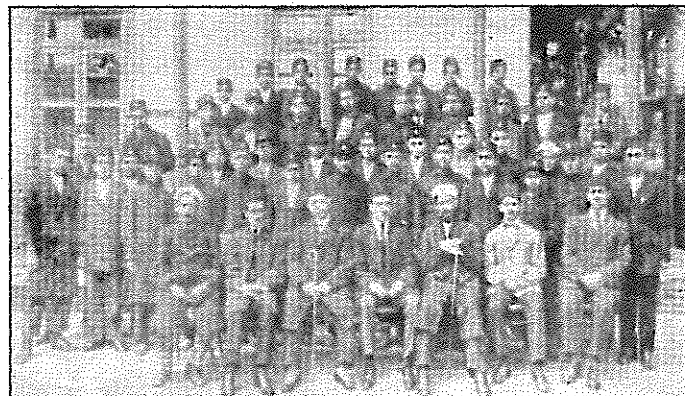
ب - ساختمان دیگر با سطح زیر بنای ۴۰۰ متر مربع، شامل شش اتاق بزرگ، یک سالن و دو راهرو بود که چند ده متری از ساختمان اصلی دبیرستان فاصله داشت. در این ساختمان کتابخانه و اتاق های دفتر دبیرستان (دفتر - بایگانی - حسابداری - کارپردازی و...) قرار داشت. جمع هزینه ای که صرف خرید زمین و ساختن بناها گردید ۷۰ هزار ریال بود. کار ساختمانی مدرسه در سال ۱۳۱۴ به پایان رسید ولی از مهرماه سال ۱۳۱۵ مورد بهره برداری قرار گرفت.

سال ۱۳۱۴-۱۵، با توجه به وجود دبیرانی دلسوز و کوشش دانش آموزان کیفیت تحصیل راه پیشرفت را می پیمود. تعداد دانش آموزان به ۴۲۱ نفر رسیده بود و در امتحانات پایان سال تمامی ۲۲ نفر دانش آموزان کلاس ششم توانستند از عهده امتحانات برآیند و در این سال آقای مهدی کاشانی شاگرد اول شناخته شد.

بر طبق بخشنامه ای که در این سال از سوی وزارت فرهنگ رسید، دانش آموزان علاوه بر کلاه کاسکت که در روزهای رسمی به سر می نهادند توانستند از کلاه دیگری به نام بره باسک *Beret basque* نیز استفاده نمایند. این کلاه از ماهوت سورمه ای درست می شد و می توانست در موارد عادی مورد استفاده قرار گیرد.

#### انجمن ها

به منظور ایجاد حس تعاون و همفکری و پرورش استعداد و توان فکری دانش آموزان و نیز راهنمایی آنان به خو کردن به زندگی اجتماعی و کارهای جمعی، پس از نشست هائی که با حضور رئیس و دبیران دبیرستان و نمایندگان کلاسها بعمل آمد تشکیل انجمن های زیر که هر یک وسیله یکی از دبیران سرپرستی می شد مورد موافقت قرار گرفت.



معلمین و دانش آموزان مدرسه متوسطه ۳ کلاس رشت در سال ۱۳۰۴.





آقای حسن مبرهن

دو سه سال پیش از شهریور ۱۳۲۰ دوسه سال دیگری به نام تعلیمات نظامی برای دانش آموزان دوره دوم مقرر شده بود. معلم این درس از نظر تئوری یکی از دبیرانی بود که خدمت افسری

رسانده بود. قسمت عملی این درس هم وسیله افسران تعلیم داده می شد که در آن دوره ستوان هشیوار و سروان قویروح مأمور این کار بودند، آنها در بعضی از عصرها همراه یک گروه بان به دبیرستان می آمدند و در حیاط وسیع پشتی آن دانش آموزان را برای شرکت در رژه سوم اسفند که در سربازخانه انجام می شد آماده می ساختند.

با رسیدن روز سوم شهریور ۱۳۲۰ و حمله نیروی بیگانه به ایران که به بیرون راندن عامل کودتای ۱۲۹۹ و آغاز دوره ای دیگر انجامید حباب آنهمه قدرت ظاهری به یکباره ترکیب و زندگی و در کنار همه عوامل آن فرهنگ نیز روال عادی خود را بازیافت ولی قطعاً از تأثیر فضای سیاسی گسترده ای که ایجاد شده بود برکنار نماند.

به سال تحصیلی ۲۲-۱۳۲۱ هنوز آقای گرامی ریاست این دبیرستان را به عهده داشت ولی به جای آقای فروزش که به سال ۱۳۱۹ به افتخار بازنشستگی نائل گردیده بود آقای ابراهیم فرزام به کار نظامت اشتغال داشت.

پرواختن به کارهای اجتماعی و تشکیل انجمن ها با شکوه بیشتری آغاز گردید و آقای احمد طباطبائی دبیر ادبیات سرپرستی این کارها را به عهده داشت. انجمن سخنرانی کار خود را با سخنرانی آقای رهبر کسروی رئیس دبیرستان آغاز کرد و بعد آقای دکتر محمد معین درباره تمدن، آقای مهندس رضا درباره راز آفرینش، آقای جهانگیر سرتیب پور در تقدیس از مقام معلم، آقای محمود بهزاد درباره اصل انسان و نظریه داروین، آقای محمد باقر ازگمی در مورد نظریه نسبی انشتین و آقای طاعتی درباره فلسفه دکارت و آقای محسن معینی درباره رنج و شادمانی سخنرانی کردند.

البته در بیشتر هفته ها کار سخنرانی به عهده دانش آموزان بود که به شیوه ای خوب این امر را به انجام می رساندند. کارهای هنری دانش آموزان در زمینه موسیقی و تأثیر بر شکوه این مراسم می افزود. تشویق مسئولان امر موجب پرورش و تربیت زندگی در این کارها گردید که در زمینه هنر تأثیر می توانیم از آقای حیدر صارمی که هم اینک نیز از چهره های درخشان تأثیر ایران می باشند یاد کنیم.

کار انجمن نکوئی در رسالتی که به عهده داشت، در تأمین رفاه نسبی دانش آموزان

۱- انجمن نکوئی ۲- انجمن نطق و مناظره ۳- انجمن ورزش ۴- انجمن کتابخانه ۵- انجمن تحقیقات طبیعی ۶- انجمن سالنامه و تألیفات. فعالیت انجمن ها با توجه به ذوق و علاقه ای که در هر یک از اعضای آنها پدید آمده بود بسیار ثمربخش بود. پرداخت شهریه دانش آموزان تنگدست و خرید لوازم تحصیلی آنان از طرف انجمن نکوئی، دعوت از دانش آموزان دیگر دبیرستان ها و روزنامه نگاران و مسئولان شهر برای حضور در جلسه های سخنرانی، تشکیل تیم های ورزشی و خرید وسایل ورزشی مورد نیاز دانش آموزان، جمع آوری تعداد نسبتاً خوبی از کتاب های مفید در کتابخانه دبیرستان به منظور استفاده دانش آموزان، انجام گردش های علمی و بازدید از کارخانه و باغ نباتات لاهیجان و کارخانه کیسه بافی رشت و دیگر کارخانه ها و نیز چاپ کتاب تاریخ گیلان اثر عبدالفتاح فومنی که با کوشش و تلاش انجمن سالنامه و تألیفات صورت گرفت از جمله کارهای انجام شده وسیله این انجمن ها است.

به سال تحصیلی ۱۶-۱۳۱۵ که آقای ملک زاده ریاست فرهنگ گیلان را به عهده گرفت ریاست دبیرستان شاپور را به آقای مهدی گرامی واگذار نمود. گرامی مردی فوق العاده با ذوق بود و می گفتند از جمله کسانی بود که از سوی شاه ایران برای تحصیل به کشور فرانسه اعزام شده بودند. او در رشته ریاضیات تحصیل می کرد و بعد به سبب تیرگی روابط سیاسی ایران و فرانسه همه آنها از آنجا به ایران برگشت داده شدند.

فضای مناسب آموزشی این دبیرستان تازه تأسیس او را و داشت که نهایت کوشش خود را در زمینه های مختلف آموزشی و تربیتی به انجام رساند. از جمله فعالیت های ایشان باید از پرداختن به کارهای اجتماعی یاد کرد. از جمله کارهای او در سال های اول ریاست دبیرستان که پیش از آن دوره وجود نداشته و شاید بعد از ایشان نیز دنبال نگردیده است این است که هر کلاس افزون بر دفتر نمره ای که در همه مدارس معمول است، دفتری به نام دفتر روزنامه داشت، که دفتری بود به قطع ۲۰×۳۰ سانتی متر. در بالای هر صفحه تاریخ، روز، شماره صفحه و نام و نام خانوادگی درج شده بود. این دفتر طبق نامه ای نوشته شده در دفتر نمره کلاس هر روز در اختیار یک نفر بود و او می بایست تمام آنچه را که در کلاس می گذشت در آن بنویسد. این دفتر می توانست دانش آموزانی را که غیبت داشتند در کلیه کارهایی که انجام شده بود قرار دهد و نیز به اولیای دبیرستان در آگاه شدن به کار کلاس ها کمک نماید.



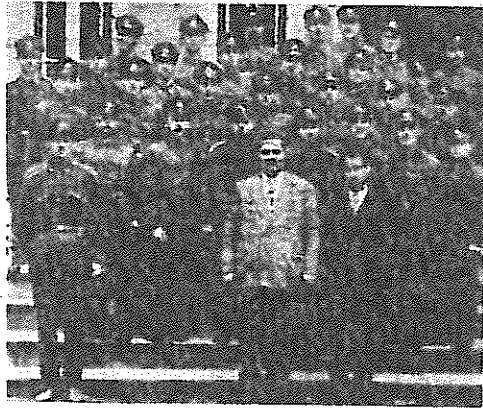
تنگدست و کار انجمن ورزش نیز با سرپرستی آقایان ابوالفضل تحویلداري، محمد کسوجصفهانی دبیران ورزش دبیرستان در پیشرفت ورزش دانش آموزان چشمگیر بود. تمرین والیبال، فوتبال، بارفیکس و پارالل تنیس، پرتاب وزنه، دوچرخه سواری، دو میدانی و... ادامه داشت و تیم های فوتبال و والیبال دبیرستان توانستند در مسابقات آموزشگاه های گیلان به مقام قهرمانی برسند.

به سال ۱۳۲۴ که در کابینه قوام السلطنه دکتر فریدون کشاورز (یکی از سه نر وزیر حزب توده در کابینه قوام به وزارت فرهنگ رسید آقای صفاری برای ریاست فرهنگ گیلان انتخاب گردید و ریاست دبیرستان به آقای فریدون برای ریاست فرهنگ گیلان انتخاب گردید و ریاست دبیرستان به آقای فریدون کوشا از دبیران مبرز فیزیک و شیمی محول گردید. پس از چندی با سر آمدن عمر کابینه، این دوره نیز پایان پذیرفت.

در زمان ریاست دبیرستان آقای سید علی مستشاری نظامت دبیرستان بعهدہ آقای علی ماهیار بود. بروز مشکلات ناشی از نشر افکار سیاسی در دانش آموزان موجب شد تا آقای محمد رضا انصار برای ریاست دبیرستان انتخاب شود و هم در این دوره بود که ۱۶ نفر از دانش آموزان به جرم اخلال در نظم دبیرستان اخراج گردیدند. در این دوره نظامت دبیرستان به عهده آقایان سید محمد صالح و حسن آصفی بود.

به سال ۱۳۳۱ که ریاست دبیرستان به آقای ابراهیم فرزام رسیده بود در سرپازخانه رشت نیز دبیرستان نظامت تأسیس گردید. چون دبیرستان نظامت به سبب نداشتن دبیران مورد نیاز برای تدریس درس های نظری ناگزیر به استفاده از دبیرستان شاپور برای آموزش دانش آموزان خود بود معمولاً این دانش آموزان به همراهی یکی از افسران در دبیرستان حضور می یافتند. پس از فرا رسیدن دوران بازنشستگی آقای فرزام نوبت ریاست به آقای منوچهر پرتوی دیلمی و پس از ایشان هم به آقای دکتر حبیب داوران رسید و در این دوران اداره نظامت به عهده آقایان عباسعلی انزانی و هادیان بود.

در تاریخ ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۰ ابلاغ ریاست این دبیرستان به نام آقای احمد شمیسا صادر گردید. مدت خدمت آقای شمیسا در دبیرستان شاپور بیشتر از همه کسانی بود که این دبیرستان را اداره می کردند. ایشان به سبب دقت و وسواس زیاد در انجام وظیفه بیشتر روزهای تحصیلی گاهی تا پاسی از شب نیز با بعضی از اعضاء آنجا در محل خدمت خود حضور داشت و موقمی عزم بیرون شدن از مدرسه می کرد که اطمینان داشت همه وظایف به انجام رسیده و



دانش آموزان نظام دبیرستان شاپور رشت

امنیت دبیرستان تأمین است و خطری آنجا را تهدید نمی کند. البته این نوع مراقبت ها مخصوصاً در زمستان ها با شدت برف و باران و طوفان بیشتر می توانست مایه آرامش خیال ایشان باشد. بارها و بارها

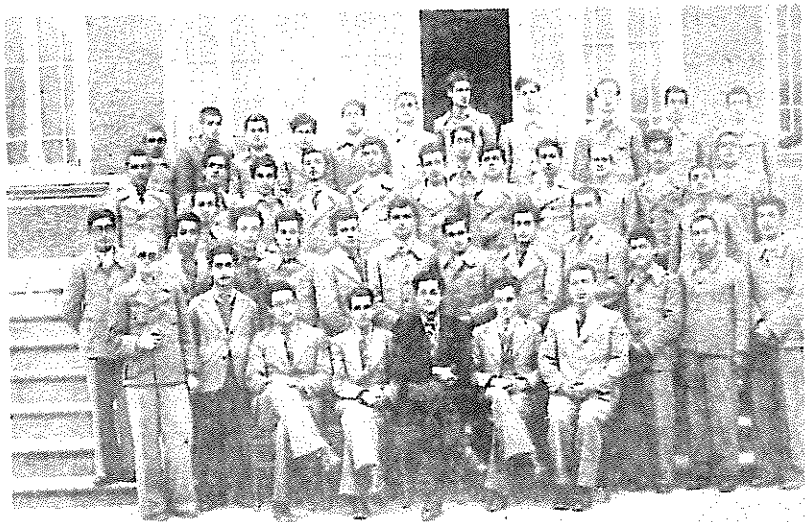
نسبت به تعمیر شیروانی بام و تعویض ورق های پوشش آن و یا تخته کوبی های بام و یا سقف و کف اتاق ها و غیره اقدام می نمود.

با تشکیل اداره امور تربیتی دانش آموزان در آموزش و پرورش، فعالیت سالن دبیرستان بیشتر شد، با استفاده از وجود استعدادهای شکوفا در این قسمت، نمایشنامه ملی میهنی بامها و زیر بامها با شرکت علیرضا مجللی دانش آموز کلاس پنجم و چند نفر دیگر از دانش آموزان به روی صحنه رفت. در هر یک از دبیرستان ها کار اجرای برنامه های هنری رونق گرفته بود و بیشتر دبیرستان ها چون فاقه سالن نمایش بودند برای اجرای کار نمایشی دانش آموزان خود از سالن دبیرستان شاپور استفاده می نمودند. این کارها از عواملی بودند که آقای شمیسا را و امی داشتند که تا پایان کارهای نمایش و خالی شدن محوطه دبیرستان از دانش آموزان در دبیرستان حضور داشته باشد و دقت کند تا خطری آنجا را تهدید ننماید.

در تاریخ ۱۳ اسفند ماه ۱۳۴۶ ابلاغ ریاست دبیرستان شاپور به نام آقای جعفر خمایی زاده که ریاست یکی از دبیرستان های بزرگ این شهر را داشت صادر گردید. ایشان در مدت کوتاه یعنی حدود ۹ ماه خدمت خود در آن دبیرستان توانستند به فعال کردن آزمایشگاه های طبیعی و فیزیک و شیمی با کمک آقایان دکتر رسا و دکتر داوران و فیروز پهلرودی دبیر فیزیک و نیز کتابخانه با همکاری آقای محمد روشن دبیر ادبیات دبیرستان گامهای مفیدی بردارد. در این دوره نسبت به تهیه و نصب پرده های مناسبی برای سن و پرده های پنجره های دیوارهای جانبی سالن اقدام گردید و سالن از هر جهت برای برگزاری مجالس سخنرانی و تأثیر آماده شد.

با انتصاب مجدد آقای شمیسا برای ریاست دبیرستان در تاریخ ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۷ فعالیت ایشان که چون گذشته از سر گرفته شده بود تا سال ۱۳۵۱ ادامه یافت.

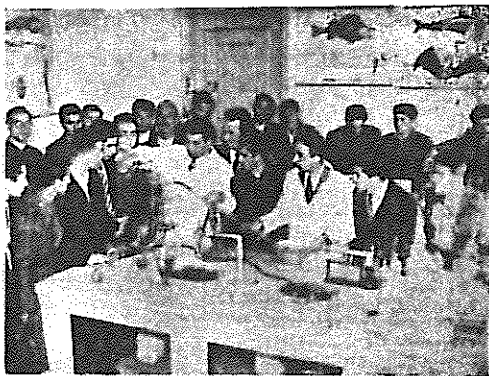
در دوران طولانی ریاست آقای شمیسا نظامت به عهده آقایان انزانی و هادیان و پس از آقای هادیان نیز به عهده آقای پور فیکوئی و سپس با آقای محمد باقر هورفری بود، که با کوشش و دلسوزی فراوان در حفظ نظم و آرامش دبیرستان با ایشان همکاری می نمودند. بعد از تأسیس دبیرستان بانکداری و انتصاب آقای شمیسا برای ریاست آن،



نشسته از راست به چپ:

فروز - بینش پور - گرامی - هندی - مداحی

کار دبیرستان  
جامع در سال  
دومی که آقای  
عظیم زاده این  
دبیرستان را اداره  
می نمودند با انتقال  
دانش آموزان دختر  
بسه یکی از  
دبسیستانهای  
دخترانه از حالت  
مختلط بیرون آمد  
و دبیرستان تنها با  
دانش آموزان پسر



به فعالیت های علمی و پرورشی خود ادامه می داد.

### دبیرستان آزادگان (شاهپور سابق)

در تاریخ ۱۳ مرداد ماه ۱۳۵۵ ابلاغ ریاست دبیرستان به نام آقای مهدی آذر هوشنگ دبیر زیست شناسی دبیرستان های رشت صادر گردید. فضای سیاسی کشور حال و هوای انقلاب را به خود گرفت، به سال ۱۳۵۷ انقلاب و جنبش همگانی مردم در سرنگونی رژیم شاه به همان شکل که در کلیه زمینه های فرهنگی و اجتماعی مردم اثر گذاشت در وضع این دبیرستان هم مانند سایر مدارس مؤثر بود.

آقای آذر هوشنگ پس از احراز مقام مدیریت کل آموزش و پرورش گیلان، ریاست دبیرستان را به شادروان محمد صیانتی دبیر شیمی دبیرستان های رشت محول نمودند. شور انقلابی جوانان دانش آموز که همراه دبیران خود در تمامی تظاهرات حضور فعال داشتند باعث شد تا نام این دبیرستان به (دبیرستان آزادگان) تغییر یابد.

دوران دشوار مدیریت بود، هر آن وسیله تلفن تهدید هائی صورت می گرفت، از اینکه اگر امتحانات تعطیل نشود زیر سان بمب خواهند گذاشت و اصرار داشتند که برای جلوگیری از هلاکت جمعی دانش آموزان به تقاضایشان توجه شود. در این دوران معاونت دبیرستان را آقایان هورفری و دهرایی به عهده داشتند و بیشتر وقت ها هم اینان بودند که در پاسخ این گونه تهدیدها حمایت از فرهنگ را به عنوان یک وظیفه انقلابی مطرح می نمودند و راه هرگونه آسیب رسانی به دبیرستان را مسدود می ساختند.

در تاریخ ۲۹ تیرماه ۱۳۵۹ با صدور ابلاغ ریاست دبیرستان به نام آقای اسحاق منصوری دبیر ریاضیات دبیرستان های رشت ایشان عهده دار انجام این مسئولیت شدند. دبیرستان روال عادی خود را طی می کرد و آقایان هورفری و دهرایی نیز معاونت دبیرستان را به عهده داشتند.

### دبیرستان شهید دکتر بهشتی

تغییر نام دبیرستان "آزادگان" به "شهید دکتر بهشتی" در زمانی روی داد که آقای محمد باقر نوبخت (نماینده فعلی مردم رشت در مجلس شورای اسلامی) عهده دار ریاست دبیرستان بودند. ایشان که در خانواده ای با اعتقادات مذهبی به دنیا آمده و رشد و پرورش یافته اند تحت تأثیر علایق دینی خود و تأثیری که از فاجعه هفتم تیرماه

سرپرستی دبیرستان به نام آقای محمد تقی سمیع زاده صادر گردید و ایشان از تاریخ ۳۰ فروردین سال ۱۳۵۱ ریاست اداره دبیرستان را به عهده گرفتند و دبیرستان چون گذشته روند پیشرفت را طی نمود. در این مدت آقایان انزانی و هورفری همچنان به کار نظامت اشتغال داشتند.

### دبیرستان مختلط جامع شاهپور:

بر طبق مقررات جدیدی که از سوی وزارت آموزش و پرورش وضع گردیده بود دستور داده شد تا در مرکز هر استان دبیرستانی برای تدریس درسهای مربوط به نظام جدید تأسیس شود. دبیرستان شاهپور برای انجام این نظر انتخاب گردید و چون تنها دبیرستانی بود که در سطح استان به این امر می پرداخت به ناچار دانش آموزان پسر و دختر که در امتحانات سال آخر دوره راهنمایی تحصیلی از معدل بالائی برخوردار بودند از شهرستان های مختلف برای نامنویسی به آنجا روی آوردند و دبیرستان رسماً بصورت مختلط درآمد. ریاست این دبیرستان که از هر نظر نمونه بود به عهده آقای محمود تقی زاده منظری که از سالها پیش به تدریس ریاضیات در دوره دوم دبیرستان اشتغال داشتند و از دبیران با تجربه و موفق کلاس ششم بودند، گذاشته شد. فعالیت و کوشش ایشان در استفاده دانش آموزان از آزمایشگاهها بسیار ثمر بخش بود.

تعداد زیاد دانش آموزان باعث شده بود تا عده ای از آنان از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۲ بعد از ظهر و عده ای دیگر عصرها از ساعت ۳ بعد از ظهر مشغول تحصیل شوند. افزون بر این دو نوبت، دبیرستان دانش آموزان دیگری هم داشت که از ساعت ۷ بعد از ظهر تا پاسی از شب گذشته در کلاسها به خواندن درس مشغول می شدند.

باید یاد آور شد که تحصیل دختران در این دبیرستان قبلاً هم سابقه داشت و خانم ژنیا ترکیانوا نخستین دختری بود که در سال تحصیلی ۲۲-۱۳۲۱ در زمان ریاست آقای گرامی در کلاس ششم این دبیرستان تحصیل می کردند و بعداً هم در رشته مهندسی دانشکده فنی دانشگاه تهران موفق به دریافت دانشنامه موفق شدند.

در زمان ریاست آقای منظری آقایان باغبانی دبیر علوم طبیعی دبیرستان و آقای هورفری کار نظامت این دبیرستان را به انجام می رساندند.

در زمان ریاست آقای عظیم زاده که بعد از آقای منظری عهده دار این امر شدند دبیرستان جامع دارای چهار کلاس مخصوص دختران بود، یعنی دو کلاس اول و دو کلاس دوم. کار نظامت دبیرستان که باید از آن در همه این دوره ها به نام معاونت یاد کرد با خانم نجفی (بلغاری) و آقای هورفری بود.

### آقای بنی بهشتی

ساعت ۴ بعد از ظهر روز شنبه ۱۳۲۰ سخنرانی

هفتگی در تالار دبیرستان شاهپور داور و آقای هورفری

در موضوع *سنگین* سخنرانی خواهند نمود

خواهشمند است بانفاق بائوی محترم خود در ساعت نامبرده حضور

بهرسانید. فرماندار و رئیس پرورش افکار شهرستان رشت

سرمخبر



در این روایت، در زیر و بم آهنگ  
 کلمات آن تنگنایها و غم‌هایی  
 نهفته است. ذکر این نامها به  
 خاطر این است که از مسجبت‌های  
 بی دریغ آنها یوره است. و اینکه  
 این نامها بتواند همراهِ نشریه  
 گیله‌وا که امید است زندگی درازی  
 داشته باشد، با سرفرازی در  
 تاریخ فرهنگ سرزمین مان گیلان  
 شکوفا یمانند.

جعفر لسانی و  
 محمد علی زریری  
 برای انجام امور  
 معاونت این  
 دبیرستان انتخاب  
 گردیدند. باشد که  
 با استفاده از  
 همکاری مسئولان  
 محترم آموزش و  
 پرورش و اولیاء  
 دانش‌آموزان این  
 دبیرستان را به رتبه  
 والائی که

شایسته‌اش می‌باشد رهنمون شوند.



در نقل این روایت جای خالی نام مردمی فداکار و صمیمی بسیار  
 محسوس است. مردانی که سالیان دراز خدمتگزار این دبیرستان بوده‌اند چرا  
 که زودتر از همه در دبیرستان حاضر می‌شدند و دیرتر از همه از آنجا بیرون  
 می‌رفتند، اگر حیاط تمیز و دلگشا بود یا زحمت‌های اوشکسزائی باغبان پیر و  
 مهربان بود، اگر گلپایی که در باغچه‌ها بود به طراوت فضای دبیرستان کمک  
 می‌کردند، اگر راهرو و پلکان‌ها تمیز و پاکیزه بود به سبب زحمات صمیمانه  
 آنان بود و به یقین هریک از دانش‌آموختگان این دبیرستان در هر دوره که  
 مشغول تحصیل بودند از خدمتگزاران زمان خود به شکلی خاطرات شیرینی  
 در یاد دارند. از براتب امانت و پاکدامنی آنان در دوره‌های اخیر داود لایق  
 برحق و شعیبان نامدار از آن گروه بوده‌اند.

کارکنان اداری، حسابدار، دفتردار، بایگان، کتابدار، مسئولان  
 آزمایشگاه‌ها... همه و همه در تعالی این دبیرستان سهم داشته‌اند. دبیران  
 فاضل و وارسته که به دانش‌آموزان چون فرزندان خود عشق می‌ورزیدند و  
 امروز دست پروردگان آنها در مشاغل خدماتی گوناگون همان عشق و  
 صمیمیت را به جامعه منتقل می‌سازند.

اما خود دبیرستان، ساختمان، اتاق‌ها، سالن و... دوران سالخوردگی را  
 می‌گذرانند. این دبیرستان فقط چند سالی  
 توانست آن ساحت پاک فضای جان‌پرور خود  
 را حفظ کند، نخستین تیرها را مسئولان فرهنگ  
 بر پیکر آن کوفتند. ابتدا ساختمانی برای  
 آموزش و پرورش و بعد هم خانه‌ای برای  
 مدیران کل آموزش و پرورش و پس از آنها  
 در حیاط شمالی یک دبیرستان دیگر تأسیس  
 کردند که بعدها نام شادروان دکتر شریعتی را بر  
 آن نهادند. بعد هم تا آنجا که محل داشت  
 ساختمان‌هایی برای شاخه‌های اداری، فروشگاه  
 و شرکت تعاونی فرهنگیان و بعد هم ساختمانی  
 دیگر و جنب آن نیز یک مسجد به نام (مسجد  
 قدس) جهت اقامه نماز دانش‌آموزان و کارکنان  
 آموزش و پرورش و مردم عادی دایر کردند.  
 البته هیچ یک از مسئولانی که به این کارها  
 دست زدند و فضای دبیرستان را برای تنفس و  
 بازی دانش‌آموزان تنگ ساختند نه در این

و شهادت دکتر بهشتی و یاران‌شان در یک توطئه خائنه برایشان حاصل شده  
 بود پیشنهاد تغییر نام دبیرستان را دادند و این دبیرستان از همان زمان نام  
 "شیدد دکتر بهشتی" را به خود گرفت.

با انتصاب ایشان به ریاست آموزش و پرورش ناحیه ۲ رشت، اداره  
 دبیرستان در سال ۱۳۶۳ به آقای مهدی شکیبا که در همین دبیرستان به دبیری  
 اشتغال داشت محول گردید. در این دوره‌ها معاونت دبیرستان به عهده آقایان  
 هورفری و دهرایی و کج باف بود.

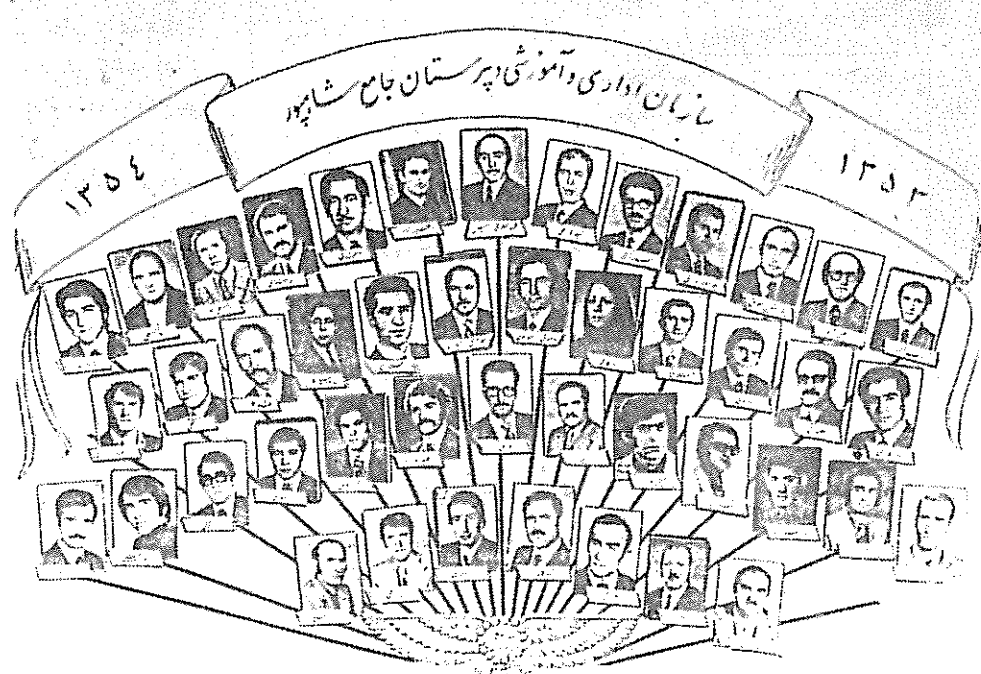
با اعلام انصراف آقای شکیبا، آقای نوبخت در حالی که ریاست آموزش  
 و پرورش ناحیه ۲ را به عهده داشتند مدت کوتاهی شخصا سرپرستی اداره  
 این دبیرستان را نیز عهده دار شدند و کار معاونت دبیرستان با آقایان بابائی،  
 فلاحکار و پوروحاب بود.

با انتصاب آقای نوبخت به ریاست اداره کل آموزش و پرورش استان  
 کرمانشاه، که از سوی وزارت آموزش و پرورش بعمل آمد، ریاست دبیرستان  
 به یک نفر از روحانیان به نام سررشته‌دار محول گردید.

در دوره ریاست ایشان که تا تاریخ ۲۵ شهریور ماه ۱۳۷۴ ادامه داشت  
 کار معاونت را آقایان آشوری، شیرزاد منصور قناعی، فلاحکار و پوروحاب  
 عهده دار بودند.

بعد از انتقال آقای سررشته‌دار از این دبیرستان، این مقام به یکی دیگر از  
 روحانیان به نام آقای سید اسماعیل حجتی ضیابری محول گردید. زمان  
 ریاست ایشان تا آغاز سال ۱۳۷۷ به طول انجامید. در همین زمان بود که  
 دیدیم دبیرستانی که از آنیمه تهدیدهای زمان انقلاب به سهولت گذشته بود با  
 فاجعه دردناک حریق روبرو شد. قسمتی از آن طعمه آتش گردید و آنیمه  
 وسایل آزمایشگاهی که در عمر طولانی دبیرستان با خون و دل خوردن‌ها و  
 کوشش مسئولان جمع آوری شده و مورد استفاده دانش‌آموزان قرار گرفته  
 بود نابود شد و البته در قبال چنین فاجعه‌ای هیچگونه واکنشی که اقتلا  
 هشدار به دیگر رؤسای مدارس هم باشد صورت نگرفت و یا اگر هم گرفت  
 محرمانه ماند.

دبیرستان پس از لطمه فراوانی که به ساختمان آن رسید با کمک میراث  
 فرهنگی گیلان و توجیهی که آقای دکتر رزازی مدیرکل این سازمان به مسائل  
 فرهنگی دارند بازسازی گردید و ریاست آن به یکی از روحانیان به نام آقای  
 هاشمی واگذار گردید. در تاریخ ۲۲ شهریور ۷۸ ابلاغ ریاست دبیرستان بنام  
 آقای حسن عفتسی صادر گردید و آقایان محمد رضا فتیحی سنلدی،



**مدیران و معاونان دبیرستان شهید دکتر بهشتی (شاهپور سابق)  
از سال ۱۳۹۸ تا امروز**

ردیف	سال	مدیر (رئیس)	ناظم (معاون)
۱	۱۳۹۸	آقای شبانی	آقای نوائی
۲	۱۳۹۹	آقای نوائی	
۳		آقای کمال الدین	
۴		آقای سید حسین سیاسی	
۵	۱۳۰۰	میرزا شفیق خان خورشیدی	آقای مهیار
۶	۱۳۰۱	آقای نوائی	آقای عبدالمجید خان فرساد
۷		آقای ابوالحسن خان میکده	آقای عبدالمجید خان فرساد
۸	۱۳۰۳	آقای عبدالحسین خان صادقی نژاد	آقای عیسی خان سمیعی
۹	۱۳۰۷	آقای کریم مصفا	آقای عیسی خان سمیعی
۱۰	۱۳۰۸	آقای شمس الدین جزایری	آقای عیسی خان سمیعی
۱۱	۱۳۰۹	آقای ضیاءالدین جناب	آقای عیسی خان سمیعی
	۱۳۱۰	آقای ضیاءالدین جناب	آقای ابراهیم فرزام
	۱۳۱۱	آقای ضیاءالدین جناب	آقای نعمت الله فروزش
۱۲	۱۳۱۲	آقای ابراهیم لشکری	آقای نعمت الله فروزش
۱۳	۱۳۱۳	آقای حشمت الله دهش	آقای نعمت الله فروزش
۱۴	۱۳۱۴	آقای حسن برهن	آقای نعمت الله فروزش
۱۵	۱۳۱۵	آقای مهدی گرامی	آقای نعمت الله فروزش
	۱۳۱۹	آقای مهدی گرامی	آقای ابراهیم فرزام
	۱۳۲۵	آقای فریدون کوشا	آقای ابراهیم فرزام
۱۷	۱۳۲۵-۲۶	آقای سید علی مستشاری	آقای علی ماهیار
۱۸	۱۳۳۰	آقای محمدرضا انصاری	سید محمد صالح - حسن آصفی
۱۹	۱۳۳۱	آقای ابراهیم فرزام	سید محمد صالح - ناصر نصیریان
۲۰		آقای محمد رضا انصاری	سید محمد صالح - عباسعلی انزانی
۲۱		آقای منوچهر پرتوی دلمی	عباسعلی انزانی - هادیان
۲۲		آقای دکتر حبیب داوران	عباسعلی انزانی - هادیان
۲۳	۱۳۴۰/۹/۱	آقای احمد شمیسا	عباسعلی انزانی - هادیان
		آقای احمد شمیسا	عباسعلی انزانی - فیکرلی
		آقای احمد شمیسا	عباسعلی انزانی - هورفری
۲۴	۱۳۴۶/۱۱/۳	آقای جعفر خمایی زاده	عباسعلی انزانی - هورفری
۲۵	۱۳۴۷/۹/۱۲	آقای احمد شمیسا	عباسعلی انزانی - هورفری
۲۶	۱۳۵۱/۹/۳۰	محمد تقی سمیع زاده	عباسعلی انزانی - هورفری
۲۷		آقای محمود تقی زاده منظری	آقایان باغبانی - هورفری
۲۸	۱۳۵۴/۵/۱۹	آقای محمد کاظم عظیم زاده	هورفری - خاتم نجفی (بلغاری)
۲۹	۱۳۵۵/۵/۱۳	آقای مهدی آذر هوشنگ	آقایان هورفری - دهرانی
۳۰		آقای محمد صیانتی	آقایان هورفری - دهرانی
۳۱		آقای اسحاق منصوری	آقایان هورفری - دهرانی
۳۲	۱۳۵۹/۵/۷	آقای محمد باقر نوبخت	دهرانی - بابائی - کج باف
۳۳		آقای مهدی شکیبا	دهرانی - بابائی - کج باف
۳۴		آقای محمد باقر نوبخت	بابائی - فلاحتکار - پروهاب
۳۵		آقای سررشته دار	آشوری - منصور قناعی - فلاحتکار - پروهاب
۳۶	۲۵	سید اسماعیل حجتی خیابری	ضیابری - شیاری - جنگجو
۳۷	۷۷/۱/۱	آقای هاشمی	روضازاده - قربانی - کاظمی منش
۳۸	۷۸/۶/۲۲	آقای حسن عفتی	فتحی سندی، لسانی، زربزی

دبیرستان درس خوانده و از آن خاطراتی داشتند و نه از افتخارات چندین و چند ساله اش خبری داشتند.

در این روایت، در زیر و بم آهنگ کلمات آن شادی‌ها و غم هائی نهفته است. ذکر این نام‌ها به خاطر ابراز سپاس از محبت‌های بی دریغ آنان بوده است، و این که این نام‌ها از بایگانی ادارات و اسناد بیرون کشیده شود و بتواند همراه نشریه گیله‌وا که امید است زندگی درازی داشته باشد، با سرافرازی در تاریخ فرهنگ سرزمین ما گیلان، شکوفا بماند.

با نثار یک دنیا فروتنی، احترام خود را به پیشگاه همه کسانی که در تهیه این روایت از همکاری آنان برخوردار بوده‌ام تقدیم می‌دارم.

جای خالی نام تمام کسانی که روزهایی در این دبیرستان درس می‌خوانده‌اند و امروزه نامشان در تاریخ بیشتر زمینه‌های فرهنگی ایران و جهان می‌درخشد در این روایت آشکارا به چشم می‌خورد و این نقص علتی جز نداشتن اطلاع از این نام‌ها نیست. باشد که دانش آموختگان عزیز این دبیرستان تا آنجا که فرصت و دقت یاری دهد با تهیه و فرستادن اطلاعات خود به نشانی نشریه گیله‌وا به تکمیل این روایت که امید است در سال‌های آینده از سوی همین نشریه بطور مستقل انتشار یابد کمک فرمایند.

با تشکر از آقای مهدی مرکزی مدیر عکاسی زیبا

که عکس قدیمی مدرسه جامع شاهپور را در اختیار گیله‌وا قرار دادند

### توضیح در مورد عکس اول مقاله

این عکس به لطف پزشک محقق آقای دکتر سید حسن تائب در اختیار گیله‌وا گذاشته شد که دانش‌آموزان را با لباس شاپوری یک دست و نوار دور یقه نشان می‌دهد. ردیف نشسته رییس، ناظم و دبیران از چپ به راست: سید محمد تائب - احتشام زاده - نعمت الله فروزش (ناظم) - حشمت الله دهش (رییس) - اسحاق نفیسی - موسیر الکساندر جراحیانس

### درخواست گیله‌وا

از عموم خوانندگان فاضل و صاحب نظر در سراسر ایران و جهان که فارغ التحصیل مدرسه شاهپور بوده‌اند تقاضا می‌شود چنانچه عکسی، سندی، مدرکی در ارتباط با این دبیرستان در دست دارند که تا کنون در جایی چاپ و منعکس نشده است در اختیار مجله بگذارند تا همراه دیگر عکس‌ها و اسناد در آینده به صورت کتابچه‌ای مستقل چاپ شود. بدیهی است عکس‌ها و اسناد به نام فرستندگان آن‌ها چاپ و نسخه‌ای از کتاب به رایگان در اختیار آن‌ها قرار خواهد گرفت. ضمناً از فارغ التحصیلان این دبیرستان در همه دوران که در پهنه‌های علم و ادب و هنر و اندیشه صاحب نام و نظر شده‌اند و از خود آثار مکتوب و غیر مکتوب بر جای گذاشته‌اند تقاضا می‌شود نام و نشان و شرح آثار خود را حتماً برای گیله‌وا بنویسند تا در فهرست دانش آموختگان مشهور کتاب قید شود. مدرسه شاهپور به واقع یکی از ارکان اصلی هویت فرهنگی ما گیلانیان بوده است که امروزه در سکوت و جمود آموزشی و افت تحصیلی سیر می‌کند.

### ایرج شجاعی فرد

پشته یا تپه‌اش بخواند.

اما استاد تپه و پشته و ارمستان را نام برد و از بردن نام پژوهشگر نخستین پرهیز کرد. پس حتی بود که نوشته را تمام و کمال بخواند و برده را بالا بزند تا به این گفتار گریزناپذیر نیانجامد.

مزید آگاهی ایشان، پس از این که واژه دوین وارد ایران شد، در بستر زبان‌های گفتاری که سمت و سوبه سایش و کاهش حروف و سهولت تلفظ دارند به گونه‌های "دین و دن" درآمد و چون مفهومی متضاد با واژه‌ی "خوار" به معنی جای پست یا فرودین داشت، در برابر آن جای گرفت و به نشانه‌ی ویژگی جغرافیایی برخی از آبادی‌ها در پس نامها بکار آمد مانند: رشتخوار تربت حیدریه / زاده و هم چنین خوار ورامین برای پسوند نخستین و آلدن به معنی تپه‌ی سرخ در خلخال و سیدین بالا و پایین در اهواز برای پسوند دوم با واژه‌ی "سی = سنگ" که تپه یا پشته به عنوان پدیده طبیعی غالب در محل سنگ اصلی یا سنگ شناسه یا سنگ بالا و پایین نواحی پیرامونی خود شده است. شایان یادآوری است که کاربرد این واژه در همین نامها خلاصه نمی‌شود و نزدیک به سیصد نام آبادی را در بر می‌گیرد.

دیدگاه ایشان درباره‌ی نام "پتسخوارگر" هم برای من شگفت آور بود، زیرا بخشی از آن کهنه بود و بخشی نیز بدعت. از آن جهت کهنه بود که به شیوه‌ی برخی از مورخان و جغرافی نویسان عرب و ایرانی پسوند "گر" را به معنی کوه گرفته و داستان قدیمی گرشاه / گلشاه = پادشاه کوه را تکرار کرده است. غافل از اینکه واژه‌ی "گر" ساییده شده‌ی "گرد" به معنی شهر ساخته‌ی... می‌باشد مانند؛ داراب گرد و بروگرد یا بروگرد و جز این‌ها، بدعت بود زیرا نام "پتسخوار" را یک واژه پنداشته و به اعتبار شکل جغرافیایی البرز کوه در آن سامان آنرا بشقاب خوانده و نتیجه گرفته است که ایرانیان آن روزگار از دانش پیشرفته‌ای برخوردار بودند و در واقع همان کاری را انجام

فرودین ماه اسفند فرصتی دست داد تا در همایش دانشجویی تاریخ البرز که با همت و تلاش برخی از دانشجویان عزیز مازندرانی برپا شده بود شرکت کنم. آقای دکتر جنیدی را از نزدیک بینم. به سخنان ایشان که مطابق برنامه فصل الخطاب همایش بود گوش فرا دهم و از دیدگاههایشان درباره‌ی جغرافیای البرز کوه و هم چنین واژه‌ی "دوین" و نام "پتسخوارگر" آگاه گردم. از مجموع گفته‌های ایشان دریافتم که آدم سخت کوشی است و کوشش می‌کند تا برخی از ناشناخته‌ها را بشناسد و از این راه بر دانش دانشجویان بیفزاید هر چند که در واگویی‌های برداشت هایش با دآوری‌های قطعی در یجه‌های پژوهش را بر روی دانشجویان می‌بندد. متأسفانه هر بار که مقوله‌ی بازشناسی نام آبادی‌ها و زیستگاههای انسانی به میان می‌آید نادرستی‌هایی نیز به دنبال دارد. چون برسنجی برای تمیز درستی یا نادرستی این گونه پژوهش‌ها در میان نیست، مانعی هم برای بیان این دیدگاهها احساس نمی‌شود. هر کس می‌تواند در این وادی گام بردارد و هر چه خواست بگوید و بنویسد.

سخنان استاد درباره‌ی واژه‌ی "دوین" و اظهار کشف کارمایه‌ی آن به وسیله‌ی ایشان انگیزه‌ای شد تا از باب امانت داری دو سطری بنویسم و به دست ایشان بدهم تا آنرا بخواند و اشتباه خود را تصحیح کند. متأسفانه چنین نشد و ایشان با استادی تمام خیر را گفتند و از مبتدایش گذشتند و افزون بر اینکه چند صد شونده را در همان فضای نخستین القایی و انهادند، مرا نیز موافق گفته‌های خود وانمود کردند. آن نوشته چنین بود: استاد گرامی، مینورسکی در این باره پژوهشی دارد که در کتاب پنجاه و دو مقاله‌اش آمده است. هموست که برای نخستین بار از روی جمله‌ای در کتاب تاریخ موسی خورن / مورخ ارمنی با این مضمون که "والار شاپات پادشاه اشکانی ارمستان دستور داد که روبروی جنگل مت سامور بر بالای دوین / دن دژی بنا کنند" توانست به مفهوم واژه دست یابد و

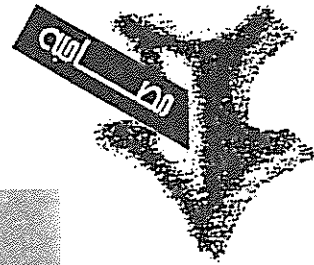
داده‌اند که سازمان جغرافیایی و نقشه برداری امروز ما در تهیه نقشه‌های هوایی انجام می‌دهد که البته این سخن بر هیچ محمل علمی استوار نیست و زاییده‌ی پندار استاد گرامی است.

به جرأت می‌توان گفت در پیکردی این گونه نامها آنچنان ظرافت و نازک اندیشی نهفته و آنقدر استادانه چند واژه در کنار همدیگر قرار گرفته است که در کوتاه‌ترین شکل ممکن رساترین پیام را می‌رساند و دیگر جایی برای این گونه تعریف ساختگی باقی نمی‌ماند. چرا استاد گرامی از واژه‌ی "هرا" به "هرا برزیتی" و از آنجا به "هربورز" و سرانجام به "البرز" می‌رسد و صفت "برز" به معنی بلند را در کلام خویش می‌آورد و به تجزیه و تحلیل جغرافیایی البرز کوه می‌پردازد، اما نام "پتسخوار" را یک واژه مسی پندارد و یکپارچه‌اش می‌بیند؟! پاسخ این است که نامهای پیشین البرز در منابع و متون مختلف آمده و بیان آن هم تازگی ندارد و جز تکرار مکررات هیچ نیست. اما نام پتسخوار همچنان نا شناخته و ناگشوده بر جای مانده که به برداشت‌های سلیقه‌ای گوناگون دچار شده است. یکبار دیگر باید بگویم که نام آبادی‌ها نه آن چنان ساده‌اند که جغرافی نویسان عرب و ایرانی و برخی از مورخان می‌پنداشتند و نه آنچنان پیچیده که پژوهشگران و استادان زمانه‌ی ما می‌پندارند. پسله‌هایی دارند که بدون شناختن آنها هرگز نمی‌توان به خاستگاهشان رسید.

نام مرکب "پتسخوار" از سه لغت "پ" و "تس" و "خوار" پدید آمده است. حرف "پ" کنونی ساییده شده‌ی واژه‌ی "پا / پای" است. لغت "تس" ساده شده‌ی واژه‌ی "تیش" مادی و به معنی دژ است مانند دژ مادی "سیکا یا اواتیش / سیکایا و اتیش" در حومه‌ی شهرستان بروجرد کنونی که در بند ۱۳، ستون یکم از کتیبه‌ی داریوش در بیستون "سیکاهوتی" نام برده شده است. این واژه به گونه‌های "تیش / تش / دیس / دیس / دیز / دز / دژ" در آمده و به اصطلاح "پادز / پادز / پاقلاع / پاقلمه / پاقله" در زبان مردم ما و از جمله در ملایر به واسطه وجود قلعه‌ی پیرام چوبین در میان شهرک اینک از میان رفته و بروجرد که افزون بر دژ یاد شده دارای دو قلعه‌ی دیگر نیز می‌باشد جاری است. لغت "خوار" که در پسوند نامها بکار آمده است به نشانه‌ی ویژگی جغرافیایی محل و به معنی جای پست یا جای فرودین می‌باشد بنابراین "پتسخوارگرد" به معنی شهری است که در پای قلعه و در جای پست یا فرودین مستقر شده است.

رشت - ۷۸/۱/۳۰





## کتاب جستجوی راه

پای صحبت دکتر اسدالله آل بویه، ریاضی دان، ادیب و استاد ممتاز دانشگاه

بعد از چند سال به دستور دولت هژیر تعطیل شد. حزب آهنگ ماه را تأسیس کرد که سال بعد به دستور حکومت سپهبد زاهدی منحل اعلام گردید. دهها کتاب درسی در رشته ریاضیات بویژه هندسه برای دوره‌های دبیرستان و دانشگاه تألیف کرد و مقالات علمی و فلسفی بیشماری در جراید آن زمان منتشر نمود و برنده مدال‌ها و نشان‌های برجسته علمی گردید.

دکتر اسدالله آل بویه علاوه بر دانش ریاضی در عرصه شعر و ادب نیز دارای آثار برجسته‌ای است. دیوان اشعار او تاکنون سه بار در سالهای ۱۳۵۲، ۱۳۵۴ و ۱۳۷۰ چاپ شده است.

برخی آثار علمی و ادبی استاد آل بویه:

کتاب هندسه	سال اول و دوم و سوم دبیرستان‌ها، ۱۳۲۰
کتاب هندسه	سال چهارم، ۱۳۲۰
هندسه عالی	چاپ دانشگاه تهران، سالهای متمادی
هندسه‌های گوناگون	چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۱
دیوان بویه	
همه‌نگی برای یگانگی (کتاب در فلسفه، دین و اساطیر)	
ترانه‌ها	

دکتر اسدالله آل بویه ریاضی دان، ادیب و استاد ممتاز دانشگاه تهران در آبان ماه سال ۱۲۸۷ شمسی در دیلمان، از آبادی‌های کوهستانی گیلان، متولد شد. بعد از چندی تحصیل در مکتب خانه زادگاه خود، به سیاهکل آمد و در دبستان خیام به تحصیل مشغول شد. دو سال اول متوسطه را در رشت گذراند و آنگاه عازم تهران گردید. در سال ۱۳۰۷ دیپلم گرفت و شهریور همان سال از سوی وزارت فرهنگ برای ادامه تحصیل عازم فرانسه شد. آل بویه در مدت اقامت خود در فرانسه در رشته‌های مختلف ریاضی دیپلم‌های گوناگون گرفت و بعد از اخذ درجه دکترای علوم ریاضی از دانشگاه (سوربن) فرانسه به سال ۱۳۱۴ به ایران برگشت و از فروردین سال بعد در دانشسرای عالی و دانشکده‌های علوم و فنی دانشگاه تازه بنیاد تهران به تدریس پرداخت. دکتر آل بویه از نخستین اساتید و مدرسان دانشگاهی در ایران است. وی در سال ۱۳۴۵ با رتبه ۱۰ استادی بازنشسته شد.

استاد آل بویه در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی نیز فعال بود. روزنامه سازمان را سه شنبه‌های هر هفته در تهران منتشر می‌کرد که

انزلی باید می‌رفتم. تنها کسی که در انزلی به بدرقه من آمد خانم مشیرالممالک بود.

گیله‌وا: چرا اسم خانوادگی‌تان آل بویه است؟

● آل بویه: فامیل آل بویه خیلی معروف است. شرح زندگیشان اغلب نوشته شده. موقعی که من به تهران آمدم، باید اسم فامیل انتخاب می‌کردم. می‌دانید، مردم دیلمان همه به نوعی فامیل هم بودند. برخی خودشان را به عضدالدوله دیلمی وابسته می‌دانستند، عضدی شدند و ما آل بویه. مادرم از نجبای دیلمان بود و احتمالاً به زمان خان مربوط بود. اسم فامیل مادرم زمانی شد.

گیله‌وا: از سفرتان بگوئید که می‌خواستید به اروپا بروید.

● آل بویه: بله، به لیسه تورنون فرانسه رفتم و یک سال به مطالعه و تکمیل زبان پرداختم. در آنجا در یک شبانه روزی چهارده ایرانی زندگی می‌کردیم. کاملاً آزاد بودیم به هر کلاسی می‌خواهیم برویم. من علاوه بر کلاس زبان درس‌های فیزیک و شیمی و فلسفه را گرفتم. در ریاضیات همیشه شاگرد اول می‌شدم. همین امر باعث شد در آغاز از طرف مدرسه، به سفارت ایران پیشنهاد کنند تا مرا تشویق نمایند، و کردند. بعد به گرونویل و نانسی رفتم. ریاضیات عمومی می‌خواندم. حدود چهارصد، پونصد نفر دانشجوی بودند که من بین آنها اول شدم. استادان نسبت به من احترام می‌گذاشتند. در فوق لیسانس هم اول شدم. روزنامه‌های آنجا مطالب فراوانی درباره من نوشتند.

دوره دکترا را در پاریس گذراندم و خیلی هم طولانی شد. موضوع دانشنامه من محاسبات سمبلیک ریاضی بود و استادم پروفیسور کارتاتان بود که شهرت جهانی داشت. چهار سال تمام از پاریس به ورسای می‌رفتم تا کارهایم را ببینند. می‌توانستم رشته‌ای را انتخاب کنم و در یک سال دکترا را بگیرم. بخواهر استادم این کار را نکردم. آدمی به ظاهر خشک و مقرراتی بود. وقتی درس تمام شد، به دانشکده رفتم برای خداحافظی. اما از او خداحافظی نکردم. اتفاقی او را در دانشکده دیدم. مرا که دید گفت برای خداحافظی پیشم نیامدی، و زد زیر گریه. خیلی متأثر شدم. در این دوره صبح و عصر در کتابخانه بودم و قبل از خواب همیشه ادبیات فرانسه و فلسفه می‌خواندم. به هر حال سال ۱۹۳۶ درس تمام شد و در سال ۱۳۱۴ به ایران آمدم.

گیله‌وا: از فلسفه خیلی صحبت کردید چرا شما فلسفه می‌خواندید. درستان مگسری ریاضی نبود؟

# سازمان

روزنامه ایران - تهران - شماره ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸

تاریخ: ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸

روزنامه ایران - تهران - شماره ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸

تاریخ: ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸

روزنامه ایران - تهران - شماره ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸

تاریخ: ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸

تراشه‌ها

نسخی دیگر از ایران بیاورید

سرود ملی از

دکتر اسدالله

استاد دانشگاه تهران

نوشتم و جلد ششم را من و دکتر فاطمی با هم نوشتیم. از درس‌هایی که از مرحوم ابراهیم فخرایی گرفته بودم، این کتابها را به زبان رسا و ساده نوشتم. تا شهریور ۲۰ فقط درس می‌دادم. از آن زمان شروع کردم به نوشتن کتابهای دانشگاهی. چهار جلد کتاب برای دانشجویان نوشتم. خودم که درس می‌دادم مواد جدیدی را طرح می‌کردم. تمام مباحث جدید در منطق و ریاضی را به دانشجویان درس می‌دادم.

در زمانی که ابتهاج رئیس بانک ملی بود، به آنجا رفتم شاخص قیمتها را من و مرحوم دکتر هشرودی حساب می‌کردیم. درست بعد از رفتن ملیسپو حکمی به من دادند و مدیر کل کارگزینی وزارت دارائی شدم. در آنجا اداره آمار را درست کردم. کلیه قوانین استخدامی در زمان قوام را من تهیه کردم. چون هیچ توقعی از کسی نداشتم مستقل بودم و کار خودم را می‌کردم.

در سال ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ مدیر کل دبیرخانه دانشگاه تهران شدم. آن موقع دکتر سیاسی رئیس دانشگاه بود و به من بسیار احترام می‌گذاشت. مرحوم بهار هم که وزیر شد، خیلی دلش می‌خواست مرا معاونش کند. در آن موقع در دانشگاه تهران داشتند دانشکده‌های مختلف را می‌ساختند. همه جا دزدی می‌شد. ما دانشگاه را با ۲۵ نفر اداره می‌کردیم. تنها دانشکده پزشکی حسابداری داشت - از همه چیزی دزدی می‌شد، از زغال تا روغن که سبب زمینی پخته به ما می‌فروختند.

درگیری‌های زیادی با توده‌های دانشگاه داشتیم. من جزو اولین هیأت مدیره کوی امیر آباد بودم. اساسنامه انتشارات دانشگاه را با دکتر عمید نوشتیم و آن را به صورت مؤسسه تجاری در آوردیم و برای تألیف و ترجمه قیمتی مشخص کردیم. و در همان سالها، چاپخانه دانشگاه را از وزارت کشاورزی به دانشگاه منتقل کردیم. از تأسیسات کوی امیر آباد که از بیخ فروشی به دست آوردیم، دبیرخانه دانشگاه را ساختیم.

من در تمام کارهایم جدی بودم. به عبدالرحمان فرامرزی و محمد حجازی و... که مدرک دانشگاهی نداشتند، اجازه درس دادن را ندادم. هیچ سفارشی حتی از دربار را هم نمی‌پذیرفتم. در دبیرخانه دانشگاه روزنامه‌ای به نام سازمان منتشر کردم. مرحوم دکتر عبدالملی طاعتی که گیلانی بود سردبیر روزنامه بود. ۱۲ شماره منتشر کردیم که قانونی آمد کارمند دولت نباید نشریه در بیاورد و تعطیل شد. حزب آهنگ ما را تشکیل دادم که بعد از گذشت یک سال در زمان حکومت سپهبد زاهدی منحل شد. در کابینه

## حساب های مندی

I

پیش  
دکتر سید محمد آل بویه  
تبریز

میرزا  
میرزا محمد حسن  
تبریز

تهران شاگرد اول شدم. در رشت زندگی مرفه‌ای داشتم در تهران ولی نه. عرض کردم که در دوره انقلاب همه دارائیهایمان را از دست دادیم و پدرم را به گلوله بستند و یک دستش را از دست داد. در تهران به آقای سحری برخوردیم. در مدرسه آقا شیخ هادی حجره‌ای گرفتیم خرج مرا اغلب او می‌کشید، گاهی هم به من پول می‌رساند و خرج می‌کردیم. کلاس چهارم را به صورت آزاد گرفتیم، رفته کلاس پنجم. از آموزگاران این دوره باید از مسعود کیهان، غلامحسین رهنما، سالور، اعتماد اسلام نام ببرم، که به پرورش ما نیز جدای آموزش توجه می‌کردند. زبان فرانسه را که می‌خواندم، زبان روسی را هم شروع کردم. معلم ما در این درس سرلشکر اسکندر خان ارمنی بود.

دوره متوسطه را که تمام کردم در امتحان اعزاز به خارج به همراه دوستانم فریور شرکت کردم او اول شد و من دوم. قرار شد به گیلان برای خداحافظی بروم. در قزوین به دو طلبه دیلمی برخوردیم که برایم جالب بودند. یکی مرحوم تقوی از نجف اشرف آمده بود و یکی هم که از قم آمده بود حاجی آقا رحیم بود که در قید حیات است. در قم درس خوانده بود آنها بسیار عمیق درس خوانده بودند. با چاروادار به طرف دیلمان حرکت کردیم. او اهل کلیش بود. به این ده که رسیدیم قرار شد شب را بیتوته کنیم. چون ماه محرم بود او به مسجد رفت و من تنها خوابیدم. نصف شب بلند شدم دیدم حدود بیست - سی نفر دورم خوابیده‌اند. فکر کردم خواب می‌بینم. صبح که بلند شدم هیچکس پیشم نبود. از چاروادار پرسیدم چنین خوابی دیدم. گفت خواب نبود واقعیت بود. غریبه که پیش ما می‌آید، برای اینکه خاطر جمع باشد از سلامتیش، شب همه دور او می‌خوابیم. بالاخره به دیلمان رفته بعد از آنجا به

دولت، حبیبی نامی آمد و مدرسه به طور رسمی افتتاح شد. اسم مدرسه خیام بود. هسین مدرسه بعدها تبدیل به دبیرستان شد. بعد از یکی دو ماه مدیری آمد به نام رضوی. او طلبه‌ای روشنفکر بود. او هم به آموزش می‌پرداخت و هم به پرورش. ما مسایل مذهبی و اجتماعی را از او آموختیم. مرحوم رضوی رفتارش با مردم بسیار خوب بود و شریک زندگی مردم بود. تا سال سوم دبستان، من در آنجا درس خواندم. مدیر مدرسه، چون مرا مستعد دید، به پدرم که تنگدست بود و در اثر انقلاب و حضور قزاقها و بلشویکها در سیاهکل همه چیز از دست داده بود، سفارش کرد تا مرا به رشت بفرستند. به هر حال با فشار مرحوم رضوی، پدرم مرا منزل مشیرالممالک فرستاد.

### گیله وا: کدام مشیرالممالک؟

● آل بویه: محمود مشیرالممالک بزرگ معنوی گیلان بود و از اعیان ایران.

● گيله وا: در رشت در کدام مدرسه ثبت نام کردید.

● آل بویه: در مدرسه شماره یک. از من امتحان گرفتند به کلاس پنجم رفتم. به خاطر وضع خوب درس کلاس پنجم را تمام نکرده بودم که به کلاس ششم رفتم و در همان سال در سراسر گیلان اول شدم. در دوره متوسطه، درسها صورت دیگری داشت. برخی از آموزگاران ما مرحوم صدرالافاضل، امیر منتخب صادقی و ابراهیم فخرائی، میکده و کسمایی - که نقاشی درس می‌داد - بودند. آنها برای اولین بار میهن پرستی را به ما آموختند. و آموختند که زبان فارسی مشخصه ایرانی بودن است. از آن زمان به فراگرفتن زبان فارسی بیش از پیش کوشیدم.

● گيله وا: در آن موقع وضع فرهنگ عمومی در رشت چگونه بود؟

● آل بویه: آن موقع تئاتری بود، که کشاورزو مهری بازی می‌کردند. چند کتابفروشی باز شده بود، و رئیس فرهنگ در آن زمان محسن قریب و صدیق اعلم بودند. از مرحوم ابراهیم فخرایی و سمعی به خاطر درسهایم جایزه گرفته‌ام که اکنون آن کتابها را دارم.

در سال سوم دبیرستان، پدرم بر اثر فشار مرحوم رضوی مرا به تهران مدرسه دارالفنون فرستاد.

● گيله وا: رضوی تا آن موقع در سیاهکل ماند.

● آل بویه: در لاهیجان ماندگار شد. در سال ۱۳۰۳ به تهران آمدم و دکتر صدیق اعلم در آن موقع رئیس تعلیمات ولایات بود. بالاخره شاگرد دارالفنون شدم. در امتحان کلاس سوم در سراسر

● گيله وا: استاد ممکن است از دوران کودکی خود بگوئید؟

● آل بویه: خواهش می‌کنم. من در آبان ماه ۱۲۸۷ ش متولد شدم. ایام کودکی من مصادف بود با انقلاب گیلان - جنگل - و حضور بلشویکها و قزاقها در گیلان. شرایط خانوادگی ما به گونه‌ای بود که باید دائم در جستجوی جان پناهی از این سو به آن سو می‌رفتیم. زندگی دوران کودکی من، زندگی آشفته‌ای بود.

● گيله وا: در دوران انقلاب جنگل، در سیاهکل چه خبر بود؟

● آل بویه: به سیاهکل دایم حمله می‌شد. بیشتر قزاقها می‌آمدند. یادم می‌آید یک بار - وقتی بچه بودم - بر اثر سر و صدای اسپها و جنگلیهایی که فرار می‌کردند، از خواب پریدم و شروع کردم به لرزیدن. در همان شب، به خاطر وضع بدم، من و پسر عموم را به وسیله یک چاروادار سوار قاطر کردند و به ییلاق بردند. بعد پدر و مادرم به آنجا آمدند. بلشویکها به آنجا هم حمله می‌کردند. زمانی حتی به آن مناطق رسوخ کردند. یک بار آنها شروع کردند به سرود خواندن و من به سرود آنها گوش می‌دادم که یک سر باز روس مرا گرفت و پرت کرد به سوی. از شانس من، افتادم بر روی یک دسته کاه و سالم جستم.

● گيله وا: کی سراغ درس و مشق رفتید؟

● آل بویه: در همان ایام. وقتی به سیاهکل برگشتم پیش ملا رحیم و حاجی قربان در سیاهکل درس خواندم. خواندن و نوشتن و نصاب را همان جا آموختم. بعد، اهالی سیاهکل به اتفاق هم تصمیم گرفتند، یک دبستان بسازند و ساختند. آن موقع کسی نبود که مسئول مدرسه بشود به ناچار یک ژوس را که زبان فارسی نمی‌دانست، مدیر کردند. چند صباحی اینگونه گذشت و بعد از طرف



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۷۱۷

سند های گوناگون

نگارش

دکتر سید محمد آل بویه

تهران، آبان ماه ۱۳۰۳

میرزا محمد حسن





از آسرها به گرمای می جانان، سلامی  
 از آخشکی به دریای می جانان، سلامی  
 گرا دوزم آبای جان، دام دیدار  
 از آلحظه به فردای می جانان، سلامی  
 سوئد - ساحل نشین

### از "تاسیانی" به "نوستالژی"

می کنند. "دار" به رویشان تیر خالی می شود و اگر هم زنده و بعنوان "لکنه چنگر" گیر بیافتند، بالشان را بهم میافند و پایشان را می شکنند و درهم می پیچند تا در بازار زنده، به دست مشتری بدهند. در این حالت چه نگاه محزون و غریبی دارند! و اینجاست که آدم از "تاسیانی" به نوستالژی دچار و بعد، محزون می شود. کاریش هم نمی شود کرد. ما گیلاتیها آنقدرها که حساس و عاطفی هستیم، آنقدرها هم رئوف نیستیم.

جالب اینجاست که برای انواع پرندگان، شناسنامه نوشته اند و محل کوچ و زندگی آنها را در نقشه جهان مشخص کرده اند. برای بیشتر انواع، حاشیه جنوبی دریای خزر، یعنی گیلان و مازندران را، آبی، مشخص کرده اند و بقیه خاور میانه سفید. و ما هم، کیف می کنیم به آن تکه کوچک آبی نگاه می کنیم و کیف می کنیم و خانه ما را هم سعی می کنیم با چشم علامت گذاری کنیم؛ مزیتی که ما قدرش را نمی دانیم و من بسیار خوش دارم، گیله‌وای عزیز، به این بی مهربانیها با محیط زیست، بیشتر بپردازد. اجرش را آیندگان خواهند دید.

نکته دیگر این که، گیلاتیهای مقیم اروپا، ممکن است در کار کسب، علاقه و یا تعریفی نداشته باشند اما در کانون نویسندگان و هنرمندان و هر نشریه و یا انجمن فرهنگی، انتشاراتی و یا فعالیتهای تحقیقی و فرهنگی و اجتماعی، یک همولایتی، یا بانی و گرداننده آنست و یا در آن مشارکتی فعال دارد. شخصاً بدان میباید و تحسین می کنم. مثل بلبل هم گیلکی حرف می زند و کیف هم می کند. عمرتان دراز و حرمتتان فراز باد.

مالمو - سوئد ۲۸/۲/۳ (۲۳ آوریل ۹۹)

س - خمیرانی

...مشکل حکایتی است. تا یادم نرفته بگویم که این واژه زیبای "تاسیانی"، بسیار گویاست. نمی دانم معادل دقیق فارسی آن چه میشود؟ دلگیری؟ رسا نیست. ما گیلاتیها در این جا "تاسیانی" مضاعف داریم. هر درخت سبز و منظره‌ای زیبا ما را به یاد گیلان خودمان می اندازد. دریا و کوه و جنگل و چمنزار...

در پارک نزدیک خانه مان، دریاچه ایست نسبتاً بزرگ و جزیره‌ای در وسط آن. پرندگان زیاد و گونه گونی در این پارک و دریاچه زندگی می کنند. مجموعه گیاهان و پرندگان در این پارک، برای من، نماد "تاسیانی" است. یک خیابان آن با بوته‌های زیبا و گل داده توتون، مفرش است. بیاد همولایتی‌هایمان می افتد که با چه مشقتی، پاپروس باغ را بعمل می آورند و الحق بوته پاپروس، برای گلکاری چه زیباست! این پاپروس کساری، کاشت، وجین و خشک کردن و کرم خوردگی و آفت زدگی با روش ابتدائی آن در گیلان، چنان مشقات و مراحل داشت و دارد که امیدوارم، اهل ذوقی و کارشناسی طی مقاله‌ای در گیله‌وا به آن بپردازد.

پارک، پرندگان گونه گونی هم دارد. از مرغ و خروس گرفته تا "چنگر و خودکا و آب کاکابی و کالانگ". مردم برای آنها غذا می ریزند و بچه‌های کوچک را از طرف مهد کودک و دبستان به آنجا می آورند تا از کودکی با پرندگان دوست شوند. پرندگان هم از آدمها نمی ترسند. "چنگر و خودکا"، تا یک متری آدم می آیند. و همه این "و شمارش" برای این است که وقتی این همه را و این "چنگر و مرغابی" را می بینم یاد مرداب خودمان می افتم و آنکه درجه هراسی مستمر زندگی

### خوانندگان عزیز و مشترکان گرامی گیله‌وا، مقیم خارج از کشور

این صفحه را مخصوصاً برای شما گشوده‌ام تا "تاسیانی" های خود را در آن منعکس کنید. اگرچه امیدواریم هیچگاه دلنگی نداشته باشید و هر آنچه دارید آرزوهای دست یافتنی باشد. یادداشت‌های "تاسیانی" باز یاب خواسته‌ها و آمال شما و صفحات آن بازتاب آرمان‌های شماست.

رزم آرا، زمانی که دکتر جزایری وزیر فرهنگ بود، مدتی معاون وزارت فرهنگ شدم که تمام اختیارات وزارتخانه در دست من بود. اما بیشتر وقتم را در دانشگاه گذراندم. سالها درس دادم و کتاب برای دانشجویان چاپ کردم و عاقبت در سال ۱۳۴۵ بازنشسته شدم.  
 ■ گیله‌وا: بعد از بازنشستگی از دانشگاه تهران چه کردید؟

● آل‌بویه: بیش از سی سال تدریس کردم. در هر مقامی که بودم، تدریس را رها نکردم. بعد به کارهای معدن پرداختم. در دوره جوانی اشعاری گفته بودم؛ آنها را جمع آوری کردم و به چاپ رساندم. و البته باز هم شعر می گویم. دو چاپ از کتاب "دیوان بویه" را منتشر کردم. سه جلد از کتابهایم هنوز چاپ نشده است.  
 ■ گیله‌وا: در اشعارتان آیا نظری به گیلان دارید؟

● آل‌بویه: به یک معنی جرا، واژه هایی چند از دیلم را در اشعارم آورده‌ام.  
 ■ گیله‌وا: شنیده‌ام که در سال ۱۳۷۵ دانشگاه تهران مجلس بزرگداشتی برای شما برگزار کرد.

● آل‌بویه: بله. در دانشکده علوم از من تجلیل کردند. گفتند بیا سخنرانی کن. زندگی روحی خودم را برایشان تعریف کردم. گفتم تمام زندگی من در جستجوی درستی و نادرستی گذشت. برای پیدا کردن راه، درس خواندم. فلسفه و ریاضی. ولی نتوانستم به برخی از سؤالهایم جواب بگویم. مفاهیم روشن درستی، خوشی، محبت، شجاعت، آزادی و... را در هیچ کتابی نخواندم، تا اینکه در یک روز به دو نفر برخورددم که از پیروی سخن می گفتند. گفتم شاید جواب خود را گرفته‌ام. از آن پس کتاب عرفا را از چین و ایران و هند خواندم. دیدم بدون اینکه خودم بخوام به دنبال این راه رفته‌ام و بدون اینکه بدانم مزد این راه چیست. در آنجا متوجه شدم که بدون پیر بزرگ شده‌ام.

■ گیله‌وا: وقت شما را خیلی گرفتیم استاد، سؤال آخر من دانستن نظرتان درباره مجله گیله‌واست؟

● آل‌بویه: به نظر آقای جکتاجی خیلی همت می کند. انتشار یک مجله آنهم چند سال پی در پی در یک شهرستان کار آسانی نیست. مجله خوبی هم هست البته من از بخش گیلکی آن نمی توانم استفاده کنم، بخش فارسی آن را می خوانم و لذت می برم.

■ گیله‌وا: از اینکه وقتتان را به ما دادید، متشکریم.

● آل‌بویه: من هم از شما سپاسگزارم.

غلامحسن عظیمی

## هه را بیا

هه را بیا

هه را شیه کی فیویخته نا ایاز

هه پرچین وره کی گول بیگیفته دسناز

هه را،

هه پوردان سره

روخان بستان وره

امی خانه وره بیا

تو متن امی چره -

امی بچار کول سره بیا

انار دار گول وره بیا

هه مرز سبزهن مره بیا

بنفشه، خانه سوجانه مره بیا

تو آفتاب مره هه باغ کتام را بیا

تو وارشن مره هه لام را بیا

هه گولباغ وره، هه تال جام را بیا

تو گولیائی، تام را بیا

هه را کی دریا کوله یه بیا

هه را کی صوب دم،

نسیم دمه

هه لوله باغ لوله یا

هه را کی گریه - گریه یه بیا

هه را کی کومه هیسته،

کوهات کوبار جه

هه را کی سل بو بوسته

وارشن بواز بواز جه

هه را بیا

هه را همیشه دابه توقائی

هه را همیشه دابه رافائی

هه را بیا

هه را بیا

تهران - آذر ۷۷

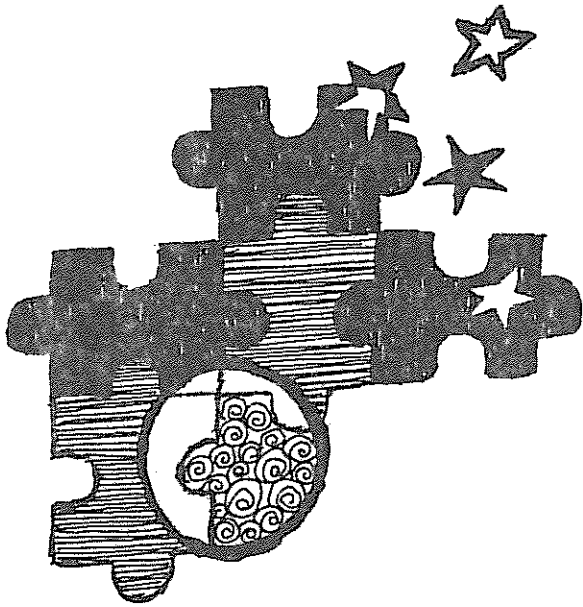


راشه = جاده بست = شد چر = گذرگاه

خانه سوجانه = شقایق لام = خارزار و بوته زار کنار جاده ها

نال = گل شیبری توقایی = عشق رافایی = انتظار

گولیا = شلوغی، همبده تام = سکوت و سکون



## تو تانی

تو تانی بایی می وژ  
می تاسیانی درونی  
مرا بیافی

تو تانی می اویرا بوسته غومچه بیافی  
می راشه دُواری  
تا می تسکه دیل ره  
"غومچه غومچه الاله واوه" \*

## اگه...

روشنک مرادیان

تو تانی

آزاد داران سر

کوهان جوری

دریا درونی

فاندج فوندج بوکونی

تاکی شاید

می اویرا بوسته ناجه بیافم

سینا مدبرنیا (س. گیله مرد)

\* جه محمد فارسی

موجانا، سوارا بم

ابرانا، کنار زنم

خورشیدا، رها کنم

بازون

غوروب دمان

تمام آسمانا

دانه دانه، ستاره کارم.

اگه...

امی سایه ن

پا به پا

بال به بال

سبز بجار مرز سر

گیله وا امره شوئن دره

آسمان

عکس گیتن دره

یادگیری.

رشت - تیرماه ۷۸

اونقده می شاخه دسان

راستا بوسه به آسمان

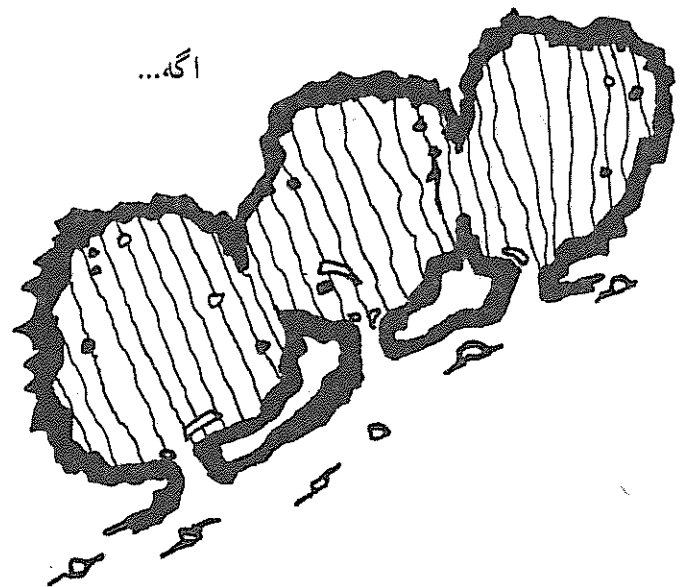
کی ده آلان

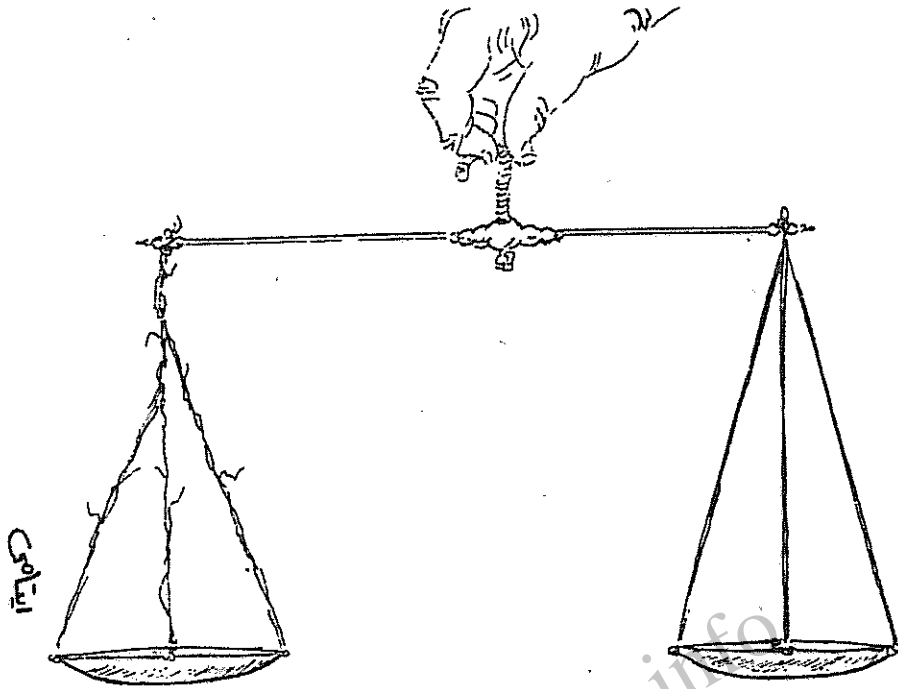
هرچی گول ستاره یه

سبزا بوسه می سرتان.

فتاتوی خمام - محمد تقی رستمی

گیله وا / شماره ۵۴ / صفحه ۲۳





## جنگلی بو، گوشگی

محمود اسلام پرست

کی کیف ناشتیدی خوشان کیتاب - دفتر دکو دیدی پلاستیک دورون، کی اوشان کیف بو.

امه فراش ایسم بو آقای محزون، همه اونا هه ایسم مره دوخادیدی. اما فکر کودیم محزون یعنی فراش. هو مدرسه میان زندگی کودی. ایتا جانها بو کی اما شوئیم اویا قرابیا هئیم یا بیچانک.

تغذیه کی داب بو بو آقای محزون کاسی بو خوفت. اما همه تان ایتا آبخوری شیر خوردیمی نان قلاج امره. اوشانی کی آبخوری ناشتیدی زا کان دسانیکا کودید، هرتان کی خوردی خو آبخوری یا فادایی اوشانا.

عید کی نزدیک بوستی آقای ناظم آمویی کلاسان میان. زا کانا خُب شناختی خاستی عیدی لباس فاده، پارچه، کی کت و شلوار بودوجید. جه اولی میز دوخادی... تی پتر کی پولداره! دومی، سومی و... پولداران همیشه تخت اول، تخت دوم نیشید، جه درس خان و نخان.

یه ارشد جلو، یه ارشد وسط، یه ارشد آخر. همه سر کلاس. آقای ابراهیمی صدا بو کی دیبجستی مدرسه وکیل میان. امه مدیر بو، بولند بالا، یک شوشه. خورم آدم بو. بازم اونا دوس دارم، هه ایمره، هه فردا، همیشه.

آهای دیدم. فرار نوکون. بیدم ترا. ایتا چویی خط کش خودس داشتی، امه ناظم بو، سلسیلی، همه اونا زهله کودیدی. ایوار دئی دوچرخه سوار باغ بوسارمیان گردستی. جغلانا قومار سرگفتی. هر کس کی غایب بو اون جایا دانستی، روبازلات سر پیدا کودی. بازون هوتو قاپاس زئی، آوردی مدرسه. هاجین سگا به زور ببری شکار.

مدرسه زنگ کی خوردی اما روبازلات میان کرا کولی گیفتن دیدیم. داما اوسادیم دوستیم بخانه، کیفا اوسادیم، بودوب. مار گوفتی: بیا ایچی بوخور، اتویی نوشو هلاکا بی جه گوشگی. کی ایشتاوستی؟ گوش کی گوشنه نوبو تا ایشتاوه!! آقای ناظم دفتر جلو ب قدم زئی تا بیدینه کی دتر آیه. زا کانی



حسین... پدريت چه كاره است؟

- فعله

- اين گوشه بمان.

نقی... پدريت چه كاره است؟

- چلنگري كار مي كند.

- اين گوشه بمان.

برجعلي...

- خستمال. سر آجر كوره كار مي كند.

- برو بغل بقيه بمان.

جغلان ديم بوستي هاجين سورخ گالوش

ابوالفضل...

- اسب و ارابه دارد.

خوب وضع پدريت كه خوبه.

مودتي بوكي سورخ گالوش جا سيا گالوش وازه اي، اون پتر

قومار سر همه چي يا بياخته بو. چن ماهي بوكي كبل حسين ارابه سر

كار كودي.

محرمعلي...

- چانكش

تو هم برو پيش آنها.

جغلان ترح ايسايد. اوشاناكت و شلواي فادايددي كي لباس

بودو جيد. نانم چره هيچكي نودوختي. هيتا سال.

وانورس بزه، ايتا، دوتا، سه تا كشيده.

اين چيه پسر؟

- نقاشي

چي؟ نقاشي؟ اين كه كار تو نيست. چرا دروغ ميگي، برادر

بزرگت كشيده.

- من برادر ندارم.

خوب خواهرت كشيده.

- من خواهر ندارم.

خوب خاله، عمه،...

- من جغزومي پتر مار هيچكي نارم، خايي شيمه ره پا تخته سر

بكشم

- فارسي حرف بزن. چي رو بكشي؟

- همين نقاشي ترازو

دوآرده ترازو بكشه، پاتخته سر، معلم بيده جا بو خورد، نيگا

بو كود، اون پتر چانكش بو، خو پتر ترازو يا بكشه بو. نفس جه

هيچكي بوجور نامويي، كلاس گرم نوبو، نانم چره آقاي معلم

درچكا وازا كود و خو سرا تاودا بيرون.

آهاي ديدم، هيا بيس، كجا مي ري؟ سلسيلي صدا بوكي مدرسه

وكيل ميان دييچستي، شكم دار زناي يشتاوسته بي زاي وارگادي.

هر كي هرجا ايسابو، تكام نو خوردي. آقاي ناظم خط كش هوتو

راست نها بو ايتا زاك طرف، كي آقاي محزون او ميله يا كي

هاونگ دسته يا مانستي بزه گرد آهن سر. دنگ! زنگ بو خورد. بگير

كليسا زنگ مانستن كي وقتي زئي راست شوئي راست آمويي. همه

چي تماما بوسته بو، مدرسه تعطيل بو، زاك تا جيو يشت.

يه ارشد جلو، يه ارشد وسط، يه ارشد آخر. جه مدرسه صف به

صف بيرون شويم. چن قدم كي دورا بوستيم، همه ناچه داشتيم كي

فرار بوكونيم. سه تا صف، خيابان سعدي، خمسه بازار، باقر آباد.

دچم پورذ بوسار و خمسه بازار و باقرآبادا كي ردابوستيم، ارشايان

گوفتيدي خارج. اما همه دوستيم گوما بوستيم، لوله پرچينان

پوشت كي بجاي ديفار بو.

زمستان ۷۵ - رشت

مي. برادر، فرامرز دعائي ره

گولي درجه! چره تام تيم بزاري

گوما بو ناچه ي كويته بهاري

ايته جنگل پرادن تي صدايا

اگه چه سينه سورخ روزگاري

لشت نشاء - محمد دعائي (م. ناچه)

من و توره فقط دو ناي ده هيچي

امي دس خالي اسيو ناي ده هيچي

سون دونه يم هچينه آتش سر

سوج و ويچ و چيرتو ناي ده هيچي

دو= درد، دوغ= آسيو= آسياب سون دونه= دانه اسپندانه

چبرتو= پرتاب ناگهاني

بندر كياشهر - محمد رضا خيرخواه

پله دسمال دو دم وا بگردم

در و داخل و گوهانا بگردم

واپورسم كو جيجا مهر و وفانه

بشم اون دور سامانا بگردم

فومن - رضا صفائي سندی

امي پرچين باغ پايه بي تو

امي افتو ديماك سايه بي تو

جي جا كي زخم ره سورخ دوا بي

پينيك پاره ديلا همسايه بي تو

لشت نشاء - آذر دعائي

هوا امشو پریشانه زاكون

روخنونه او خروشانه زاكون

هوايا وارنه شوروم دانه

بهار شو، شوروم افسانه زاكون

كوج - حسين شهاب كومله اي

میلدوا/شماره ۵۴ / صفحه ۲۵

## دوبیتی



هادي غلام دوست

گيلڪي بيه پيش

مي چيشمون آرسو خؤشه کالس، اينا بئوتم:

مو دوئسم تو خورومي، خيلي خورومي، اين خئوني تي  
ريفا بيسام، مي گيسا سيفيدا گودم، مي جئون گوشتا همه آئوا  
گودم، مي چيشم سو، راه سراجي بيرين بما!... ايسه تو آلؤن  
بماي هنده رنگا گيتم. هنده جئون گيتم، کسناجي [يا هم]، بال  
به بال اميه زندگي چا کونيم، اميه باغا آبادا کونيم، امه زا کونا پيله  
کونيم، جئون گينيم، جئون گينيم، جئون گينيم...

کلاڄي! چي بئوته؟! چره گب نزهني؟! چره هيچي  
نگوني؟! چره مڪڏري؟!»

کلاڄي هيچي نئوته! گب نزه، خنده نئوده!

- کلاڄي! مي ديل بيرين آمادره، ته گونم چي پيش بما؟!  
کلاڄي طاقت ناره، خو سخت و سنگين بالاجي ویرسا،  
پر بکشه بزه بوشو... اين ديل نما بگوي: راه سر بده تريلي  
تريلي تابوت آرده دئون!

آذرماه ۷۵ - لاهيجان

✽ کلاڄي: کلاغ عزيز

لاکو سس خنده جي بئونده:

کلاڄي سر سياه دو پا به تي تي  
تي ديلا چي دبو مي به نگوتي!؟

جنگل همه پئيز بو. کلاڄي تام ٽيم بزه، دار ٽيڪ سر نيشته  
بو، ايوان سر، لاکو دلنگي تماشا کاڊبو.

او حلقه خوانگشت ميشن بچرخونه، بنا گوده "دل پوري"  
گودن:

«خيلي ساله تو بوشوي. خيلي ساله. تي ماري دق بئوده بنا  
بمورد. تي پٽرڪ چشم سوء، غصه ببورد. اما مو آلوان تي  
چيشم برام... کلاڄي، ته چي بيو هي تو خشکازه او دار ٽيڪ  
سر نيشتي مه نياء کوني؟! چي پيش بما؟! چي خبر داني؟! چره  
گب نزهني؟!... هر شوء خودا به چي مو خئو اينم. ديشوان اين  
خئوا بديم. خنده جي يه دسته سورخ گول مي به بارده بو. اين  
سيفيد گازئون آفتوجي برق زيي.

بما بئوته: «صنوبر! بدي بالاخره بمام، بدي ته چيشم براه

ننام!»



### چن قایی

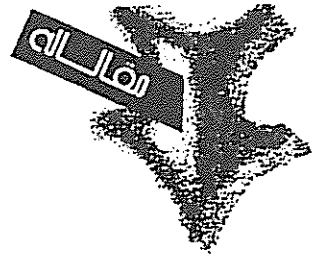
دربسدر تا نرنی، تی کار و بار جورا نیبه پور دووی تانوکونی، تی چال و چول پورا نیبه  
 حلوا حلوا امره گوفتن، کی دهن شیرینا بو؟ دیلا دریا نوکونی، تی ماهی خوم شورا نیبه  
 حکم سیما داره می بخت و تی اقبال به خودا بی صاحب تا نوخوره باد، اون گوشت اورا نیبه  
 تاکی بادود چراغ تورش دوشابا نوخوری شب ظلماتی تی فکر و خیال نورا نیبه  
 هیست هیسه ما نه اون آدم بی فکر و خیال بی خیرا، هرچی سوجانی تی آتش پورا نیبه  
 بیستون گبه، کوکن به دهنها تاودا تا مناجات نوکونه موسی، تی کو، طورا نیبه  
 مردوم کورسو چراغا نواخاشتن دمیره تاکی سوسوزنه آتش، تی اوجاق کورا نیبه  
 یول خوردا داری، تی چن تایی سنگینی کونه یکشی صتاری امره، تی فلان قورا نیبه  
 هرزه لاب سگهرچی فورانی، دس نکشه تا ایستا خاش اون ره تانودخی، دورا نیبه  
 توکی بی پوست و پناهی می "کریم" مانستن دربسدر تا نرنی، تی کار و بار جورا نیبه  
 کریمی کلاشمی

### دل هو حق

عشقا بیدهه یسه روز بکمه در بزه  
 دپری بوخورد دل، دونه پورش بگود  
 به واز بگود دل در و گوش بگود  
 وختی ککن هکت ای دوتنه چوم  
 تسونی بگی ای گوله کی مینا دل  
 وختی بندی کوندوج لنگه وله  
 چسی بگوتی؟ ای خراب تور دل  
 وختی بوشو او جورا خوب بموت  
 مسی گوشن همره اون هو حقا  
 امیر، دل هو حق تا بوشتوس  
 دل اون پسا صدا وه سر پر بزه  
 زوتر بگین این، کی بوک در بزه  
 تابه کت در، کی، صووینسر بزه  
 دل ده نوموس هویه پر پر بزه  
 چو جور وگیت خوشیر بر کر بزه  
 همه وگیت خریک سر کر بزه؟  
 زمبه موجه؟ آسمان سر بزه  
 خودا دونه تش به جان سر بزه  
 بوشتوسم، گب ک می ووز بزه  
 بودو بوشو قلم به دفتر بزه  
 واجارگاه - اصغر امیرزاده (۱.۱.۱) امیر



ده سر: بخاطر ادپوک: ترس ناگهانی / تابه ک: قابیند که / صووینسر: صبح زود / گوله: شلغی، جمعیت / گوله ک  
 مینا: در میان این همه شلغی / بر کر: دیگ مسی بزرگ که در حدود ۲۰ کیلو شیر ظرفیت دارد / کوندوج = کندوج: جایگاه  
 مخصوص انبار کردن شالی / لنگه: پایه، پایه کندوج / خریک: دو ستون چوبی مخصوصی که بطور افقی و موازی هم در ارتفاع دو  
 سه متری داخل اتاق نشیمن به دو طرف دیوار اتاق نصب می کنند و شالی را بسته بندی کرده بر روی همان ستونها آویزان می کنند و  
 در آن اتاق آتش روشن می کنند تا بر اثر حرارت و دود حاصل از آتش، شالی خشک شود / کر: هر چند بسته کوچک برنج یا (موشند)  
 واکه با هم می بندند، درز یا "کر" گویند / زمه = زمی: زمین



شاهرخ میرزائی

# موسیقی محلی گیلان

"بین سالهای ۴۲ تا ۴۶"

اشاره:

در گذشته نه چندان دور، آقای کریم کوچکی زاد سلسله مقالاتی در تعریف موسیقی گیلان به تحریر در آوردند که در هفته نامه کادح از ۲۳ خرداد الی ۲۸ آذر ۶۹ ادامه یافت. ایشان با این نوشته‌ها که در سه قسمت نگارش یافت: ۱- موسیقی گیلان در گذشته ۲- نهضت جنگل و موسیقی ۳- گوشه‌های موسیقی گیلان، تا قبل از اجرای موسیقی در رادیو گیلان - سوی کم و کاستی‌های آن - دست بکار بزرگی زدند - ولی از ۱۳۱۵ به بعد، خصوصاً بعد از تأسیس رادیو گیلان، نویسنده‌های چند یوگرافی که در گاه شمارها آمده بود در تشریح واقعیات، بعلت کمی تجربه و اندک بودن تحقیقات موفق نبود که جا داشت همان اوقات نقدی بر آن می‌شد ولی دستی به قلم نرفت. من به سهم خود فکر می‌کردم نویسنده در مقالات بعدی نقص‌های این مجموعه را به مرور بر طرف خواهد کرد ولی در مقاله اخیرشان هم که در اولین شماره ماهنامه "پیام شمال" آمد، به جز تکرار و برداشت نوشته‌های گذشته‌اشان، مکملی ندیدم. خصوصاً شرح موسیقی دهه ۴۰ گیلان تا کنون در ابهام مانده است.

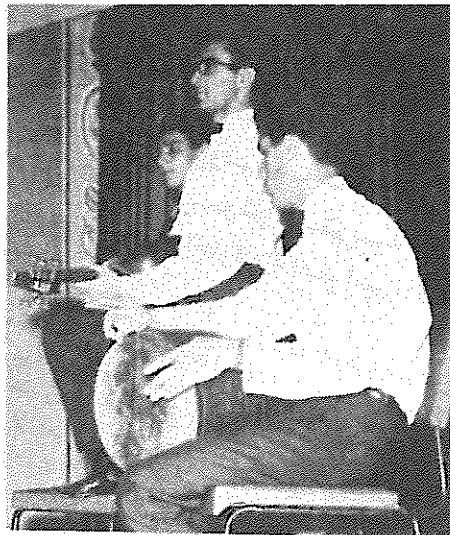
اساتید دیروز هم که از نزدیک شاهد بوده‌اند، چیزی به این مجموعه نیفزوده‌اند.

نگارنده که از سال ۴۲ تا ۴۶ از نزدیک دستی بر تنور موسیقی گیلان داشته‌ام به همین بهانه لازم دانستم که مقاله زیر را تحت عنوان "سرگذشت موسیقی گیلان از ۴۲ تا ۴۶"، تقدیم دوستان اران این سرز و بوم نمایم. واضح است که این مجموعه مقالات هم خالی

از ایراد و حتی "کم دیدی" نیست و بر اساتید است که ضمن بخشیدن من اگر بیشتر از این میدانند و صادقانه‌تر برخورد می‌کنند برای توجیه بیشتر، مراتب را به اطلاع عموم مردم هنر دوست برسانند تا با نقد مفید این مقاله به کمال برسد.

## موسیقی گیلان از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶

به رغم شرایط خاص سیاسی - اجتماعی نیم دهه اول سال ۴۰ به ویژه بعلت اصلاحات ارضی که شروع آن ابتدا در گیلان اتفاق افتاده بود، آن دسته از دهقانانی که سهمی از زمینهای اهدائی نداشتند، در فاصله روستا تا شهر و تا جذب به کارخانه‌های مونتاز، و عملکی در پروژه‌های متعدد راه سازی و ساختمانی توسط ادارات نوظهور دولتی که به صورت امانی با بیل و کلنگ بدست همین مردان اغلب کشاورز اجرا می‌شد، جابجایی و انتقال جمعیت و مهاجرت پیش آمد. ولی این کافی نبود و برای اینکه این مهاجران از دور و نزدیک به چیزهای دیگری جز سرزمینهایشان، زندگی‌شان، خانواده‌شان، فکر کنند یکی هم این بود که به رادیوهای استانها



کنسرت گروه اطلاعات در تالار نمایش دبیرستان شاهرخ رشت از راست: احمد حریریان - مسعود ساتراپی - ناصر ریاضی

دستورات و توصیه‌های جدیدی در جهت تفریح مردم داده شد که جماعت مورد نظر با رادیوهای ترانزیستوری که اغلب همراه خود یا خانواده داشتند، غم غربت و ناراحتی را موقتاً فراموش کنند. توسعه برنامه‌های شاد، داستانهای شب، نمایشنامه‌ها و بسط موسیقی و گسترش موسیقی ملی و موسیقی جاز و بالاخره موسیقی محلی، در دستور کار قرار گرفت.

ولی در این سالها رادیو گیلان هنوز در یک حالت رکود موسیقی دست و پا می‌زد که این بیشتر بجهت کمبود بودجه برای استخدام خواننده و نوازنده یا فقدان خوانندگان مستعد بود. سرپرست موسیقی در سالهای بعد از ۴۲ ظاهراً آقای فروزانفر بود که آن مرحوم بعلت آگاهی نا کافی از دانش موسیقی یا عوامل دیگر نتوانست موجبات بروز استعدادهای جوانان شود. وی مسئول اطاقهای تدوین، فرمان و استودیوها نیز بود که این دوره مصادف با ریاست آقای نواب صفا شد.

رادیو به طور استخدامی فقط ۲ خواننده جوان و تازه وارد در اختیار داشت. یکی آقای

پور رضا و دیگری مرحوم فانی. آقای پور رضا به علت اینکه به گویش "بیه پیش" ترانه می‌خواند حداقل در آن دوره چندان مورد توجه شنونده عام گیلان نبود و آقای فانی که آن زمان محبوب‌تر بود، فعالیت هنریش کمتر بود. از میان موسیقی دانان هم آقای ویسآلو بعد از رفتن به تهران و اجرای یک سلوی خوب در برنامه روز جمعه رادیو ایران، به موسیقی رادیوی زادگاهش کم لطفی نمود. یعنی هر از



گاهی به رادیو می‌آمد و نواری پر می‌کرد و می‌رفت. البته شاید حاسدان نیز سد راهش بودند و مشکلات زندگی وی نیز مزید علت بود. خیلی از اساتید دیگر آن دوره نیز این چنین بودند، سوی کم لطفی به موسیقی محلی و زیرپاکنی‌های معمول زمانه کمیود بودجه رادیو نیز مزید بر علت بود و نمی‌توانست هنرمندان فرهیخته و با کلاس را بخود جلب و جذب نماید.

در این دوره تشکیل کلاس موسیقی را در رشت بیاد ندارم، حتی کلاس "موسو پرواند" را و اگر معلمی درس موسیقی یا آواز می‌داد، خصوصی بود. همچنین به غیر از چند نفری که موسیقی را بصورت علمی می‌دانستند، بیاد ندارم که بقیه در این رشته چندان باسواد بوده باشند. عزیزی مثل امانی و پرورضا که امروزه تاج سر ما هستند این سیانت را به تدریج کسب کردند و آقای امانی که در ساخت و شناخت ملودیهای گیلکی واقعاً نابغه بوده و افتخار ما گیلانیان است، با آنکه در همان ایام با "نت" و "سلفژ" آشنایی داشته اما برای هارمونی "و بعضاً پیش در آمد" این آهنگهای جاودانی، کمتر اقدام می‌نمود که از این راه آب و نان خوبی برای مرکز نشینان ایجاد و خود در این راه صدمه‌های زیادی خوردند که نمونه آن تنظیم و هارمونی نه چندان گیلکی ترانه خوب "لالائی" ایشان توسط مرحوم حنا نه است که برای خیلی‌ها کُل آن بنام حنا نه و به حساب وی رفت و هنوز هم کمتر می‌دانند...

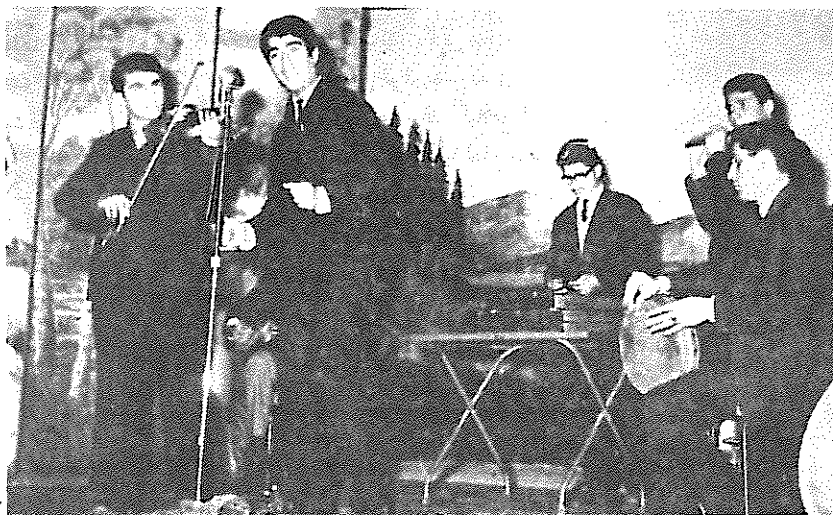
اینها را نوشتم تا حال و هوای آن سال‌های رادیو گیلان را که آن زمان در خیابان شهناز سابق "اعلم الهدی" فعلی و در ساختمان سابق تلفنخانه بود، به دست دهم و بدیهی است که کارمندان آن اداره که امروزه در حیانتد خیلی جامع تر از من اوضاع آن دوره را می‌دانند. مثل آقای مهدی میخچی که با آن همه هنر والا که داشت متأسفانه در آرشو بکار گمارده شده بود و امروزه هم در اداره ارشاد دارای یک صندلی از نوع "اریاب رجوع" است که لازم است از چنین اساتیدی استفاده واقعی بشود.

رادیو ارتش - پایگاه پرتاب هنر آزاد گیلان آن سالها آقایان پرورضا و فسانی، ماهی یکی دو آهنگ با بضاعت فنی آن

روز و نوازندگانی که آقای کوچک زاد در مقاله شان نام بردند، می‌خواندند که در استودیو شماره ۱ رادیو که فقط سه میکروفون داشت، ضبط می‌شد و بعد از بازشنوی توسط ریاست اداره که معلوم نبود چه چیزی را باید نظر بدهد، بروی امواج می‌رفت و به تناوب پخش می‌شد. این دو نفر به اضافه آقایان مسعودی، جعفرودی، عاشورپور، خانم شمس و یک خانم دیگر که در رادیو گیلان هر از گاهی می‌خواند و اسمش اکنون یادم نیست، همه سرمایه موسیقی گیلکی بودند. ولی رادیو گیلان یک اهرم دیگر هم داشت و آن برنامه یک ربعی رادیو ارتش در شکم این رادیو بود که مثل رادیو ارتش رادیو ایران شبهای جمعه قبل از ساعت ۸ بعد از ظهر برنامه‌اش اجرا می‌شد. در تهران مسئول و مجری آن سرهنگ هنرمند مرحوم "شب پره" و در گیلان هنرمند بزرگ تئاتر مرحوم "احمد بدرطالعی" بود.

برنامه رادیو ارتش هیچگونه وابستگی به رادیو گیلان نداشت الا که از تسهیلات آن مثل اطافهای تمرین، ضبط، فرمان و آرشو، طبق دستور مقامات استفاده می‌نمود و از همین سکوی پرتاب بود که هنرمندان آماتور و مستعدی هر شب جمعه به اهالی گیلک زبان و حتی غیر گیلک معرفی می‌شدند و صدای ساز و آواز آنان پخش می‌گردید.

از آن دوره پسرخاطره و خوانندگان و نوازندگان آماتور آن، بعضی از وسط کار بریدند، بعضی ستاره شدند و بعضی ستاره‌ها نیز سوختند. خوانندگانی مثل زنده یاد زیبا کناری و آقایان دعائی، زریسوند، پسر شاهرخ، حسین زاده، تحویلدار و چند خانم محصل و نوازندگان جوانی مثل: برادران ساتراپی، علیزاده، حریریان، ناجی، ضرغام، احمد زاده، رنجبر، میرزاده،



کسرت گروه اطلاعات در میان دو پرده نمایش گروه آتوسا

از راست به چپ: احمد حریریان - ناصر ریاضی - منصور ساتراپی - ابراهیم پور شاهرخ - حسین حمیدی

حمیدی، ریاضی و دیگران...

آقای فرامرز زریوند و داریوش علیزاده و دارو دسته‌شان در گیلان موسیقی ای را عرضه می‌کردند که در تهران خوانندگانی مثل جبلی، تاجیک و علی نظری‌ها می‌کردند. یعنی موسیقی عربی "حجاز" و خوزستانی که با کلام فارسی می‌خواندند و مورد استقبال عوام بود و منبع درآمد این گروه و با اینکه بعلت شرح موسیقی گیلکی در این مقاله جایی برای آنان نیست اما به جهت اینکه شروع کار این گروه از رادیو ارتش بود، نامشان آمد و هم بخاطر آنکه خلاف نوشته آقای کوچک زاد این دو و کسان دیگری مانند کاس علی اکبرپور، امانی، تحویلدار و... را جزو "هنرمندان دهه ۲۰" گیلان آوردند، تصحیح می‌کنم که ایشان و خیلی از هنرمندان دیگر محصول این دوره بوده‌اند و هنوز بعضاً جوانند و با نشاط...

از دیگر خوانندگان مرحوم زیبا کناری بود که با ترانه "حکیم عشق" شروع کرد و چه زود رخسار به خاک کشید و ما را تنها گذاشت. از او در جای دیگری باید به تفصیل گفت. فرامرز زریوند و فرامرز دعائی که این دومی می‌توانست یک فانی دیگر باشد، هر دو خیلی سریع هنرشان مثل ستاره سوخت و سقوط کرد. اگر زنده‌اند، خدا نگهدارشان و گرنه...

ابراهیم پور شاهرخ که با آنهمه اقبال می‌توانست سالها در آواز گیلکی و ترانه خوانی مطرح باشد و بدرخشد، بعد از انحلال گروهش، راه تهران را گرفت و خواست هنرپیشه شود که نه به آن رسید و نه این یکی را توانست نگه دارد. در تئاتر آرشین مالان "نقش آرشین" با مرحوم عبدی در تلویزیون بازی کرد و پرونده هنری اش در هر دو جهت بسته شد. سعید تحویلدار را

خودم در یازده - دوازده سالگی اش، بسا یک تصادف عجیب فرستادم روی صحنه نمایش مدرسه شاپور که ترانه "قطار" زریوند را بهتر از خودش خواند و محبوب کوچولوی آنهمه تماشاچی شد. ولی او بعدها کاسب این کار شد و سالهای ۵۴ و ۵۵ در عروسیها همه چیز می‌خواند و چون قدر پولش را هم داشت، امروزه با یک شغل دولتی در بازار هم فعال است.

مهران اشراقی

## مهرهای پستی گیلان

شماره ۶: مهرهای فوق از گروه مهرهای چند ضلعی (هشت گوش) می باشد. قابل توجه آنکه مهرهای فوق جزء معدود مهرهایی هستند که از دو هشت گوش تو در هم تشکیل شده که مابین این دو هشت گوش، در قسمت بالا اسم شهر رشت به لاتین و در قسمت پائین به زبان فارسی نوشته شده.



وسط مهر و داخل هشت گوش دوم تاریخ مهر نوشته شده که فقط تاریخ روز و ماه در آن دیده می شود. در طرف راست مهر بین دو هشت گوش عدد سال به شمی دیده می شود و در طرف چپ کلمه "سه" یعنی "سال".



مهرهایی هم وجود دارند که عدد سال به شمی و ذکر کلمه سه در آنها نوشته نشده است.

منصور ساتراپی هم سنتور می زد. آرام و بی صدا می آمد و همان طور هم با فروتنی کارش را مجانی انجام می داد و می رفت. رنجبر جوان محبوب و حسین ضرغام هر دو ویلن می زدند با این تفاوت که اولی بسیار جوان و دومی ریش سفید همه بود و استاد در ساختن مبل و کمد و سرور همه ما...

و بالاخره می ماند استاد ناصر ریاضی که با یک فلوت چوبی ساخت "فرهنگد" به عالم هنر موسیقی آمد و امروزه با ویلن به قدمت ۲ قرن بی سر و صدا به تعلیم و تربیت شاگردانش در تهران مشغول است. او که به خاطر عشق به موسیقی ایرانی و تسلط به فنون علمی آن، امروزه سوی نواختن و تعلیم ویلن "ساز اصلی" به سازهای فلوت، نی، سنتور، ارگ و ضرب نیز مسلط و مدرس است، بعد از رفتن من از گیلان "سال ۴۶" وی هم برای کار به اصفهان رفت و دوران شکوفائی و تکامل را در آن شهر هنر پرور و زیر سایه اساتیدی چون مرحوم استاد برارزنده گذراند و بعد از آنکه اصول علمی آن را فرا گرفت، کلاس تدریسی همان جا دایر نمود و خوانندگانی را تعلیم و به رادیو برد که آقایان معین و افتخاری از آن جمله اند که هر دو به جهاتی محبوب القلوبند. وی که مدت ها ارکستر شماره ۱ رادیو اصفهان را رهبری می کرد می تواند به خود ببالد که در پربارترین سالهای آن رادیو و با حضور اساتیدی همچون برارزنده، کسایی، تاج اصفهانی، ناهید اصفهانی، پاروکی و دیگران بعنوان یک گیلانی و مهاجر در آنجا پرافتخارترین ویلونیست باشد و بزرگترین رهبر موسیقی. استاد ناصر ریاضی سوی موسیقی، خطاط و نقاش چیره دستی نیز می باشد. او بعد از انتقال به تهران و باز خرید شدن، کلاسی باز نموده و تدریس می کند. غرض از شرح احوالات این عزیزان بیشتر به این جهت بود؛ ۱- ادای دین مختصری شده باشد به این ایثارگران بی توقع هنر که در آن سالهای کم کاری رادیو، تنور موسیقی گیلان را در داخل و حتی خارج از محدوده آن با تمام سنگ اندازی ها و کارشکنی ها، گرم نگه داشتند ۲- بدان لحاظ که قلم زبانی مثل دوست کم دیده ام آقای کوچک زاد که به موسیقی سرزمینشان عشق می ورزند و هر از گاهی دستی به تاریخ آن می برند با دانسته ها و منابع کافی به نگارش بپردازند.

ادامه دارد...

شماره های گذشته گیلان را از کتابفروشی نصرت بخواهید  
رشت - خیابان علم الهدی تلفن ۲۵۲۳۸

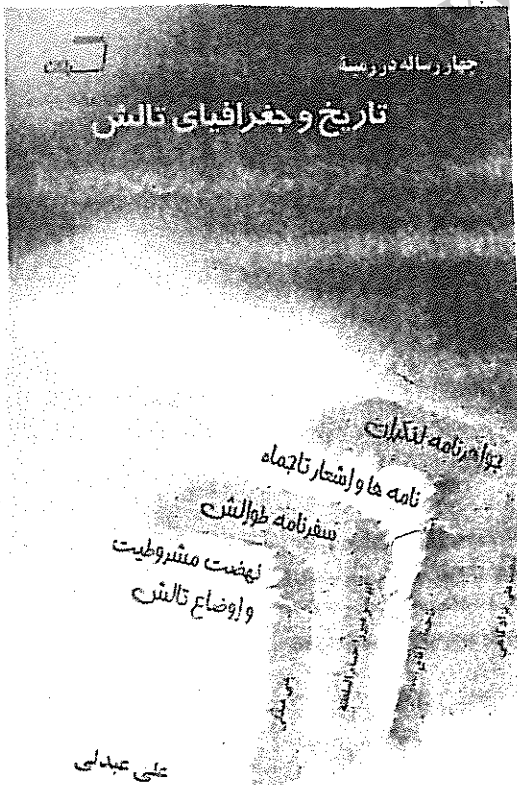
دیگر می ماند بهمن حسین زاده که هنوز هم گاهی صدایش را از رادیو می شنوم، او خواست مسعودی باشد و این تقلید ترقی اش را از وی گرفت. از او کمی هم دلگیرم چون وی در فاصله سالهای ۴۶ تا ۵۷ که رسماً در رادیو خواننده شد، چند اثر از ساخته هایم را بدون اجازه ام، دوباره خوانی کرد...

از جمله نوازندگانی که اکثراً محصل و با همین خوانندگان همکاری می کردند و من هم افتخار همکاری با بعضی از آنان را داشتم ابتدا مسعود ساتراپی را نام می برم که نوازنده چیره دست تار و ماندولین بود. وی موسیقی ایرانی را خوب می شناخت. یادش بخیر با آن عینک پستی و سن و سال کم، آنقدر موسیقی و علمش را می فهمید که رهبر ارکستر باشد. ارکستری که گاه اوقات به ۷-۸ نفر هم می رسید و وی آنها را "هارمونی" و رهبری می کرد. او امروزه با سازش، در آلمان زندگی می کند.

حسین احمدزاده کورچولی ۹- ۱۰ ساله ای بود که چون پدرش گارمان می زد، بالطبع وارث هنر پدر بود ولی در گروه من آکوردها می زد و من برای بعضی آهنگهایی که در آن برای آکوردها هم ملودی نوشته شده بود، با اجازه پدرش از وی استفاده می کردم. او با استعداد شگرفش با اینکه نت نمی دانست، هنگام ضبط سر سوزنی فروگذار نمی کرد. او امروزه به علل خانوادگی و اجتماعی بسیار دلگسسته است و گوشه گیر که هراز گاهی ساز را از سر دلتنگی می زند.

کمال ناجی هم که امروزه خیلی مغموم و از دنیا دلش گرفته، آن روزها یک غیر آماتور با روحیه ای شاداب بود. کلارنیت را حرفه ای و مثل برادر مرحومش نیک می نواخت. او در فرهنگ و هنر تهران هم کار کرده بود. سازها اغلب با ساز او کوک می شد و در موسیقی علمی بسیار باسواد بود. امروزه به سختی می توان در کارگاه عکاسی اش وی را پیدا کرد.

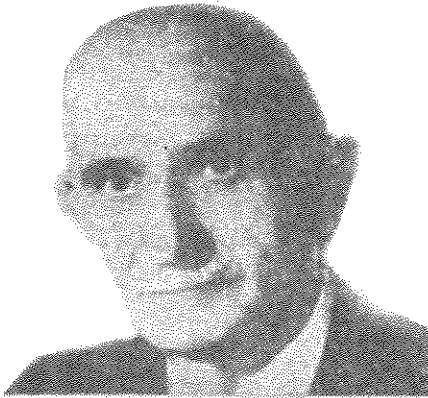
حسین حمیدی را که سالهاست ندیده ام. او یک پارچه استعداد بود که سوی ویلن که ساز اصلی اش بود، سنتور را هم نیکو می نواخت. یک نواز با تنظیم او و صدای پوررضا شنیده ام و لابد به تکامل علمی در رشته اش رسیده است. حمیدی در نواختن ویلن صاحب سبک بود و فکر می کنم اگر زودتر از اساتید فن بهره می گرفت، بهتر از اینها بود که من تعریف می کنم. ضبط ترانه "نیره خانم" را که وی مجاز بود با گوشه های ملودیهایی پیش درآمده، به دلخواه بازی کند، هیچوقت فراموش نمی کنم.



علی عبدلی

فایل وصول با پست سفارشی از هر نقطه کشور در ازای ارسال ۱۱۰۰ تومان تبر از طریق گیلان

## ایادی از پدر و پسر



عکس صفحه ۶۷۶ کتاب ولایات دارالمرز  
ایسران - گیلان، نوشته رابینو، نایب کنسول  
انگلستان از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ در رشت، نمایی  
از بخشی از این بازار قدیمی کوچصفهان و  
ساختمان دو طبقه انتهایی آن به گمان نزدیک به  
یقین، همان "عمارت" مورد نظر است.

چنانکه گفته شد، در زیر عمارت دکانهایی  
وجود داشت، از آن جمله دو قهوه خانه یاد شده  
در خاطرات کتاب تاریخ جنگل. با تحقیق از  
سالخوردگان کوچصفهانی مشخص شد که یکی از  
آن دو قهوه خانه متعلق به عباس لاجی (= لاهیجی)  
بود و آن دیگری به شخصی به نام نایب اکبر تعلق  
داشت. نایب اکبر تا کنون شناخته نشده، اما عباس  
لاجی از مهاجران لاهیجانی به کوچصفهان بود که  
از روستای کالمرز همسر گرفت و صاحب فرزندی  
شد. او نخستین کسی بود که در کوچصفهان گاراژ  
مسافربری تأسیس کرد و قهوه خانه او ابتدا در زیر  
"عمارت" و سپس با احداث راه شوسه رشت -  
لاهیجان، در بازار جدید، محل توقف و استراحت  
رانندگان و مسافران خط کناره بود و تا چند سال  
پیش، این شغل با ایجاد دفتر گاراژ در مرکز شهر،  
منحصراً در خانواده او ادامه داشت.

در خاطرات پیر مردان کوچصفهانی، از عباس  
لاجی، با صفات مردم دوستی، جوان طبیعی،  
خوشگذرانی و... یاد می‌شود. شاید همین  
ویژگیهای اخلاقی موجب شد تا نام خانوادگی  
جوان پرست برای او در نظر گرفته و در شناسنامه  
ثبت شود.

خانم حاجیه جوان پرست کوچصفهانی (متولد  
۱۳۰۶) دومین دختر و چهارمین فرزند مرحوم  
عباس لاجی، از مادر مرحوم خود چنین نقل  
می‌کند: «وقتی دکتر حشمت و همراهِش را پیاده  
به طرف رشت می‌بردند، غروب خسته و مانده به  
کوچصفهان رسیدند؛ شب را اینجا ماندند. دکتر  
حشمت در قهوه خانه ما ماند. مردم از زن و مرد،

در صفحه ۲۱۵ کتاب انقلاب جنگل  
روایت شاهدان عینی) تألیف محمد علی گیلد  
(خامی)، نشر گیلکان، چاپ اول رشت، در  
بخشی از مشاهدات یکی از همراهان شادروان  
دکتر حشمت، پس از تسلیم و حرکت از خرم  
آباد به سوی رشت، چنین آمده است:

«...غروب وارد کوچصفهان شدیم. در  
بازار کوچصفهان صاحبان دو قهوه خانه که از  
سرشناسهای آنجا بودند، داوطلب شدند به خرج  
خود از ما پذیرایی کنند. قزاقها نیز راضی  
شدند. فقط برای آنکه فرار نکنیم، با کمال دقت  
از ما پاسبانی می‌کردند. نام یکی از آن دو قهوه  
چی عباس بود.

دکتر [حشمت] و چند نفر از ما را در قهوه خانه  
عباس و بقیه را در قهوه خانه دیگری جای دادند.  
عباس با نهایت مهربانی از ما پذیرایی می‌نمود.»  
نگارنده این سطور، برای شناختن عباس قهوه  
چی کوچصفهانی - که بدون پروا از خشم قزاقان و  
فرمانده آنها در نهایت مهربانی از جنگلیان تسلیم  
شده خسته، که در مسیر راه طولانی خود چندان  
هم مورد ملاحظت عوام قرار نگرفته بودند،  
پذیرائی کرد - مدتی به پرس و جو و تحقیق  
پرداخت که نتیجه آن پس از این عرض خواهد گردید.

در آغاز لازم است نسامی از بازار قدیم  
کوچصفهان ترسیم و پس از آن نکته مورد نظر  
 مطرح گردد. کهنه بازار که اکنون شماری از  
دکانهای بازسازی شده آن بر جای است، در مسیر  
کهنه جاده رشت به لاهیجان، از عمارت آغاز و به  
میدانی منتهی می‌شد و پس از عبور از دالانی، به  
صورت راسته بازار دو طرفه، به سوی شمال  
شرقی پیش می‌رفت. "عمارت" ساختمان دو  
طبقه‌ای بود واقع در مدخل غربی کوچصفهان  
دیروز، متصل به چند باب مغازه دیگر، که اکنون با  
تغییراتی اندک در اختیار پیشه وران و محل کسب  
آنان است. این مجموعه در قسمت شمالی فضای  
سبز و تقریباً روبروی ساختمان بانک صادرات  
کوچصفهان قرار دارد.

"عمارت" به دلیل آنکه از دوره پهلوی محل  
دفترخانه ازدواج و طلاق بود، "محضر" و  
مغازه‌های طبقه زیرین آن، "محضر زیر" نامیده  
می‌شده و اکنون نیز به همین نام معروف است. این  
بنا یکی از ساختمانهای دو طبقه بازار و در اواخر  
عصر قاجار مرکز عوامل حکومتی و محل استقرار  
نیروهای نظامی در منطقه بوده است. نگارنده در  
"محضر زیر" مطلب میرزا موسی حکیم (دکتر  
موسی یعقوبی)، پزشک سنتی آن ناحیه را هم به  
یاد دارد.

دسته دسته می‌آمدند و از بیرون قهوه خانه آنها را  
تماشا می‌کردند. من هم رفتم. دکتر حشمت شغل  
گل آلودی به دوش انداخته و در گوشه‌ای نشسته بود...»  
خانم حاجیه - که در شمار نخستین دختران  
درس خوانده در مدارس جدید کوچصفهان است  
- در معرفی پدرش می‌گوید: «پدرم از دوستان اران  
میرزا کوچک خان و از طرفداران نهضت جنگل  
بود. به همین دلیل نام نخستین فرزند خود؛ یعنی  
برادر بزرگم را "کوچک" گذاشت.» شادروان  
کوچک جوان پرست - فرزند بزرگ عباس لاجی،  
برابر شناسنامه به سال ۱۳۰۰ در کوچصفهان متولد  
شد و در سال ۱۳۷۰ در رشت درگذشت و در  
مقبره خانوادگی، در گورستان بقعه آقا سید قاسم  
کوچصفهان به خاک سپرده شد.

اما آنچه که انگیزه نوشتن این سطور گردید،  
این است که: یکی از فرزندان مرحوم عباس  
لاجی، زنده یاد دکتر فریدون جوان پرست  
کوچصفهانی، فرزند شایسته گیلان، پزشک مردم  
دوست و خود ساخته، پژوهشگر توانای علوم  
پزشکی، عضو افتخاری سازمان بهداشت جهانی و  
نویسنده مقالات متعدد و کتاب "دایره معیوب"  
است. دکتر جوان پرست سال‌های متبادی در خطه  
مازندران، ضمن تصدی مشاغل و مسئولیتهای  
مختلف در واحدهای درمانی - بهداشتی و تدریس  
در دانشگاهها، پیوسته به درمان دردمندان و رفع  
نیازهای درماندگان از دل و جان کوشید و سرانجام  
در نهایت نیکنامی و محبوبیت در ۱۸ مرداد ماه  
سال ۱۳۷۶ زندگی مادی را بدرود گفت و به دیار  
دوست شتافت و طی مراسم شکوهمندی پیکر او با  
حضور گروههای مختلف از طبقات فرهنگی و  
علمی در شهر آمل تسبیح و به خاک سپرده شد.  
خاک بر او خوش باد!

بی تردید مردم شهرهای آمل، نور، علمده  
و... از مهرورزیهای بی دریغ او خاطرات بسیاری  
به یادگار دارند که شایسته است برای حفظ و اساعه  
خصلتهای پسندیده انسانی در جامعه، از طبع و نشر  
آن دریغ نورزند؛ چرا که با زنده ماندن نام و یاد  
انسانهای والا، انگیزه اشتیاق به خدمتگذاری و  
نیکوکاری فراگیر خواهد شد.

شرح زندگی و نحوه ادامه تحصیل او مجال و  
مقال دیگری طلب می‌کند. امید است که تدوین  
آن به همت فرزندان آن زنده یاد تحقق یابد.

نگارنده بر خود واجب می‌دانست به عنوان  
ادای دین به یک همشهری فرهیخته و دانشمند،  
این نکته را یادآور شود.

پانزدهم تیرماه / ۷۸ - رشت

# تاریخچه قدیمی ترین نقشه شهر رشت به روایت مجموعه اسناد عبدالوهاب خان آصف الدوله

روبرت واهانیان

خدمت در گیلان و تحقیقاً در اوایل سال ۱۲۸۸ قمری بود که عبدالوهاب خان لقب نصیر الدوله یافت. این مأموریت تلخ و غم‌انگیز تا اواخر همین سال ۱۲۸۸ قمری ادامه یافت و وی در این زمان به تهران احضار شد<sup>۱</sup>...

زمان دقیق آغاز به کار میرزا عبدالوهاب خان شیرازی به عنوان نایب الحکومه گیلان بنا بر کتاب "روزنامه سفر گیلان ناصرالدین شاه قاجار" - به تصحیح دکتر منوچهر ستوده - چاپ اول - صفحه پنجاه، روز جمعه اول ذیحجه الحرام ۱۲۸۶ هجری قمری برابر با سیزدهم اسفند ماه ۱۲۴۸ هجری شمسی و ۴ مارس ۱۸۷۰ میلادی است. ناصرالدین شاه در ذکر وقایع روز مزبور می‌نویسد:

امروز باید از شهر رشت به عزم مراجعت به تهران روانه امامزاده هاشم گشت... معلوم است در بازگشت ما از شهر رشت به طهران جمعیت و ازدحام و اشراف و اعیان و تماشاچی و عرضچی و ارباب توقع و استحقاق و تکذبی چقدر خواهد بود. مجدالدوله معزولاً در یک طرف رکاب، وزیر خارجه بنا نایب الوزاره میرزا عبدالوهاب خان شیرازی، غیره و غیره منصوباً در یک جانب...

همچنین: وزیر خارجه رخصت یافت که ده روز دیگر برای انجام امور گیلان در رشت بماند. میرزا عبدالوهاب خان نایب الوزاره - نایب الحکومه شد. احمد علی بیگ آدم وزیر با لقب خانی رئیس دیوانخانه شد.

و اما تاریخ و زمان دوران تصدی حکومت گیلان میرزا عبدالوهاب خان بنا بر صفحه ۲۸۲ از جلد دوم گزیده اسناد گیلان مطابق یادداشت نمره ۳۲۲، سه شنبه چهاردهم ذیحجه الحرام ۱۲۷۸ هجری قمری برابر با شانزدهم اسفند ماه ۱۲۴۹ هجری شمسی و هفتم مارس ۱۸۷۱ میلادی است. به عبارتی مأموریت گیلان میرزا عبدالوهاب خان شیرازی دقیقاً یکسال تمام بوده است و نه بیشتر.

در اینکه عبدالوهاب خان آصف الدوله چه خصوصیتی داشته است به نظر نگارنده نیازی به طول و تفصیل نیست زیرا شخصیت حرفه‌ای اداری این دولتمرد عصر ناصری را می‌توان در لابلای سطور مکاتبات وی به وضوح دید. او حاکمی سختکوش و سختگیر و منضبط است که سعی دارد با نظام اداری مبتنی بر روابط و وابستگیهای خانخانی در بیفتد و بجای آنها ضوابط و مقررات و اولویت‌های حرفه‌ای را جایگزین سازد. اینکه وی در این راه موفق است یا خیر مد نظر نیست، مهم این است که او در همه موارد روی ضوابط و معیارهای مورد قبول خود پافشاری می‌نماید و بالعکس با هرگونه بی‌نظمی و بی‌اعتدالی و بی‌قانونی بی‌امان می‌ستیزد.

مضمون کلی ۳۹۴ نامه‌ای که ظرف مدت تصدی

اصطلاحات برای چاپ فراهم آمده است.<sup>۱</sup>  
در مقدمه همین جلد، اصل و نسب خانوادگی میرزا عبدالوهاب خان شیرازی، شرح حال و مدارج ترقی و مشروح خدمات دولتی وی، همچنین دیدگاه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی این دولتمرد عصر ناصری در پانزده صفحه گنجانیده شده است که فوق العاده جالب و خواندنی است.

با استناد به همین مقدمه، میرزا عبدالوهاب خان شیرازی، اواخر سال ۱۲۸۶ هجری قمری مقارن با



اواخر سال ۱۲۴۸ هجری شمسی و اوایل سال ۱۸۷۰ میلادی، زمانی که حکومت گیلان ضمیمه دیگر مشاغل به میرزا سعید خان تعلق گرفت و او چون به مناسبت داشتن مقام وزارت خارجه نمی‌توانست به حکومت گیلان برود، میرزا عبدالوهاب خان را به نیابت از خود به گیلان فرستاد و او این مأموریت را در جهت تأمین آسایش مردم بدبخت آن سامان که به مناسبت جهل خود یا غرض دیگران صنعت ابریشمشان کلاً از بین رفته بود<sup>۲</sup> سخت کوشید و بارها به صراحت در مقابل جناب وزیر خارجه که مداخل خود را مطالبه می‌کرد و جناب آقا میرزا یوسف خان که بقایای مالیاتی را می‌خواست یا به این و آن حواله می‌کرد، ایستاد و با ذکر شرح بدبختی مردم گیلان، از آنان در برابر شاه و وزیر خارجه و مایله دفاع کرد و به صراحت نوشت که گیلانی قدرت پرداخت مالیات ندارد چون پولی در دست ندارد، اما برای پرداخت بدی خود حاضر است که ملک و زمین خود را بفروشد ولی خریداری یافت نمی‌شود. در همین سالهای

بهار سال ۱۳۷۷ به همت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - بنیاد مستضعفان و جانبازان " دو مجموعه نفیس حاوی گزیده‌ای از صدها سند با ارزش در دو مجلد جداگانه، جلد اول تحت عنوان "اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله - گزیده اسناد خراسان" و جلد دوم "گزیده اسناد گیلان - وزارت تجارت" به کوشش مؤلفان دکتر عبدالحسین نوائی و نیلوفر کسری چاپ و منتشر گردید. گفتنی است که گرچه اسناد مربوط به گیلان از نقطه نظر تاریخ تحریر حدوداً پانزده سال نسبت به اسناد خراسان مقدم‌ترند ولی در عمل جلد اول به اسناد خراسان و جلد دوم به اسناد گیلان اختصاص یافته است. علاوه بر این تقدّم و تأخر زمانی، مقدمه جلد دوم مجموعه که مختص اسناد گیلان است شرح حال میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله را ندارد و شرح حال وی تنها در مقدمه جلد اول مجموعه خراسان است. در نتیجه خواننده و پژوهشگر گیلانی به خاطر آشنائی با شرح حال میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله چاره‌ای جز خرید هر دو مجلد ندارد. نگارنده بر این باور است که خرید هر دو جلد مجموعه اسناد بخودی خود کمکی است به خواننده گیلانی تا با مطالعه و بررسی هر دو مجموعه اسناد با خصوصیات شخصیتی میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله آشنائی کاملتری به دست آورد.

با چشمپوشی از دراشکال یاد شده، چاپ و انتشار این مجموعه‌های نفیس بدون شک اقدامی تحسین برانگیز است که به همت "مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران" و در راستای رسالت فرهنگی مؤسسه مزبور صورت پذیرفته است. در پیشگفتار جلد اول آمده است:

کتاب حاضر قسمتی از مجموعه نفیس اسناد میرزا عبدالوهاب خان شیرازی از رجال عصر ناصری است که نخست لقب نصیر الدوله و سپس آصف الدوله داشته و سپایان دراز در سمتهای کارگزاری آذربایجان و حکومت گیلان و وزارت تجارت و ریاست گمرکات و عضویت دارالشورای کبرای دولتی خدمت کرده. این اسناد که بیان‌کننده اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی عصر قاجار است، به دستور میرزا عبدالوهاب خان، در چندین دفتر به صورتهای دقیق و منظم فراهم آمده و در حقیقت میرزا عبدالوهاب خان، از کلیه نامه‌هایی که به مقامات مختلف داخلی و خارجی در طول خدمت نوشته رونوشتی تهیه و تنظیم کرده که مراحل چندگانه خدمت او را مشخص می‌سازد. اصل این مجموعه نفیس - یعنی رونوشت نامه‌ها - در آرشیو "مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران" موجود می‌باشد و این اسناد کلاً به وسیله دکتر عبدالحسین نوائی با همکاری خانم نیلوفر کسری خوانده شده و استخراج شده و همراه با توضیحاتی در مورد رجال و اساکن و احیاناً لغات و



یکساله گیلان عبدالوهاب خان شیرازی به عنوان نایب الحکومه به مقامات بالای کشوری نوشته است حاکی از مشکلات حاد اقتصادی گریبانگیر استان گیلان است بطوری که خود وی نیز در تأیید مشکلات مالی مردم در صفحه ۱۳۹ کتاب می‌گوید: چه می‌توان کرد که اغلب مردم گیلان طوری شده‌اند که به شکتجه هم نمی‌توان از آنها یک تومان وصول کرد. حق هم دارند [چون] ندارند.

در سند نمره ۱۳۳ مورخ ۴ ربیع الاول می‌گوید:  
حالا اگر اعیان گیلان را زیر چوب بکشند هزار تومان نمی‌شود حاضر کرد...  
و یا:

بی پولی مردم گیلان خیرش به تمام عالم بلکه اثرش به آمریکا هم رسیده است.

محتوای موضوعی تعداد بیشماری از مکاتبات میرزا عبدالوهاب خان شیرازی مربوط به شهر رشت و توصیفی از وضع عمومی شهر، قبل و بعد از تصدی وی به عنوان نایب الحکومه است و به جرأت می‌توان گفت که نامه‌های گزارش گونه میرزا عبدالوهاب خان شیرازی که تقریباً به صورت روزشمار به تهران ارسال گردیده‌اند جزو غنی‌ترین و مستندترین مآخذ گیلانشناسی و رشت‌شناسی تاریخی اواسط حکومت قاجاریه است و در واقع دفتر روز شمار رخدادهای گیلان در سال ۱۲۴۹ هجری شمسی است.

جالب‌ترین اسناد مجموعه، حداقل از نقطه نظر نگارنده که علاقمند به تاریخچه مباحث شهری و شهرسازی رشت است، اسناد مربوط به آغاز عملیات اولین نقشه برداری از شهر رشت می‌باشد که طی همین سال و در زمان تصدی میرزا عبدالوهاب خان شیرازی به عنوان نایب الحکومه و به دستور و ابتکار شخصی وی توسط سرهنگ توپخانه ذوالفقار خان مهندس انجام گردیده است. نتیجه کار مشترک ذوالفقار خان مهندس و گروهی از فرزندان اعیان و اشراف رشت که در این کار بزرگ به ذوالفقار خان مهندس یاری رساندند، نقشه فوق العاده نفیسی از رشت دوران قاجاریه است که خوشبختانه تا به امروز از گزند حوادث مصون مانده و صحیح و سالم در گنجینه نقشه‌های تاریخی "مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بنیاد مستضعفان و جانبازان" به عنوان میراث فرهنگی نگهداری می‌گردد.

لازم به یادآوری است که نگارنده برای اولین بار طی مقاله مفصلی در ماهنامه گیله‌وا شماره ۳۸ چاپ رشت ۱۳۷۵، تحت عنوان "قدیمی‌ترین نقشه رشت یک سند علمی است یا یک میراث فرهنگی؟" را به چاپ رسانید، که به لطف مسئولین وقت مؤسسه مزبور مقاله نگارنده به نقل از ماهنامه گیله‌وا بی‌کم و کاست در اولین شماره "فصلنامه تاریخ معاصر ایران" - سال اول - شماره اول - بهار ۱۳۷۶ نیز چاپ گردید.<sup>۴</sup>

آگاهی نگارنده در مورد اصل و نسب ذوالفقار خان مهندس همان است که در مقاله خود ذکر نموده است و از بررسی موشکافانه اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله نیز اطلاع بیشتری به دست نیامد. در فهرست نامهای اشخاص انتهای جلد دوم اسناد میرزا

عبدالوهاب خان آصف الدوله، هم به ذوالفقار خان و هم به ذوالفقار خان مهندس اشاره شده است که به نظر می‌رسد صحیح است و به عبارت ساده‌تر ذوالفقار خان طالش دولابی که بچه‌اش کتک خورده است سوای ذوالفقار خان مهندس است که شغل نظامی دارد و سرهنگ توپخانه است.

متأسفانه اظهار نظر میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله دربارہ شخصیت حرفه‌ای این مهندس و سرهنگ توپخانه به گونه‌ای است که نمی‌توان به سادگی از خصوصیات اخلاقی ذوالفقار خان مهندس سر در آورد. ذوالفقار خان به روایت میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله به ظاهر شخصیتی "زن ذلیل" معرفی شده است که اسیر توقعات مالی بی حد و حصر عیال خود است که ساکن تهران است و به هیچ قیمتی حاضر نیست به شوهرش در رشت بپیوندد و عنوان کردن مشکلات مالی بهانه‌ای بیش نیست، ما قضایات در این مقوله را به خود خوانندگان کتاب حواله داده و به بررسی چند سند مهم می‌پردازیم.

میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله در سند شماره یک صفحه ۲۵ می‌گوید:

ذوالفقار خان مهندس با اطلاع و به کار است خاصه بنده نمی‌گذارد ساعتی او بی حاصل راه برود. در سند شماره ۴۹ صفحه ۵۷ می‌گوید:

ذوالفقار خان معقول مشغول کار است. علاوه بر کارهای تکلیفی خود نقشه شهر رشت را در کار کشیدن است. همچنین تحریر نفوس از روی تحقیق به اسم و رسم. بیست نفر جوان از اعیان و خان زاده‌های بیکار گیلان در پیش او هستند هم درس هندسه و حساب می‌خوانند و هم مشغول عمل مهندسی هستند.

در سند شماره ۸۶، صفحه ۸۴ می‌گوید:

عالیجاه ذوالفقار خان سرهنگ شب و روز مشغول خدمت است و به شوق تمام در کار است و مکرر حضور عالی عرضه داشته انعامی که باید به او برسد استدعا دارد مقرر فرماید به عیال او بدهند که روانه رشت شوند چون بنده طوری او را به کار داشته که ساعتی آسوده نیست. لازم است خیال او آسوده باشد هر چه زودتر نتخواه انعام او را به عیال برسانند که قرض خود را داده روانه رشت شوند خیلی مایه آسودگی و تفاوت مخارج او است. اینقدر معونه ندارد که دو جا خرج کند...

در سند شماره ۱۲۳ صفحه ۱۱۲ نوشته است:

مقرر فرموده بودید که یکصد تومان از بابت انعام ذوالفقار خان برای دادن قروض و تدارک حرکت و آمدن عیال و اطفال او بزودی ایفاء دارد محض اطلاع یکصد تومان برات قریب الوعده گرفته اینک ایفاء حضور عالی می‌دارد که مقرر فرماید میرزا کاظم گرفته و خودش مأمور و محصل دادن قروض و دیدن تدارک و فرستادن عیال و اطفال ذوالفقار خان باشد که خرج نکنند و باز معطل بمانند.

در سند شماره ۱۶۰، صفحه ۱۴۴ آمده است:

ذوالفقار خان مهندس زنی در دارالخلافه دارد، یکصد و چهل تومان داده که روانه گیلان شود که یکصد تومان آن توسط گماشتگان حضرت اجل عالی بود. ضعیفه میل آمدن ندارد. باز کاغذی نوشته که تا دویت

تومان نفرستی که من به قرض خود بدهم نمی‌توانم بیایم. ظاهر است ذوالفقار خان به همه جهت در سال سیصد تومان دارد. اگر سالی پانصد تومان بخواهد به زن خود دهد از کجا بدهد. شرحی خود او نوشته در ضمن عریضه به نظر عالی می‌رسد. مستدعی است فرایش مقرر شود حتماً او را از شهر بیرون کرده روانه رشت نماید.

بدون شک جالبترین نامه میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله درباره ذوالفقار خان مهندس سندی است که در صفحه ۲۰۴ کتاب چاپ شده است. در قسمتی از نامه آمده است:

مشارایه بسیار آدم متقلب کج دروغگوی متلون المزاجی است. وقتی کار گیلان راجع به بنده شد، بنده دید که ذوالفقار خان در اینجا بیکار است. اولاً به ملاحظه اینکه نوکر موجب بگیر دیوان است بیکار چرا باید باشد. ثانیاً محض از برای منفعت خود او که خدمتی از او به ظهور رسیده، بلکه در ازاء آن خدمت مرحمتی دیده و منفعتی برد چند اعیان زاده رشت را گفت که روزها بروند پیش او درس هندسه خوانده و مشق نظام بکنند و به خود او گفتم که نمره نفوس ولایت را مشخص کرده و نقشه این شهر را هم بردار. اولاً به هزار عذر و بهانه متوسل شد. گاهی گفت اسباب ندارم، گاهی گفت حواس ندارم. گاهی می‌گفت این کارها کار پسرزحمتی است که از من بر نمی‌آید. بنده راه هر عذر او را مسدود کرده، هر قدر آدم و اسباب و جسمیت از قراول و کدخدای محله و فرایش وسایل و عملجات خواست به او داد و با او همراه کرد. بعد از چندی آمد که من نقشه شهر را کشیده و تعداد نفوس هم کرده‌ام، هر چه در این مدت به او گفتم رساله تعداد نفوس و نقشه شهر را بیاورد، بینیم چه کرد [های]. همه را امروز و فردا گذرانیده، بیاورده تا حالا که خیالش قوت گرفته، به دارالخلافه آمده است. در حقیقت حالا هم بنده نمی‌دانم که فی الواقع تعداد نفوس را به قاعده کرده و نقشه کشیده است یا دروغ می‌گفت و چاقول می‌کرد...

در این مدت ماهی ده تومان هر ماه به موجب قبض از حکومت می‌گرفت و یک صد تومان هم به اسم انعام بنده حواله کرده در دارالخلافه به توسط خدام حضرت اجل عالی وزیر دام اقباله العالی به خانه او داده‌اند. چهارصد تومان هم که موجب دیوانی دارد از شما انصاف می‌خواهم از یک همچو ولایت خرابی به مثل ذوالفقار خان آدم، اگر از این بیشتر باید برسد بنده حرفی ندارم. هفتاد تومان هم از بابت واجب دیوانی خود قبض کرده و از بنده گرفته است. از این که موجب او به خرج دستور العمل گیلان نوشته شده است و خودش هم آدم متغلبی است، دور نیست این هفتاد تومان را هیچ نگوید و موجب خود را تمام از محلی که باید بگیرد، دریافت نماید. بعد که معلوم شد، پس گرفتن از او کار مشکل و اسباب دردسر است. شما به هر کس صلاح می‌دانید این فقره را اعلام کنید که از موجب او این هفتاد تومان را کسر کنید. از برای اطلاع شما زحمت داد. حالا که ناله دارد به دارالخلافه آمده ان شاءالله رفع شکایت او می‌شود.

بقیه در صفحه ۳۹...

آنچه در زیر به نظر می‌آید تاریخچه، وجه تسمیه و بطورکلی قصه یک از هزاران شهر و دیار ماست و تا آن جا که مقدور نویسنده بود انتقال دیده‌ها، شنیده‌ها و داستان خوانندگان صاحب نظر تقاضا داریم؛ در صورت آگاهی به اطلاعات بیشتر نسبت به تکمیل این مقاله‌ها بکوشید. باشد بدون خرده‌گیری به گفتگویی شایسته پذیرش بنشینیم و نیکوترین انگیزه نام‌گذاری‌ها را بیابیم.

سفرهای گسترده شد، چشم به گشادگی اندیشه و آگاهی شما دوخته داریم تا کوی خود را بشناسانید و شناسنامه روشن شهرتان را بازنویسی کنید، دستگیری و یاری شما در کاری که انجام می‌پذیرد، راسخ مان خواهد داشت.

## قصه کوی و برپون ما

### ۱- سلیمان داراب

بی هیچ تردید، کوی سلیمان داراب از کهن‌ترین محلات رشت باید به حساب آید، اگر چه در سال ۱۲۹۵ ه. ق میرزا زکی خان ضیاء الملک حاکم گیلان، برای توسعه مقر فرمانروایی خویش به قول ه. ل رابینو (جاده رشت به سلیمان داراب /را/ به طول دو کیلومتر ساخت).<sup>۱</sup> و آنجا را از صورت محلی مستقل بیرون آورده و ضمیمه رشت نموده باشد، و باز اگر چه تا پیش از اصلاحات ارضی هنوز بافت دهستانی خود را نگاه داشته و مزارع برنج و باغ‌های سیگار و توت زار آن را در احاطه داشته است، اما خواه و ناخواه با گسترش درست یابی رویه شهر رشت، آن اصالت و بافت ناگزیر جای به ظواهر شهری داد و در عداد کوی‌های دیگر رشت قرار گرفت.

بدون تردید این کوی نامش را از مرقد شریف پیر دل آگاه و شیخ وارسته گیلانی، سلیمان بن حمزه دارابی رشتی برگرفته، نه شخص مجهول و گمنامی بنام (سلیمان دارابی طبسی الشامی) که وجود خارجی ندارد و معلوم نیست چه کسی و به چه نیتی چنین فرد مجهولی را ساخته و از نام آن تابلویی با متن سبز پرداخته و بر صندوق گور نهاده است.

۱- شاید این منطقه پیش‌تر فقط و فقط به داراب نامور بود، یعنی جایگاه (گر و فروشان و شوکت و خودنمایی)<sup>۲</sup>

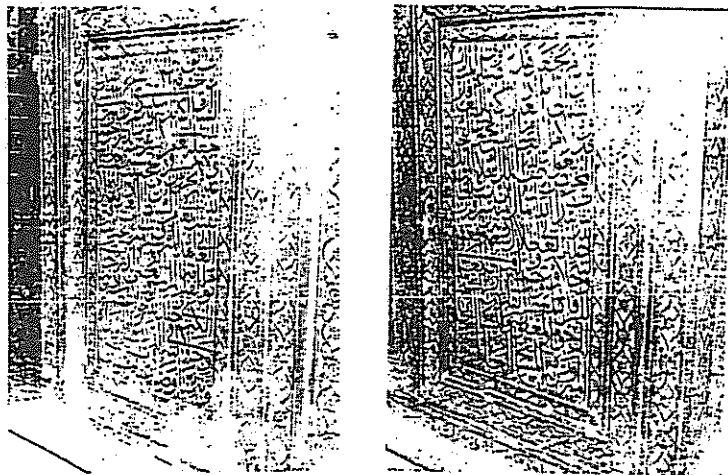
۲- این تصور بعید هم می‌رود که منطقه آب خیزی بوده و نام دارنده آب به خود گرفته، به ویژه که در فرهنگ‌ها (داراب، زب آب است که پرورنده و رب النوع خوانند)

۳- هر آب خیزی لای و لجن دارد و زمین سلیمان داراب حتی تا پیش از اسفات شدن جاده‌اش بدترین منطقه پر گل و لای دور بر شهر رشت بود و میتوان چنین تصویری را به اندیشه و گفتگو نشست.

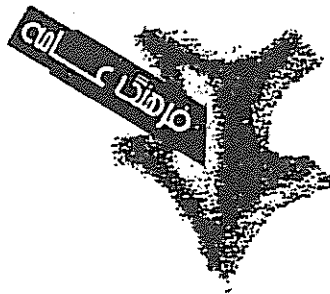
۴- می‌توان به این باور هم بود که دارابی

رشتی، میرآب آنجای بوده و بعد از ترک هستی مردم به یاد و احترام وی نام او را برای محل خود برگزیده باشند و بعدها که پسر یا نوه‌اش پیر سلیمان شیخ کامل و مرشد فاضل سروری آنجا را به عهده گرفت نامش پیشوند داراب شده و این از کتیبه دزدیده شده صندوق روی مزار مستفاد می‌شود که تصویر آن را نویسنده در سال ۱۳۳۵ شخصاً گرفته و در پیش روی شما می‌گذارد.

عبدالفتاح فومنی در مورد سرفراز سلطان می‌نویسد: (بتاریخ هیفدهم جمادی الاول سنه



کتیبه چوبی مرقد "سلیمان بن حمزه دارابی رشتی" پیش از سرقت. امروزه قسمتی از کتیبه سرقت رفته است



خمس و اربعین تسعماه سرفراز سلطان جبک سردار لشکر بیه پیش با بیست هزار کس پیاده و سواره...<sup>۴</sup> به رشت آمد و منطقه را تسخیر نمود و بسیار کسان از رشتیان را بکشت و خود مدت پنج سال و اندماه بر ویرانه‌های حکومت راند و چنان رعب و وحشتی برانگیخت که مردم ناگزیر بروی شوریده و امیره شاهرخ را به سلطنت خویش برگزیدند، بعید نیست که او در حال فرار از خشم و طغیان مردم شهر را به آتش در افکنده باشد و چه بسا به بقعه نیز آسیمی فراوان وارد آمد.

در دست نبشته‌ای فاقد آغاز و پایان و حتی افتادگی هایی از وسط سالهای پیش خوانده بوم از کرامات شیخ اینکه سرفراز سلطان به دردی جانگناه مبتلا شد و شبی پیر سلیمان دارابی را بخواب دید که وی را مخاطب قرار داده می‌گفت: تو با مردم دشمنی داشتی که کردی، خانواده ما را به فلاکت نشانیدی، دیگر چرا به مزارات و خوابگاه ابدی من جسارت ورزیدی، ما که دستمان از دنیا کوتاه بود، سرفراز سلطان به هراس از خواب بجهید و هماندم نذر کرد صندوقی بهتر از صندوق نخستین برای مزار پیر بسازد، باشد به کرامتی از دردها برهد.

شاید مدت زمانی که صرف ساختن صندوق و اتمام آن شد چند سالی طول کشید تا در ذی حجه سال ۹۵۳ بر وی مزار نصب گردید، متأسفانه امروز از آن کتاب و دارنده‌اش خبری ندارم و یکاش وراثت وی این اثر ارجمند را تا به اکنون حفظ نموده و یا به کتابخانه‌ای سپرده باشند.

هرچه که هست امروزه کوی سلیمان داراب در منتهی الیه حد جنوبی رشت، ابتدای جاده ورزلات جای گرفته و از کوی‌های تاریخی شهر ماست که گورستان آن خوابگاه بزرگ مردانی چون عارف فیلسوف کیوان قزوینی، دابی نمایشی، میرزا حسین خان کسمایی، میرزا کوچک خان جنگلی، شیخ محمد حسن آمن، حاج احمد کسمایی، میرزا شکر الله خان کیهان، ابراهیم فخرائی و بسیاری دیگر از آزادگان پاک اندیش دیار ماست. گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند.

زیر نویس‌ها:

- ۱- تاریخ دارالمرزگیلان، نوشته رابینو، ترجمه جعفر خامی زاده
- ۲- برهان قاطع تصحیح زنده یاد معین ج ۲ ص ۸۱۰
- ۳- همین مأخذ
- ۴- تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، چاپ مرحوم فروزش از انتشارات سال ۱۳۱۴ انجمن سالنامه دبیرستان شاهپورص ۱۷

## گنجینه واژه‌های گیلکی

### واژه‌های معماری بومی در سیاهکل و دیلمان

- ۱- چیسکال بون *ciskalbon* - قسمتی از محوطه واقع در زیر دامنه و پیش آمدگی سقف و بام که باران گیر است و در امتداد طول ایوان قرار دارد.
- ۲- قونیز *qarniz* - قاب دور پنجره و در برای زیبا سازی بیشتر یا نصب توری برای جلوگیری از ورود حشرات به داخل اتاق
- ۳- پاکینه *pakina* - پی چوبی ساختمان‌های محلی
- ۴- شیکله بندی *sikila bandi* - چوب بست داخلی دیوار گلین خانه‌های روستایی
- ۵- لَمَه - یا - لَمَبَه *lama, lamba* - پوشش تخته‌ای سقف
- ۶- دستک *dastak* - تخته‌ی ضخیمی که بالای دامنه‌های چوبی ایوان بین ستون‌ها تعبیه می‌شود و گاهی روی آنها می‌نشینند.
- ۷- کولفیتِه خُتَه *kulfita xone* - خانه فکسی
- ۸- بَلَتَه *balata* - در چوبی باغ یا حیاط خانه روستایی
- ۹- در آشن *dar aston* - آستانه در
- ۱۰- مَوال *moval* - مُبال - توال
- ۱۱- پیش بخاری *pis boxari* - تاقچه و زَف مانند‌ی که با گچ روی دیوار اتاق می‌ساختند
- ۱۲- شَکاف *sakaf* - اشکاف - کند
- ۱۳- نَل دار *naldar* - چوبهای افقی دور تا دور ایوان که ستون‌ها بر آن عمود می‌شوند ۱۴- بُم دار *bom dar* - چوبهای افقی روی بام
- ۱۵- سَکَت *sakat* - پایه‌هایی که برای جلوگیری از ریزش دیوار یا بالابردن شاخه‌ها به آنها تکیه می‌دهند - شمع گرد آوری: جواد شجاعی فرد

### یک مثل دیلمانی

یه روز یته زنانه شون خو همساده خانه تا یته چتم سیر قرض هگیره. همساده زن که جاغله زیاد داشت، سیرا نخاست هده. ایچور قستم خوزه: «سَرهای و سَرهوی و سَر بانو، سَلَمَه، عبدوالله، صفی عبدوالله، جینجیر کولا، نیشتر کولا، صفی پلنگن بَمیره، یه پا می لنگن بَشکنه، اگه یه چتم سیر دَشته بوم»

ترجمه:

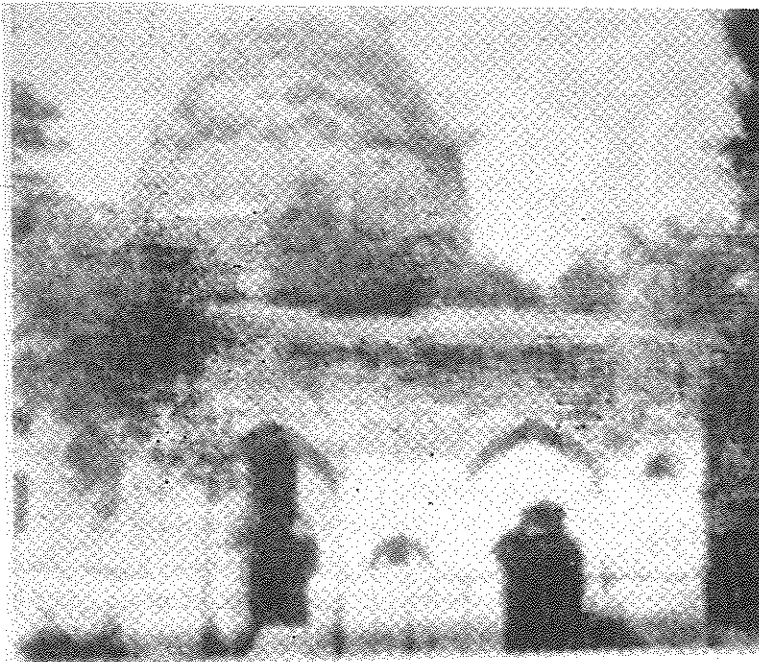
یک روز یک زن می‌رود به خانه همسایه خود تا یک بوته سیر قرض بگیرد. زن همسایه که بچه زیاد داشت (و سیر را لازم داشت) نمی‌خواست آن را بدهد اینطور قسم خورد: «سرهای و سرهوی و سر بانو، سلمه، عبدالله، صفی عبدالله، جینجیر کلاه، نیشتر کلاه، صفی پلنگ هم بمیرد و یک پای من هم بشکند اگر یک بوته سیر داشته باشم!!!»

البته صفی پلنگ نام شوهرش بود و بقیه بچه‌هایش بودند. در این مثل، این خانم که اتفاقاً رعایت تنظیم خانواده را هم نکرده است بخاطر سادگی زیاد و آشنا نبودن به طرز تعارفات اجتماعی مورد سرزنش واقع می‌شود.

اسپیلی - گلرخ بهنام

نشر گیلکان  
لشت نشاء، سرزمین عادلشاه  
تألیف هوشنگ عباسی

## در شناخت آثار هنری و بناهای تاریخی گیلان و کوشی در حفظ میراث فرهنگی استان

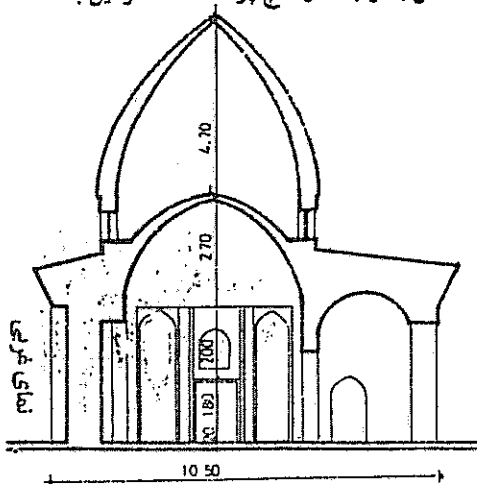


### بقعه پیر محله

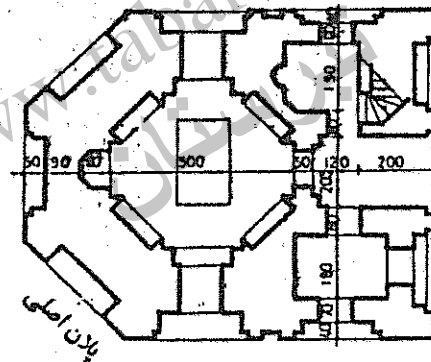
وجود می آورد که این حالت بصورت معکوس عقب نشسته و بالنتیجه در پشت بام شیب نسبتاً تندى بصورت پله پله بوجود آورده که آب باران بر روی آن باقی نماند و ایجاد خرابی و ترک و نتیجتاً نفوذ آب باران به داخل بنا نکند و به راحتی از اطراف بخارج رانده شود.

این نوع شیب بندی علاوه بر تسهیل در جاری شدن آب باران، هارمونی خاصی را هم در بنا ایجاد می کند، به علاوه آب باران از دیوارها شزه نکرده و از شستن ملات و از میان رفتن آجر جلوگیری می کند.

گنبد این بقعه دوپوش است که قسمتی از پوش اول ریخته، ولی پوش خارجی کاملاً سالم و دارای ارتفاعی در حدود ۵/۵۰ متر می باشد. طرح گنبد و فرم بنا با بقاع قبل از صفویه قابل مقایسه می باشد. مصالحی که در این بنا به کار رفته است، فقط گچ و آجرهای بسیار ظریف و زیبا با قطر ۳ سانتی متر است. پی بنا از آجر است و ملات آنها گچ و داخل بنا را با اندود گچ پوشانده اند، در این بقعه

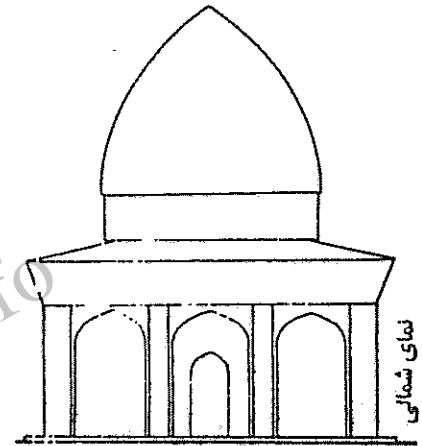


و گنبد را بر روی آن بر پا نموده اند و ۸ پله در کنار گنبد خانه که به سردابی منتهی می گردد و متأسفانه بعلمت ریخته شدن خاک و خاشاک و مواد اضافی دیگر تقریباً پر شده و چیزی دیده نمی شود. سه ضلع شمالی و شرقی و غربی مستقیم و ضلع



جنوبی که محراب دارد سه بر می باشد. بر بالای ترومپها چهار نورگیر که نور داخل گنبد خانه را تأمین می کند دیده می شود. ضلع شرقی و غربی قرینه یکدیگرند، یعنی دارای دو طاقنمای بزرگ و یک کوچک و یک ورودی است. ضلع شمالی دو ورودی و یک طاقنما دارد که ارتفاع آنها از طاقنماهای دو ضلع شرقی و غربی کمتر است.

از ویژگیهای المانهای این بنا قسمت بالای دورها و صقه بلند آن است. در قسمت بالای دورها که بصورت پتگین کار شده است بخوبی اصالت یک معماری اصیل و سنتی با توجه به موقعیت جغرافیائی گیلان را به بیننده القاء می کند. پتگین به این معنی است که در هر رگ چینی نصف آجر جلو آمده و یک حالت پیش آمدگی



بنای بقعه پیر محله در جنوب شرقی رودسر قرار دارد، پس از پشت سر گذاشتن حنک سرا که در چند کیلومتری رودسر است؛ در سمت راست به جاده شوسه ای می رسمیم که ۷ کیلومتر پس از آن یک جاده فرعی ما را به این بنای بسیار قدیمی و پرارزش که حائز کمال اهمیت است راهنمایی می کند.

در مورد وجه تسمیه این بقعه اطلاعاتی در دست نیست و حتی ریش سفیدان این محل نیز در این مورد اطلاعاتی نداشتند. شاید این محل مقبره پیری یا مقابر پیران و بزرگان محله بوده که به این نام مشهور شده است. آنچه قابل توجه است این که بقعه برعکس بقاع و مقابر دیگر که بعدها مورد توجه مردم قرار گرفته و به صورت اسامزاده درآمده است مورد توجه نمی باشد و کاملاً متروک است و شاید همین عامل از عوامل مصون ماندن بنا و عدم مرمت و تعمیرات بی اساس از طرف مردم بوده باشد.

فرم و پلان این بقعه جالب توجه است به این معنی که دارای یک ایوان کوچک ورودی با دو طاق کوچک در طرفین که از طاقک سمت راستی ۱۸ پله رابط طبقه پائین به پشت بام است و یک گنبد خانه هشت ضلعی بسیار ساده که سطح آن را با اندود گچ پوشانده و با زدن ترومپهای کوچک و زیبایی ۸ ضلع را به ۱۶ ضلع تبدیل کرده



هیچگونه کتیبه گجبری، نقاشی، کاشیکاری و حتی سنگ قبری که نشانی از بانی، معمار یا تاریخ مقبره باشد دیده نشده است.

در حال حاضر با توجه به رطوبت دائمی این منطقه، بقعه پیر محله ظاهراً هیچگونه رطوبتی ندارد و خراشی ناشی از نشست و مشابه آن در استروکتور بنا دیده نمی شود زیرا معمار و سازنده بقعه سعی نموده با ایجاد یک صدف بلند و یک سرداب در زیر گنبدخانه و سه ورودی به داخل گنبدخانه، به مقدار فراوان از نفوذ رطوبت بکاهد. ضمناً سه ورودی گنبدخانه طوری تعبیه شده است که ایجاد کوران هوا می نماید و رطوبت پی ها را از طریق سرداب زیرین گنبدخانه به بیرون از بنا هدایت می کند.

تنها خرابی این بقعه در حال حاضر، قسمتی از پوشش زیرین بقعه و ورودی ها می باشد ولی مهمترین عامل تهدید کننده را می توان وجود دانش آموزان دبستانی که درست در جوار این بقعه ساخته شده است دانست. این دبستان در حریم بقعه ساخته شده و به مقدار فراوان جلوی دید این بنا را گرفته است، به طوری که از فاصله ۵۰ متری قابل رؤیت نیست.

از عوامل مخرب دیگر که یکی از عوامل طبیعی به حساب می آید وجود درختان انجیر کنار دیوار بنا است که باعث در هم پاشیدگی آجرها و ملات آنها می گردد و در فصل زمستان در اثر نفوذ آب باران و یخ بستن آن موجبات خرابی بیشتر بنا را فراهم می سازد که می بایست درجه زود تراقیاداسات حفاظتی و مرمتی در آن به عمل آید.

[با تشکر از مدیریت میراث فرهنگی گیلان]

## چند خبر از میراث فرهنگی گیلان

**فرهنگی گیلان در محل قلعه رودخان، ادامه کار مرمت این قلعه آغاز شد.** عملیات حفاظتی - مرمتی این قلعه در طی سال گذشته با اعتباری معادل ۹۵۴۴۲۸۷۴ ریال و با لوله کشی آب و بهسازی جاده شروع و بتدریج با قطع درختان و پوششهای گیاهی مضر که در طی سالها بر روی قلعه سبز شده بودند، خاکبرداری و انجام آزمایشات علمی برای شناسایی مواد و مصالح بکار رفته و سالیابی آن ادامه یافت. امید که با مرمت این قلعه عظیم بتوان این مکان زیبا را به محلی مناسب برای جلب گردشگران تبدیل نمود.

### عملیات کاوشگری در منطقه باستانی اق اولر تالش

در ادامه عملیات گمانه زنی در روستای مریان اق اولر تالش به سرپرستی آقای محمد رضا خلعتبری، تعداد زیادی گورهای انفرادی و دسته جمعی مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل کشف گردید. همچنین با پیدا شدن تعدادی اسکلت انسان و حیوان، یک کوره، ابزار آلات جنگی، ظروف سفالین، اشیاء تزئینی و زیور آلات در این منطقه، اطلاعات جالبی در مورد نحوه زندگی ساکنان آن بدست آمده است. بر روی تعدادی از قبرهای پیش از اسلام قبرهای دیگری مربوط به دوره اسلامی مشاهده شده است. به اظهار کارشناسان این گورستان می تواند بیانگر شکل گیری و تداوم یک تمدن عظیم در منطقه باشد که از نیمه دوم هزاره اول تا دوره اسلامی تداوم داشته است.

### ثبت مجموعه اق اولر تالش

طی مراحل قانونی، مجموعه بناهای روستای مریان اق اولر تالش در فهرست آثار ملی به شماره ۲۲۹۱ به ثبت رسید. این مجموعه شامل بقایای: بنا از کاخ تابستانی خاتهای تالش بوده که بر اثر مرور زمان آسیبهای زیادی به آنها وارد شده و فاقد سقف می باشند. بعد از به ثبت رسیدن این مجموعه، عملیات حفاظتی - مرمتی بر روی یکی از این بناها، با اعتباری بالغ بر ۸۰ میلیون ریال شروع و تاکنون عملیات خاکبرداری، تسطیح زمین، محوطه سازی، زدودن گیاهان از روی بنا و آجر چینی قسمتی از بنا انجام شده است.

با توجه به زیبایی های طبیعی منطقه خصوصاً در فصل بهار و پاییز این محل می تواند مکان مناسبی برای ایجاد مرکز تحقیقات باستان شناسی و جلب گردشگران بشمار آید. متأسفانه به علت اتمام اعتبار، پروژه مذکور، ناتمام باقی مانده است.

**ثبت آبنای تاریخی در شهرستان رشت**  
پس از طی مراحل و تشریفات قانونی لازم در تاریخ ۷۸/۵/۲۳، سه اثر تاریخی در شهرستان رشت در فهرست آثار ملی ایران ثبت گردید. این آثار عبارتند از:  
۱- مسجد حاج صد خان واقع در محله باقر آباد مربوط به اواخر دوره قاجار به شماره ۲۳۶۴  
۲- پل خشتی چمارسرا واقع در خیابان چمارسرا به شماره ۲۳۷۶  
۳- کتابخانه ملی رشت واقع در میدان شهرداری به شماره ۲۳۶۸



### عمارت کلاه فرنگی

عملیات حفاظت و مرمت عمارت کلاه فرنگی رشت آغاز شد. این عمارت مربوط به اواخر دوره قاجار بوده و در سال ۱۳۷۴ به سازمان میراث فرهنگی واگذار شده است و در حال حاضر بعنوان مرکز آموزش هنرهای سنتی و کتابخانه تخصصی میراث فرهنگی از آن استفاده می شود. هم اکنون تعمیر و تعویض سفالهای سقف و ستون های این عمارت آغاز شده است.

### بازسازی و مرمت هتل ایران رشت

ساختمان هتل ایران رشت در سال ۱۳۷۷ توسط مدیریت میراث فرهنگی گیلان و به منظور ایجاد گنجینه منطقه ای شمال خریداری گردید. با توجه به موقعیت مکانی خوب این بنا، بازسازی و مرمت آن باید یکی از برنامه های اصلی این مدیریت باشد. این عملیات با پیش بینی اعتباری معادل ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال در شهریور ماه ۱۳۷۸ آغاز شده است.

### عملیات پژوهشی و حفاظتی در

#### قلعه رودخان فومن

با استقرار هیأت پژوهشی و فنی مدیریت میراث

گیلان

نشر گیلکان

با همکاری سازمان میراث فرهنگی کشور منتشر کرد:

چای در ایران

پژوهش مردم شناختی

تألیف

محمد میرشکرایی

با همکاری

سید علی زیباکناری

قابل وصول با پست سفارشی از هر نقطه کشور در ازای ارسال ۱۰۰۰ تومان تبر از طریق گیله و



نقدی بر

## "دُرّه‌هایی یا سابقه آتشگاه در تنکابن"

فرشته عبداللّهی

گهگاه در نشریات یا کتب مختلف، مقالات تاریخی بخصوص با گرایش باستان‌شناسی به چاپ می‌رسد که نگارندگان آن‌ها چون در علم باستان‌شناسی صاحب نظر نیستند، متأسفانه موجب می‌شود که در بخش تاریخی آن نیز اشتباهاتی رخ دهد که اگر نقد و بررسی نشود ممکن است باعث گمراهی ذهن عده‌ای از خوانندگان شود.

یکی از این نوع مقالات را در کتاب "تاریخ البرز - جلد اول" می‌بینیم که توسط حمشهری عزیزمان آقای علی اصغر یوسفی نیا، به نام "دُرّه‌هایی یا سابقه آتشگاه در تنکابن" به رشته تحریر درآمده است.

اگر بخواهیم آنرا بطور دقیق مورد ارزیابی قرار دهیم چون جای بحث و بررسی بسیار دارد امکان چاپ همه آن در مجله‌ای مثل گیله‌وا نیست ناگزیر بطور مجمل و خلاصه به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

در صفحه ۵۳ آمده است، «به موجب مسطورات اوستا، زرتشت در ری شهر، یا - ری روحانی تولد یافته و گروهی مادرش را رازی دانسته‌اند.»

باید ابتدا از نگارنده محترم سؤال نمود که در کدام بخش از اوستا چنین ذکر آمده است؟! و اگر موطن زرتشت در اوستا مشخص بود پس چرا در مورد زادگاه اصلی زرتشت بین محققان و پژوهشگران همیشه اختلاف نظر بوده است.

در اوستا قسمت گاتاها ما به ناموری بنام فریان از تیره تورانی آشنا می‌شویم که پیرو آئین زرتشت بود. (سرود ۴۶ بند ۱۲) و دیگر مطلبی را نمی‌یابیم که زادگاه زرتشت را به ما نشان دهد. مارکوارت و کریستن سن و نیبرگ و غیره... در رابطه با نام تیره تورانی که در گاتاها آمده بر اساس اوستای متأخر که از تیره‌های دیگر تورانی

■ گیله‌وا/شماره ۵۴ / صفحه ۳۸

خاص و افسانه‌هایی که بیشتر در مدح و نکوهش ایزد ناهید در این مناطق بر زبان‌هاست، - می‌توان اندیشید معابد این ایزدان آریائی تا ورود علویان به این مناطق و پذیرش دین اسلام به وسیله ساکنان آن، از پرستش و حرمت خاص برخوردار بودند. پس از حاکمیت سادات و قدرت اجرایی حکومت آنان در برپا داشتن شعائر دینی، این عبادتگاه‌ها بتدریج متروک شد. ولی به سبب موقعیت مکانی ویژه، پس از چندی به عنوان دژهای نظامی مورد استفاده قرار گرفت.»

دلیل دوم، فراوانی نام مربوط به ناهید را در مناطق مختلف تنکابن ذکر می‌کند که در صفحه ۵۸ کتاب چنین آمده است: «اسامی خاص در تنکابن که دلالت بر وجود معابد ناهید و ناهید پرستی دارد واژه‌های دختر، مار، کنیزک (کنیجک)، جن، جنیقا، مزگت و کیجا می‌باشد.

دلیل سوم را وجود و حضور آب پیرامون دژها و قلعه‌های نظامی می‌دانند و بر اساس آن ثابت می‌کنند که این دژها قبلاً معابد ناهید بوده است چون بر اساس یشت‌ها مخصوصاً آبان یشت ناهید به صورت رودی عظیم به فرمان اهورامزدا از کوه ستارگان به سوی زمین فرود آمده است.

قبل از هرگونه نقد و بررسی ابتدا باید دید برآستی آنهاست کیست؟! آیا جز مادر خدایان است؟! یا تنها فرشته و نگهبان آب و نماد قدرت و باروری است؟! آنهاست (اردویسور ناهید) که میهن اصلی اش انجمن‌گانه‌ای نیست و ابتدا جز خدایان محلی و مورد پرستش بخشی از مردم سرزمین تورانی‌ها می‌باشد.

آنچه مسلم است این که تورانی‌ها از لحاظ اعتقادی به دو گروه تقسیم می‌شده‌اند و به دو خدا بیش از خدایان دیگر اعتقاد داشتند. گروهی میترا را پرستش می‌کردند و گروهی دیگر آنهاست را می‌پرستیدند.

قابل ذکر است که اگر در بیشتر سرزمین‌های جهان ما به نام "خدای مادر" برخورد می‌کنیم آن آنهاست نیست بلکه احترام به خدای باروری "زن خدا" در فرهنگ‌های مختلف است. در قسمت کاتاها یا گاتاها که ناب‌ترین و اصیل‌ترین بخش اوستا است هرگز ما با نام آنهاست برخورد نمی‌کنیم، قدیمی‌ترین منبع که از آنهاست نام برده می‌شود نه بعنوان یک خدای مادر بلکه به عنوان یک فرشته، در اوستای (متأخر) یشت پنجم موسوم به "آبان یشت" است که از بلندترین و قدیمی‌ترین یشت‌ها می‌باشد. در آبان یشت از آنهاست با جلال و عظمت و بی‌آلایشی و فزاینده‌گی، قدرت، ثروت و حفظ کننده زنان و مردان پاک و مؤکل آنها یاد شده است.

نیز نام برده شده است «فروردین یشت - ۴ - ۱۴۳» که به دین زرتشت روی آورده‌اند آنها را به هم ربط داده و هر کدام نظریه‌ای درباره محل ظهور زرتشت می‌دهند اما باید گفت که نظریات این محققان نیز خالی از اشکال نمی‌باشد. (برای بهتر روشن شدن مطلب می‌توان به کتاب دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان رجوع نمود.)

آنچه از مقاله آقای یوسفی نیا بطور چکیده می‌توان استنباط نمود این است که تنکابن در گذشته دور یکی از نقاطی بوده است که مردمانش ناهید پرست بوده‌اند. در صفحه ۵۶ آمده است:

«از میان نقاطی که می‌توان حکم بر وجود آتشگاه داد، مقام ناهید که الهه محصول و حاصلخیزی زمین منوط به عطف توجه وی بود درجه نخست را داراست، و از این رو تا آنجا که به تحقیق نگارنده در محدوده تنکابن اجازه می‌دهد واژه‌ای که مبین نام مکانی باشد که دلالت بر پرستشگاه مهرکند شناخته نشده است. آنچه هست مربوط به ناهید است.»

و همچنین محقق محترم برای آنکه ثابت نماید در تنکابن و اطراف آن مردمانش قبل از گسترش اسلام ابتدا مذهب مادر پرستی و سپس ناهید پرستی داشته‌اند در صفحه ۷۲ چنین آورده است: «به وسیله اسامی گوناگونی از واژه‌های معنی دار مقدسات زرتشتی و ناهید پرستی در پیرامون خویش احاطه شده است و حداقل می‌توان استحاله‌ای تدریجی از مذهب مادر پرستی را به ناهید پرستی در این کوه که قطعاً پایگاه مذهب اولیه مردمان این سازمان بود باور کرد.»

و برای آنکه نظریه خود را ثابت نماید سه دلیل می‌آورد؛ بطور چکیده دلیل اول آقای یوسفی نیا در صفحه ۵۶ آمد: «از این نام‌های

## تاریخچه قدیمی ترین نقشه...

خوشبختانه هیچ کدام از نامه‌های فوق نمی‌توانستند و نمی‌توانند ارزش کار بزرگ ذوالفقار خان مهندس را کم ارزش جلوه دهند. نقشه برداری میدانی از رشت آن هم یکصد و سی سال پیش از این که کوجه‌ها و معابر شهری پرازگل و لای صعب‌العبور بود و وسایل مهندسی پیشرفته نیز در دست نبود کار ساده‌ای نیست. حقیر بر این باور است که به پاس قدردانی از این همت فرهنگی مرحوم ذوالفقار خان مهندس که بدور از محیط گرم خانه و خانواده و با تحمل انواع ناملایمات، چنین سند علمی باارزشی را از خود به یادگار گذاشته است کمترین انتظار از "مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران" این است که نقشه ذوالفقار خان مهندس را پس از گذشت یکصد و سی سال از تاریخ تهیه آن چاپ و در دسترس مشتاقان و پژوهشگران قرار دهد. همچنین از اعضای محترم شورای اسلامی شهر رشت انتظار دارد که در این کار فرهنگی سهیم شده، ضمناً یکی از بزرگراه‌های شریانی درجه یک درون شهری رشت را به نام سرهنگ ذوالفقار خان مهندس نامگذاری نمایند.

رشت - پاییز ۷۸

## منابع:

- ۱- اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله - گزیده اسناد خراسان - به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، نیلوفر کسری - انتشارات مؤسسه تاریخ معاصر ایران، بنیاد مستضعفان و جانبازان - چاپ اول بهار ۱۳۷۷ - پیشگفتار
- ۲- جهت صنعت ابریشم گیلان نگاه کنید به: صنعت نوغان در ایران - ف. لافون و ه. ل. رابینو - ترجمه و تدوین جعفر خمایی زاده - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی - تهران ۱۳۷۲
- ۳- اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله - ج ۱ اول - مقدمه.
- ۴- نگارنده در حد توان خود، ویژگی‌های فنی و علمی نقشه ذوالفقار خان مهندس همچنین توضیفی از ساختار شهری رشت دوران قاجاریه را در مقاله یاد شده به رشته تحریر در آورده است.



## یاوران گیله‌وا

در فاصله انتشار شماره ۵۳ تا شماره حاضر، این عزیزان به یاری گیله‌وا آمدند و در تأمین هزینه یک بخش از مخارج آن (هزینه صحافی) کمک نمودند.

یاوران:

آقای سید حسین موسوی (تهران) ۳۰۰۰۰ تومان  
 آقای منوچهر محسنی (آمریکا) ۳۰۰۰ تومان  
 و با تشکر از آقای محسن فرح بخش که در امور حمل بار گیله‌وا تسهیلاتی فراهم آوردند.  
 سپاس فراوان از این عزیزان دیده و ندیده، هرگونه کمک به گیله‌وا، کمک به فرهنگ بومی و حفظ و حراست از ارزشهای آن است.

حسن احترام و محبت بوده است.

بخصوص زمانیکه آشنادانها جای خود را به آتشکده‌ها می‌دهند و در شریعت زرتشت مقرر می‌شود که نباید نور آفتاب و آب به هر نحوی با آتش ارتباط پیدا کند و اگر ما به کلمه آتشکده آناهید اردشیر و یا آتشکده آذر ناهید در کتیبه‌ها برخورد می‌کنیم این است که در زمان ساسانیان رسم بر آن بوده که پادشاهان بخاطر یادبود دختران و یا همسران و پسران خود آتشکده‌هایی بنا می‌کردند و وقف می‌نمودند. در واقع آتشکده‌هایی که بنام ناهید ساخته می‌شد یادبودی از اشخاص بود که برای اهورامزدا وقف می‌کردند.

اما مسئله قلاع نظامی را، که به اعتقاد آقای یوسفی نیا و عده‌ای از پژوهشگران روزی معابد آناهیتا بوده است صد در صد رد نمی‌توان کرد اما از اینکه تمام معابد ناهید یا آتشگاههای زرتشتیان حتماً باید بر ستیخ کوهها باشد پذیرفتنی نیست چون آثار بسیاری از گذشته دور باقی مانده است که در محل هموار و دشت گونه نیز آنها را ساخته‌اند و یا این که هر جا به کلمه قلعه دختر برخوردیم بگوییم آن مکان معابد ناهید است این نیز اشتباه می‌باشد. برای رفع ابهام ذهن خوانندگان مثالی می‌آورم:

اردشیر بعد از آنکه پادشاه پارس می‌گردد، به کرمان و اصفهان لشکر می‌کشد و پس از تصرف این دو شهر خوزستان را نیز به قلمرو خود ملحق می‌سازد. در همین زمان به ساختن "قلعه دختر" که یک دژ تدافعی بود در محل تنگاب فیروز آباد اقدام می‌کند. مصالح معماری از سنگهای بزرگ و طبعی کوه و با ملاط گچ ساخته شده و با آهک و گچ نیز بند کشی شده است. ظاهر بنا، خشن و از لحاظ معماری، نواقصی در آن به چشم می‌خورد و این نقص‌ها حاکی از آن است که ساختن این دژ، عجولانه صورت گرفته و این شتابزدگی نشان می‌داد که اردشیر قصد جنگهای بزرگتری را داشت و در واقع این دژ، علم طفیان اردشیر و نشانه خشم اردوان پنجم بود، نه معبدی برای آناهیتا، چون یکی از صفات ناهید، دادن قدرت و اقتدار است و قلعه‌ها نیز نه تنها جان انسانها را در برابر دشمنان حفظ می‌نمودند بلکه بهترین مکان برای کسانی بودند که قصد قدرت‌طلبی و اقتدار داشتند و آرزوی جز پیروزی بر دشمنان و کامروایی خود نداشتند. از این رو از اسم ناهید استفاده می‌کردند.

حال به بررسی آثاری در تنکابن می‌پردازیم که نگارنده از نزدیک آن‌ها را به عنوان یک باستان شناس دیده و بررسی نموده است.

ادامه دارد...

آنچه باعث اشتباه عده‌ای از پژوهشگران شده است این است که زادگاه زرتشت را در ایران کنونی جستجو می‌کنند و بر اساس اینکه قبل از ظهور زرتشت آناهیتا جزء خدایان اساطیری بوده است پس نتیجه می‌گیرند که قبل از ظهور زرتشت در ایران آنچه از آثار مربوط به الهه مادر است باید از آن آناهیتا باشد.

بطور چکیده باید گفت برای نخستین بار در ایران نام آناهیتا در کتیبه‌های اردشیر دوم زمان هخامنشیان آمده است و این نام بیشتر در اواخر سلطنت هخامنشیان به چشم می‌خورد و آن هم بعد از نام اهورا مزدا. در زمان ساسانیان یعنی بعد از پیروزی اردشیر بر اردوان پنجم (آخرین پادشاه اشکانیان) نیز بر اساس نقوش برجسته و کتیبه‌های بجای مانده از مراسم تاجگذاری اردشیر همچنین بعد از آن - به غیر از نرسی - همه فره و نشانه شاهی را از دست اهورامزدا دریافت می‌کنند و هرگز آناهیتا بالاتر از اهورامزدا نیست بلکه در ردیف فرشتگان قرار دارد و زرتشتیان تنها به خدای اهورامزدا اعتقاد داشتند و بکار بردن کلمه ناهید پرستی آنهم در زمان ساسانیان در نقاط مختلف ایران غیر قابل اغماض است. با آنکه نرسی با گرفتن حلقه اقتدار از آناهیتا نمی‌خواست این فرشته را بالاتر از اهورامزدا قرار دهد اما با این حال مورد قبول سیاستهای دینی آن زمان نبود و خیلی زود توسط عوامل مذهبی (بخصوص کریتر) سقوط می‌کند.

موضوع مهم دیگری که نه تنها در مقاله آقای یوسفی نیا بلکه در کتب مختلف تاریخی دیگر نیز دیده شده، و حتی جامعه زرتشتیان ایران هم کمترین واکنشی تا کنون از خود نشان نداده‌اند، موضوع وجود آتشکده‌ها بخصوص آتشکده‌های معروف مانند آذرگشنسب - آذر برزین مهر - آذر فرنیغ می‌باشد که آنرا جزء معابد ناهید می‌دانند! و اغلب پژوهشگران بین معابد آناهیتا با آتشکده‌هایی که به خاطر اهورامزدا در نقاط مختلف برپا می‌شده است فرقی قائل نیستند و شاید یکی از موضوعاتی که پژوهشگران را به اشتباه می‌اندازد، کتیبه کریتر و کتیبه‌های شاهپور اول در کعبه زرتشت است.

بهترین معابدی که از آناهیتا امروزه باقی مانده است و باستان شناسان بر اساس این معابد، معبد‌های دیگر ناهید را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهند یکی معبد آناهیتا در کنگاور و دیگری معبد عظیم آناهیتا در بیشاپور است.

آنچه در معابد آناهیتا حائز اهمیت بود رعایت دستگاههای تنظیم و تقسیم و کنترل جریان آب و نیایش آب به شکل بارز و معجزه آسا آمیخته با

# نگاهی به آئین نقد دوستداران امیر افسانه‌ای

## بمون تپوری

"مانگویم بدو میل به ناحق نکیم" (حافظ)  
چاپ نوشته‌ای از دوست غربت نشین، احد قربانی، با نام "نقد را آئینی است" در آن مجله (ش ۵۰، آبان ۱۳۷۷، ص ۲۲-۲۴) در رو در رویی با گفتاری از این قلم: امیر پازواری بر ساخته برجا چاپ شده در برگ‌های ۲۱۹-۲۰۲ مجموعه مقاله امیر پازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان (به کوشش جهانگیر نصری اشرفی، تاسا به اسدی. تهران: خانه سبز، اسفند ۱۳۷۶) نگارنده یادداشت را واداشت که اندک داشته‌های پراکنده در زمینه امیران ادب تبرستان و دستنوشته نقد یاد شده را بار دیگر گرد آورد. با آنکه در پایانی بهار ۱۳۷۷ با آن نوشته و دیدگاههای همانندش پاسخی کوتاه و درخور داده شده بود، اما به سبب چاپ آن نیاز می‌بیند به بخشهایی از آن نقد اشاره گذرا شود، بلکه نقد گونه نویسی و هم‌اندیشانش بیش از این پاره‌چامه‌های نام‌آوران و گمنامان سرود تبری را که "دُرَن" و هموندهایش در کنزالاسرار مازندرانی گرد آورده‌اند، به نام کارنامه امیر بر ساخته پازواری بر فراز نکنند!

از پیشگفتار بلند و نابجای "آئین نقد" خواننده گمان می‌برد که کاستی و یا کزی‌های نوشته بمون، سبب خواهد شد که دستکم چهره تاریخی و ادبی امیر پازواری نامی، کمی از تاریکی به در آید، اما دریغ که احد از "کمیت" فراتر نمی‌رود و "کیفیت" را به درستی نمی‌شناسد، تا آنجا که خود از دستور کار آئین نقدی که گرد آورده است، سرباز زده و ناسنجیده بر خورد احساسی را جایگزین روش بویش شایسته می‌کند، شاید از همین رو است که از

ناروا گویی و حتی دشنام نمی‌پرهیزد!

ناگفته نماند که در بیانی پیش درآمد نابسامانی، برای آشنایی هرچه بیشتر خواننده با نگرش به دست آورده‌اش، وی را به "منابع ۸-۵" در کتابنامه "راهنمایی کرده است. منابعی که نه در دستنوشته و نه در مجله آمده است. شاید این گفتار بر گرفته. ای از نوشته دیگر منتقد به نام نقد ادبی یا اعدام معنوی باشد که در بخش "نقد یا افترا" از آن یاد شده است. جز خطا و کزی‌های همه‌سویه و آشکار در جای جای نوشته، این سند در هم آمیزی دو پدیده جدا از هم، خود "نگاره" دیگری از نگره نادرست راهبران ناهمگون سپاه امیر پازواری است.

به هر رو، با آگاهی از آنچه که از گاه برگزاری یادواره امیر افسانه‌ای تا کنون به چاپ رسیده است، تا زمانی که سندهای کهن ارزشمندی در این باره شناسانده نشود، نگارنده این گفتار بر نوشته امیر پازواری بر ساخته ی بر جا پایدار است! آن نقد و این یادداشت، بایسته داوری زمان و مردم است، البته نه "عوام" افسانه‌سرا، آشفته گو و پویه، بلکه "خواص" پاسدار و پوینده تاریخ و فرهنگ مردم.

پیش از باسخرگویی به بخشی از دریافتهای بی پایه منتقد به نوشته نگارنده که گویا: "چند نکته بسیار واضح را نمی‌بیند و یا نمی‌خواهد ببیند" باید گفت که پیشگفتارش نقد ادبی را در بر می‌گیرد نه نقد پژوهش زندگی نامه‌ای. آماج آن نوشته پژوهشی است در ادعای بود امیر پازواری نامی که برای برخی شیخ العجم است و دیگر آوازه‌هایی که برایش بر ساخته‌اند، و نه تحلیل ادبی داستانش و یا سروده‌های آمده در کنزالاسرار پایان نیافته. از همان آغاز و به همین سادگی می‌توان دریافت که شیوه بر خورد دوست ما چه اندازه از "عقل سلیم و دیدگاه دادگر" به دور است!

دیگر اینکه در جمله: "گسترش امیری در سراسر مازندران و برخی نواحی همجوار" رندانه از موسیقی و ترانه پر آوازه و بی‌نشان از آفریننده‌هایاد می‌کند، اما در دنباله، از آن درست دست بر می‌دارد و به نادرستی همه را از آن امیر پازواری افسانه‌ای می‌داند، بدون آن که در اینجا و یا جای دیگر مقاله، سندی درباره زمان زندگی و کارنامه علمی و فرهنگی وی به دست دهد!

۱- بر خلاف پندار نویسنده که: ادبیات کتبی و خواص در سراسر گیتی از ثبت و ضبط ادبیات شفاهی مردم سرباز می‌زند و تنها در سده اخیر، فولکلور ثبت و ضبط شد، باید گفت که یکی از دشواری‌های پژوهندگان، در آمیختگی "ادبیات کتبی" با "ادبیات شفاهی" است. شاید نویسندگان

گذشته به سبب نداشتن سند، ناگزیر به آوردن گفته‌های مردم شده و در نوشته‌هایی به نام تاریخ... به یادگار گذاشته‌اند. پیدایی و ماندگاری افسانه‌ها و اسطوره‌ها در تاریخ، ادب و دیگر شاخه‌های دانش بشری بهترین گواه این سخن است. نخستین نمونه شناسانده شده سروده فارسی ترانه (از ختلان آمذیه...) است که به نوشته منابع ادبی از ترانه‌های مردم پررژه کودکان بود، نشانه‌ی دیگر مانده گاری باورها و افسانه‌های مردم در کتابهای مقدس، منابع تاریخی و جغرافیایی است. در سرزمین ما نیز نوشته‌هایی از این دست کم نیستند، سرزبان نسامه، تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار)، تاریخ رویان، التودین فی احوال جبال شروین و همان کنزالاسرار مازندرانی به خوبی نمایانگر خطای آن دیدگاه است. شایسته نیست که برای توجیه نا آگاهی خود و یا کم مایه بودن داشته‌ها، واقعیت‌ها و از گونه شود. درست آن بود گفته می‌شد که: در زمینه گردآوری فرهنگ مردم، رویدادها و جداسازی آنها از هم، کمتر کوشش شده است؛ که این نیز افزون بر شرایط جامعه، کمبود منابع و ناتوانی پژوهشگر، دلایل دیگری چون پایبندی به باورهای نادرست، ستایش انسانها و جوامع نابوده، سطحی نگری و جز اینها دارد، مانند همین داستان امیر پازواری! ناگفته نماند آنجا که می‌گوید: "تنها در سده اخیر، فولکلور ثبت و ضبط شد." لابد خطای نگارشی است و گرنه باید از "پژ" و "شد" گونه دیگری اندیشید!

پس از آن منتقد با پذیرش ناگزیر بخشی از افشاگری مقاله امیر پازواری... که در هیچیک از منابع تا سده سیزدهم هر ق، یادی از امیر پازواری نشده است؛ دیوار باورش ترک برداشته و گامی در راه شناخت امیران ادب مازندران بر می‌دارد، اما لجوجانه بر پندار خود پافشاری می‌کند که "دلیلی بر عدم وجود او نیست"، آنگاه ناچار دویساره گویی دارد که: "زیرا اولاً ادبیات مازندرانی مکتوب نمی‌شد، ثانیاً اشعار امیر به زبان توده‌های مردم نزدیک است و خواص از ثبت آن سرباز می‌زنند." در پاسخ به نگهداران امیر، بار دیگر به روشنی می‌نگارد که دستاورد سالها خواندن، شنیدن و جستجو در منابع گوناگون در دست، این است که: سخنور، دانشمند، عارف و شیخ العجمی به نام امیر پازواری ساختگی است و آنچه که درن و دیگران گرد آورده و کنزالاسرار مازندرانی خواننده‌اند، در هم کرد بخشی از یادمانهای ادبی تبرستان در گذر سده‌ها است! اینک بر امیر دوستان است که در برابر این روشنگری تاریخی - فرهنگی، به جای برخوردهای ناهنجار، ناشایست، بیداد گرانه و

دشنام فرمایی، سندهای پذیرفتنی و برجسته‌ای از زندگی و کارنامه شیخ الاجل و امامزاده پسر آوازه خود آشکار سازند.

آگاهان تاریخ و فرهنگ تبرستان، ادعای نوشته نشدن یادمان‌های ادبی تبری / مازندرانی را - که در چند جای نقد آمده است - تنها از روی خشم، لجبازی و یا گزافه‌گویی نمی‌پندارند، بلکه با خوشبینانه‌ترین دیدگاه، چنین سخنانی را نشانه آشکاری از کم‌دانی آئین پژوهش تاریخ و ادب سرزمین می‌دانند. نمونه‌های زیادی در منابع چاپی، نسخه‌های خطی و جز اینها به دست است که بی پایه بودن این ادعا را فاش می‌کند. البته اندوه از دست شدن و یا ناپیدایی همه گنجینه‌های فرهنگی، هنری مردم این دیار، به دلایلی چون ویژگی‌های جغرافیایی زیستگاه، یورش بیابانی بیگانه و ستم همه سویه خودی، سخن دیگری است که هرگز از یاد دوستداران سرزمین و مردمش نمی‌رود. تردستی ادبی و یا آشفته‌گویی بر چیده دوم پرش برانگیز است. آیا امیر شما از بخش افسانه سازی فرهنگ مردم سر برآورد و نابوده نامیرا شد یا آنکه والا گه‌ری آراسته به هنر و دانشهای گوناگون بود که در ادبیات شفاهی نیز جایگاه ویژه‌ای یافت؟!

جمله " اشعار امیر به توده‌های مردم نزدیک است و خواص از نیت آن سرباز می‌زند "، نشانه ی دیگری از عاشقی، آشفستگی و گزافه‌گویی آمیخته به چاشنی شعار است؛ وگرنه کیست نداند که اگر "خواص" نبودند همین اندازه یادمانها و نوشته‌ها بر جا نمی‌ماند. از مرزبان ابن رستم بر شمار تا دوستان گمنامی که این روزها به هر بهانه می‌کوشند تا نقشی در گردآوری واژگان، ادب و دیگر شاخه‌های مازندارن‌شناسی داشته باشند؛ از "خواص" بیگانه‌ای چون: شماری زبیده، چند تن از مرعشیان، براون، خوجکو، درن، ملگونف، به همین اندک اشاره می‌گذریم. اگر از گمان آسیب رسانی آب و هوا و جنگها یادی نکنیم، به یقین بخشی از همان توده و "عوام" گراها سبب شده‌اند که تاکنون دستنوشته‌های تبری یادگارهای گرانبهایی چون نیکی نومه و مرزبان نامه به دست نیابند، چرا که از "خواص" کمتر دیده شد که عشق را در خود خفه کنند؛ بدان نشان که، در گذر سده هفتم تا دهم هجری، مرزبان نامه را از زبان تبری / مسازندرانی به فارسی، ترکی و عربی برگردانیده‌اند!

۲- منتقد دیر نشین، راهبر گونه فرمان می‌دهد که گردآوری و چاپ اشعار شیخ العجم و عارف کامل امیر پازواری (نه حتی امیری) به شیوه کار بر روی سروده‌ها و نوشته‌های سخنورانی چون طالب

نیست؛ به هیچ پژوهش، "تصحیح و حاشیه‌ای" و لابد برگردانی نیاز ندارد (گویا به یاد نمی‌آورد که خدایان باستانی نیز به این اندازه بیدادگر یک زیانه نبوده‌اند) فرمان هر چند سخت اما به جا است، باید راز امیر در پستی سینه عوام بیوسد وگرنه وی و پیروانش رسوا خواهند شد!

دیگر اینکه، لابد نویسنده آگاهی چندانی از انبان فرهنگ "عوام" ندارد، چرا که درباره طالب نیز سخنهای زیادی بر زبان می‌رانند و افسانه‌هایی درباره زادگاه، روزگار گذرانی، عشق و... او می‌گویند. گروهی طالب را از مردم غرب مازندران کنونی، برخی میانی (حتی سوادکوه) و شماری شرقی (منطقه بهشهر) دانسته‌اند، از آنجا که باور نویسنده به درست و راستگویی "عوام" است، پس هر آنچه که "خواص" از طالب و سروده هایش نوشته‌اند، خطا است!!

کزی و گرافه‌گویی در دنباله: " اشعار امیر پازواری اشعار فولکلور مردم مازندران است. امیر پازواری بنیان گذار این سبک شعری در مازندران است؛" لابد پیش از پیدایی دانای بزرگ جامعه سرا و آفریدن " اشعار فولکلور"، مازندرانی زبانها به زبانهای دیگر ترانه سرایی می‌کردند و یا سوگرود سر می‌دادند؟! لابد منتقدگران سنگ و

همفکرانش در برابر این پرش که زمان بدینا آمدن، چگونگی زندگی و گاه مرگ امیر کی بود؟ می‌گویند:

به خوبی نمی‌دانیم ولی یقین داریم که وی در میانه جان گرفتن و جان سپردن " اشعار فولکلوریک مازندران" را پدید آورد اگر بیرسند: از کی این "سبک شعری در مازندران" پدید آمد می‌گویند وقت زندگی شیخ العجم!

بجا است که بیافزایم برخی امیر شناسان پس از تکاپوی بسیار،

تاریخ دقیق تری ارائه کرده و نوشته‌اند، هنگامی که امام اول شیعیان از کشتزارهای شهرستان بابل کنونی دیدن می‌کرد "کل امیر" [۱]- کچل، ۲- کوتاه شده کربلابی] را یافت. پس از گپ و گو و خربزه خوری با امیر، وی را به مقام سخنور بزرگ مازندرانی‌ها برگزید - پیش از همراهی با امیر تیمور گورکانی (مرگ ۸۰۷ ه ق) و نیز زودتر از آن که شیخ العجم دربار شاه عباس آ صفوی (مرگ ۱۰۳۸ ه ق) شود - اما در

گردآورده‌های کتاب در دست مانده سفر نامه نویس‌های بیگانه در مازندران یادداشتی در این زمینه نیست. جستجو در منابع تاریخ ایران و سرگذشت نامه‌های اسلام نیز دستاوردی ندارد.

باید گفت که این سفر، جز سفری یورشی است که به گزارش آفرینش و تاریخ (از مطهر ابن طاهر مقدسی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ - ۱۳۵۲، ۶ ج: ۲۰۹/۵) و تاریخ تبرستان از (ابن اسفندیار. به تصحیح عباس اقبال. به اهتمام محمد رمضانی. تهران: کلاله خاور، ۱۳۲۰: ۷۳) و برخی منابع پس از آن، دو تن از فرزندانش، حسن و حسین دو امام شیعه، (به نوشته آفرینش و تاریخ) و یا فرزندش امام حسن (بر پایه تاریخ تبرستان) به خواست خلیفه عمر، از تبرستان و به ویژه شهرستان یاد شده داشتند!

خطای دیگر نقد گونه نویس این است که به جای گستره جغرافیای زبان تبری / مازندرانی، تنها از مازندران کنونی یاد می‌کند و جاهایی چون فیروزکوه، دماوند، بخشی از قصران، علی آباد کتول، سمت شرقی گیلان و بخشی از استان سمنان را قلمرو این زبان به شمار نمی‌آورد.

۳- در دوسمین ترک خوردگی امیر باواری نوشت: «بعید نیست که این "دیوان" و این "زندگی نامه" آمیخته به افسانه نیز باشد، آنگاه پایداری رندانه در لرزه‌ای دیگر: " چه بسا بتوان ثابت کرد



بخشی از اشعار منسوب به امیر به امیران دیگر تعلق دارد و این کاری است به غایت مشکل و همت بسیار بلند می‌طلبد. به باور او ثابت کردن حتی بخشی از سرود دیگران در

سروده‌هایی که به نام امیر پازواری گردآورده‌اند، ادعا و کار سترگی است که کمتر پژوهشگری تاب آن همه دشواری دارد!

پیدا است که منتقد خود را از زمره توانمندان بداند، برای همین پیش از به پایان رسانیدن مقاله، به روشنی، اما بی هیچ سندی درباره در هم کرد



سروده‌های امیری و نقش مردم داوری می‌کند. نخست کنزالاسرار و سروده‌های دیگری را که در آن کتاب نیامده است، بدون آوردن هیچ دلیل و نمونه روشنی، در دو بخش: ۱- اشعار منسوب، ۲- آثار امیر، از هم سوا کرد. در پی آن بی سنجش و نمودن آلباز، کمیت و کیفیت، دادگرانه مردم را بی جدا سازی عوام و یا خواص، بزهار شناساند: مشکل در آمیزی آثار امیر پازواری با شاعران دیگر مازندرانی سرا و افسانه سرایی مردم راجع به زندگی امیر را نیز باید به فهرست مشکلات افزود.

چند سالی است که دلبستگی نیما به امیر افسانه‌ای و پیروی از او در سرایش روجا زیانزد برخی شده است. نگارنده این گفتار بر پایه آنچه تاکنون از نیما به چاپ رسیده است، پژوهشهای مازندرانی‌شناسی او را چندان جدی نمی‌داند و بخشی از باور خود را در گفتار نقد شده آورده است. باید منتظر ماند بلکه در کشاکش حقوقی و ادبی دو همدستان کهن - شراگیم یوشیج و سیروس طاهباز - نوشته‌ها و سروده‌های چاپ نشده نیما در دسترس همگان قرار گیرد، پس از آن، می‌توان در این زمینه بهتر داوری کرد.

با این همه بجاست، که در ناگزیری نشان دادن خطای منتقد بر آن نوشته، به پدیده سرگرمی نیما اشاره شود. وی درست ناخوانده بر این باور است که: "نیما هم در روجا" هم در نامه هایش از امیر پازواری و گوهرش به صراحت یاد می‌کند. اما در "مجموعه‌ی کامل نامه‌های نیما یوشیج" (گردآوری و... سیروس طاهباز، تهران: علم، ۱۳۷۵، چاپ ۳: ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۵۰، ۴۰۲، ۴۲۴ [در چاپ مقاله کتابشناسی افسانه‌ی امیر پازواری در مجموعه امیر...: ۱۶۵-۱۷۴، نیامده است.]) هیچ نشانی از پیروی - حتی دوستداری - امیر پازواری نیست و نام گوهر / گهر نیز نیامده است. وی در چهار نامه، درخواست به دست آوردن کنزالاسرار مازندرانی داشت، در نامه‌ای نیز به خطا گمان برد که پیر بازار به خواست امیر ساخته شد: "گمان می‌برم این بازاری است که امیر شاعر معروف ولایتی آن را تأسیس کرده است" (همانجا، ۳۰۶).

زمان سنجی نامه‌ها از ۱۳۰۷/۱۲/۲ تا ۱۳۰۹/۱۱/۱۵ است نه بیش از آن. در سخن آغاز "روجا" به تاریخ بهمن ۱۳۱۸، نیز یادی از امیر پازواری و پیروی از او نشده است. (مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، گردآوری و... سیروس طاهباز، تهران: نگاه، ۱۳۷۳، چاپ ۳: ۶۱۴-۶۱۶) ناگفته نماند که دلدادگی امیر پازواری و گهر به هم نیز، از جمله داستانها است. همین باور ناروای منتقد یکی

از نشانه‌های چگونگی پیدایی و بالندگی افسانه در گذشته و اکنون است!

بر پایه داده‌های مجموعه نامه‌ها... نگارنده این گفتار گمان دارد از همان زمانی که نیما از روی ناچاری زندگی، سالی در بابل زیست (۱۳۰۷)، از روی سرگرمی به نگارش تاریخ ادبیات ولایتی (چاپ نشده) روی آورد. روشن است وقتی روی کرد نیما به تاریخ و ادب سرزمین "تفنی" باشد، رویگردانی از آن هم ناگزیر و زودرس خواهد بود و نیما نیز بر آن آگاه، برای همین در زمستان ۱۳۰۷ در نامه‌ای به آغاز کشمکش درونی خود درباره تاریخ ادبیات ولایتی اشاره کرد که: از تفنن‌های ادبی من است. باید چیزی باشد که مرا خسته و ذوق زده نکند. بالعکس من خیلی زود از این کار کسل شده‌ام. (مجموعه نامه‌ها: ۲۹۵) شاید در گریز از همین "تفنن" است که پس از آخرین تاریخ‌گذاری بر سخن آغاز روجا (بهمن ۱۳۱۸) تا گاه جانسپاری، در نوشته‌های به چاپ رسیده‌اش، هیچ سروده مازندرانی دیده نمی‌شود! نزدیک به ۱۱ سال به تاریخ و ادب مردم و سرزمینی که عشق می‌ورزید، هرازگاهی و تفننی اندیشید و نوشت.

براستی که هر گاه نیما به گونه‌ای جدی و پویا با این پدیده روبرو می‌شد در شکستن قالبهای سرود تبری / مازندرانی نیز می‌کوشید، نه آنکه تنها تماشاگر پیشرفت دیگران بماند. برای نمونه، احسان تبری سهواً [به فارسی بامداد، به گویش مردم سوادکوه] را چاپ کند (ماهنامه مردم، ۵، ش ۲ مرداد ۱۳۲۷: ۶۷-۶۶) و نیما سخنی نگوید و یا در روجا بماند! مگر آنکه بپذیریم که نیما بزرگ به دلایلی پژوهنده بایداری در زمینه مازندرانی و مازندرانی‌ها نبود. امیر دوستان! بر پایه عقل سلیم و دیدگاه دادگر، درست نیست که دربارش بیدرنگ واقعیتها، به هر ترفندی خود را زیر چتر ویژه نیما و یا دیگری پنهان کنید!

در بخش "نقد یا افترا" منتقد گرانمایه، اندک بردباری به جای مانده را به کنار زده، شوریده و شورانگیز ناروا و ناسازی‌هایی بیش از پیش، چون: ادعای باطل کردن، بر چسب ناچسب زدن، با آبروی دیگران در ادب بازی کردن، در آمیختن دوغ و دوشاب، حق نداشتن، نداشتن دلایل محکمه پسند، ناجوانمردانه و نا عادلانه، تنگ نظر، ترور شخصیت کردن، نثار نویسنده امیر پازواری بر ساخته برج می‌کند، بی آنکه دریابد که افزون بر افزودن آشفتگی‌های تاریخ و ادب تبرستان، می‌تواند عوام گریان و نیز اندیشه‌های پوسیده دشمن قلم را بشورانند. پیدا است در چنین هنگامه‌ای که از کنش آئین پژوهش و نقد آن بر تافته است، در واکنشی ویژه و آئینی، فرمان

ناشایست براند که نباید، نوشته‌ها، سندها و دستاورد پژوهش را نقد و بررسی کرد، بلکه باید به دست آورد که چه کسی و از کدام گروه اجتماعی و یا اقتصادی نوشته است؛ یعنی از راه شناخت خاستگاه و خواستگاه، جایگاه زندگی، پیشه و درآمد پدید آورنده!! شاید گزارش داده‌های آغاز و پایان گفتار برای آن بود که دستاویز ارزش‌گذاری این چنانی را بهترین روش سنجش پژوهشهای تاریخی، ادبی، هنری و نقد آنها بشناساند. بر پایه چنین شیوه خردمندانه و دادگرانه‌ای اگر نویسنده مهاجر / تبعیدی سخت کار کم درآمد، کارمند باز خرید، بازنشسته و یا پسرکار شده، دبیر خصوصی، دانشجو و یا راننده‌ای، در زمینه مازندرانی و مازندرانی‌ها چند برگی به چاپ رساند، نه تنها نمایانند کاستی و کزی نوشته‌اش بایسته نیست، بلکه شایسته ستودن است!

با شناخت روش "عوام" پسند منتقد برای روبرویی با نوشته‌های تاریخی و ادبی از خردمندان اجازه می‌خواهد به یک سویه نگری و خرده‌گیری نابجای وی درباره سبک و زبان امیر پازواری بر ساخته برج، آگاهانه سخنی نگوید، زیرا من مار نویسم او کشد نقشه مار. (وامی از نیما).

باید از منتقد و مانده هایش پرسید که نقد چاپ شده، چه دستاورد تازه‌ای برای شناخت امیران ادب مازندرانی دارد؟! چه سود از آنگونه نوشته‌ها، وقتی که خود، به آئین نقد گزارش شده و چکیده سخن "پایند نیستند؟ به باور این قلم دگیری است روزگار آشفته نویسی پشت سر گذاشته شد، هر چند هنوز شماری دیده بان امیر با عیار صومعه داران، "عوام" را به ستایش قطب خویش فرا خوانند!

آذر ۱۳۷۷ / دسامبر ۱۹۹۸ - آلمان



نشر گیلکان منتشر خواهند کرد

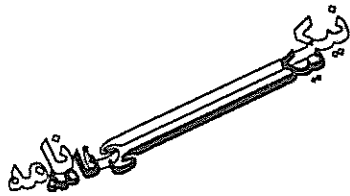
نیزه هیلهجه

(مجموعه شعر گیلکی به گویش کالیسی)

با آوانویشت، ترجمه فارسی، شرح و ازدها

از دکتر سید مجتبی روحانی

(م.م.مدج)



# آسایشگاه معلولین رشت

م. کوچانی

## تبلور معرفت و مدنیت مردم گیلان

چندی پیش دریکی از نشریات گیلان خوانده بودم که سازمان ملل ۵۰ هزار دلار به آسایشگاه معلولین گیلان اهداء کرده خواندن این خبر مرا شادمان کرد. زیرا در زمانیکه روابط ایران با آمریکا وضعی روشن و دوستانه ندارد، سازمان ملل که خالی از نفوذ آمریکا نیست به کمک مردم رشت قیام می کند.

پنجاه هزار دلار پول زیادی برای آسایشگاه موصوف نیست. زیرا مادر زمانی زندگانی می کنیم که بودجه شهرداری رشت از مرز نهصد میلیون تومان گذشته است. ولی جاذبه بهداشتی و خدماتی و مردمی شهر رشت، سازمان ملل را متوجه خودش می سازد، که وجود این مؤسسه مردمی و سایر تأسیسات که در رشت کم نیستند حکایت از فرهنگ والا و ممتازی می نماید که برای هر رشتی و گیلانی باید غرور آفرین باشد.

مردی مدیر و مدیر از مردم گیلان که مدیر کل امور بهداشتی گیلان بود و دکتر حکیم زاده نام داشت، جدا از شخصیت طبابت و ریاست، در سکوت معنویت پزشکی روح خدمتگذاری و انساندوستی را در خود پرورش می داد، مدام در گوشه و کنار گیلان درمانگاه می ساخت. وی سردی صاف و صادق و استوار و خوش قلب و پُراحساس بود، مردم هم او را دوست می داشتند و به درخواست های او پاسخ شایسته می دادند. تا آنکه این مرد لاهیجانی تصمیم گرفت که در رشت برای سالمندان و معلولان سر پناهی بسازد. دیناری هم نداشت.

زمین را از مرحوم حسین استقامت به رایگان گرفت و با دست ثقی و توکل پُربار کلنگ ساختمان را زد. آرسن میناسیان دارو فروش اینارگر شهر سا که معروف خاص و عام است با و جذب شد. بقول مولانا: جان گرگان و سگان از هم جد است متحد جانهای مردان خداست

این مردان خدا مستقفاً حرکت را آغاز کردند. مرحوم حاج محمد جعفر (قلی اوف) بازرگان معروف پولی را که در روز اهدا قابل ملاحظه و چشمگیر بود باین تشکیلات نوبا اهداء کرد. مردم هم کم و بیش یآوری کردند. زیرا کسی در رشت یافت نمی شد که از تقوی و پرهیزکاری (حکیم زاده و آرسن) آگاه و مطمئن نباشد.

بارها من شاهد بودم که مردم قسمتی از مخارج عزاداری عزیزان خود را باین مؤسسه اهداء کردند و می کنند. یا حتی پول (دلله) عروسی را که علی لنو و

بیهوده است و از سستی ناپسند نشأت می گیرد به آسایشگاه معلولان تقدیم می کردند و می کنند. یا بعضی اوقات برخورد کردم که مردم گوسفند قربانی به آنجا می فرستادند و احتمالاً بجای یک رأس دو رأس یا بیشتر می فرستادند.

این مردان مرد، که برخاسته از مردستان گیلان بودند با توکل و شهامت و بلکه تهور دنباله کار را گرفتند و سنگ بزرگی را که علامت نازدن بود برداشتند ولی بیداری و توانایی فرهنگی مردم رشت و گیلان آنانرا یآوری داد و سنگ مضللات از پیش پا برداشته شد. کار بیخ و بن پیدا کرد و بذر خورد و نیک نفسی ثمر داد و درخت پرشاخ و برگی گردید که اینک ما می بینیم واحدی است بزرگ و آبرومند که فقط در ماه میلغ هشتصد هزار تومان بابت حق بیمه پرسنل خود به اداره بیمه می پردازد و توجه سازمان ملل را بخود جلب می نماید.

اگر سازمان ملل هم کمکی نمی کرد یا نکند این مؤسسه با داشتن مدیران علاقمند و دیندار با یآوری مردم نیک نفس و خیر اندیش این تشکیلات را اداره خواهند کرد. دولت هم به آنجا عنایتی دارد. وقتیکه اینکار در رشت اتفاق می افتد و چنین مؤسسه ای پا می گیرد، ناگزیر این پرسش از ذهن ها می گذرد، آیا در شهرهایی مثل تبریز و یزد و مشهد هم چنین اتفاقاتی رو داده است. در حالیکه می دانیم تمرکز ثروت و سرمایه در رشت که مرکز استان است هرگز بقدر انبوهی سرمایه در مشهد و اصفهان و کاشان نیست. ما قصد تفرعن و یا تحقیر هیچکس را نداریم و همه مردم را جزه مردم مسلمان ایران کهنسال می شناسیم. ولی در این میانه شاکریم که رشتی هستیم و شهر و منطقه مان زادگاه آدم هائی مثل آرسن میناسیان و حکیم زاده و کاظم مژدهی و پیربازاری است که لازم است در این رهگذر داستان زیر بارباری ثبت در مطبوعات بنویسم که نشانی دیگر بر معنویت و حُسن تشخیص و بیداری مردم این خطه است، بخصوص آنکه از سوی مجتهدی مسلم بروز و ظهور کرد.

سالها بود که آسایشگاه معلولان رشت باجانفشانیهای مرحوم آرسن کار می کرد. روزی یک تن از مردم بازار در مسجد گلشن از مرحوم حاج سید حسن آقا بحرالعلوم می پرسد (پولی را گاهی برای آسایشگاه می دهم آیا شما بابت وجوه دینی قبول دارید؟) عادت مرحوم بحرالعلوم در پاسخ دادن بهر

پرش تازه تأمل زیاد یا سکوت بود. تا سرانجام چند نفر از مریدانش که یکی از آنان آقای حاج گل آقا فتوحی بازرگان بود و اینک زنده است. جناب بحرالعلوم را برای بازدید از تشکیلات (معلولان) می برند، آن سید جلیل القدر به آنجا رفت و کار را از نزدیک بازمینی و بررسی کرد. در همانجا رو به قبله ایستاد (آرسن) را با هیجان زیاد دعا کرد و روز بعد در مسجد گلشن از بالای منبر اعلان کرد هرکس بخواهد برای کمک به آسایشگاه معلولان به آرسن میناسیان پولی بدهد واز او قبض بیاورد، من آن قبض را بابت سهم مبارک امام از او خواهم پذیرفت

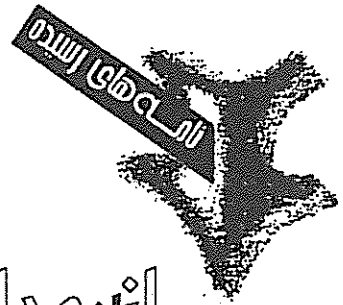
خواننده عزیز این موضوع را سراسری و کوچک فرض نکنند، آنها که مرحوم بحرالعلوم را می شناختند یا می شناسند می دانند که تا چه اندازه سخت گمان و دقیق و بلکه وسواس بود، تا حتی اگر می خواستی پولی باو بدهی آنقدر سؤال پیچت می کرد که آدم وازده می شد تا چه رسد که از او پولی بگیری، آنهم ارنمی و عیسوی باشی آنهم در خواست ناکرده، سپس مختار و آزاد باشی که باراده خودت پول را خرج بکنی ... یعنی امر محال ... ولی جاذبه عملکرد مسؤلان آسایشگاه که آرزو در وجود آرسن خلاصه می شد. مرحوم بحرالعلوم را بصدور چنین اجازه و فتوالتی وادار کرد که فکر نمی کنم در طول ایام ریاست و خدمات روحانیت در هیچ جای ایران چنین اتفاقی افتاده باشد که مجتهدی سخت وسواس و دقیق نمایندگی قسمتی از وصول خود را بیک مسیحی تفویض کرده باشد و خرج کردن او را هم تفیذ نماید. راستی مردم رشت (مخصوصاً جوانان) از شما می پرسم آیا این افتخار ندارد؟ آن پزشک و رئیس بهداشت، آن دارو فروش مسیحی اش و آنهم رئیس الفتقهای روش بین و بی رقیبش. در کجا غیر از گیلان به یک چنین پدیده زیبا و پر ارج می شود برخیزد کرد. چقدر خوب است که هیئت مدیره آسایشگاه که مردمی علاقمند و خیر خواه هستند یکی از روزهای سال را برای تجلیل از خدمات (آرسن و حکیم زاده) اختصاص بدهند و مدیران روزنامه و جمعی از مردم را دعوت کنند و هر سال این بزرگداشت را تکرار نمایند که در این کار علاوه بر بهره معنوی فراوان سود مادی هم برای آسایشگاه خواهد داشت.

## برای نیکی فردا خیلی دیر است ...

آدرس آسایشگاه  
رشت: سلیمان داراب - خیابان میناسیان  
تلفن: ۵۵۵۰۱۷ - ۵۵۴۶۴۸ - ۵۵۸۱۳۵  
فاکس: ۵۵۳۰۸۸

شماره حساب ارزی  
۳۷۰۱/۲/۲۰۰/۱۲۰  
نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت

شماره حساب های کمک به آسایشگاه  
بانک ملی شعبه مرکزی رشت ۲۹۲۹/  
تجارت ۹۵۷۸۶ / ملت ۵۶۶۶۲ /  
صادرات ۲۷۸۰ / رفاه کارگران ۵۷۰



## انزلی میان نامه‌ها

### دریای کاسپین

...حدود پنج سال پیش جلسه‌ای در کشتی میرزا کوچک خان، در ساحل انزلی با حضور یکی از وزراء تشکیل شد. تصمیم گرفته بودند نام دریای خزر را عوض کنند و پس از مذاکرات مفصل گفتند که "دریای مازندران" نامیده شود. در این وقت رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت بندرانزلی بر مبنای کتاب (شهرهای شمالی ایران به زیر آب می‌روند؟) نوشته اینجناب، پیشنهاد کرد نام دریای "خزر" به دریای "کاسپین" تغییر داده شود که بعد از بحث و نظر خواهی تصویب شد.

تا این که در صفحه ۱۶ شماره ۵۳ مجله گیله‌وا، آقای سید حسین موسوی، تحت عنوان "دریای کاسان" مقاله‌ای در همین زمینه نوشتند، از این رو لازم دیدم در باره "دریای کاسپین" و همچنین نامهای بسیاری که بر این دریا نهاده شده یاد کنم، زیرا در هیچ نقطه جغرافیائی در دنیا اینهمه نام نیست. اما ذکر همه آنها در مجله ممکن نیست بویژه که یک بار هم در شماره ۴۳ و ۴۲ در این زمینه مطلبی مفصل چاپ شده است. اما به اعتقاد من از مجموع نامهای این دریا که در کتاب تاریخ جامع انزلی تألیف اینجناب مفصلاً آمده است، عنوان دریای کاسپین هم بخاطر قدمت، هم آشنایی مردم اروپا با آن و هم آهنگ خوش آن مناسب تر است...

بندر انزلی - عزیز طویلی

### از رشت تا ترنیداد

جناب جکتاجی عزیز

... نمی دانم پروفیسور پیتز. جی چلکورو سکی را تا چه حد می شناسید؟ این مرد که از ایام جوانی فارسی را در تهران یاد گرفته و ۲۷ سال پیش برای نخستین بار در رشت مراسم تعزیه محرم حسینی را دیده چنان محسوس و فریفته آن شده که تمامی سالهای بعدی را تا کنون وقف پژوهش و دیدار درباره تعزیه‌ها در ایران و جهان کرده است. وی که اکنون ۶۵ سال دارد اصلاً لهستانی تبار و تبعه آمریکاست و بعنوان استاد فارسی دان و شرق شناس در دانشگاه نیویورک تدریس می کند. اما چیزی که وی را میان محققان و پژوهشگران مشهور کرده است تألیف یکی از جامع ترین و کامل ترین کتابها در مورد تعزیه و نمایش های مذهبی ایرانی است به نام "تعزیه، هنر بومی و پیشرو ایرانی" که با ترجمه آقای داود حاتمی از سوی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در ۴۱۰ صفحه، قطع وزیری منتشر شده است.

اما آن چه مرا وادار به نوشتن این نامه کرد این است که استاد در ابتدای سخنرانی خود اظهار داشت «برای نخستین بار که حدود چهل سال پیش - اوایل سال ۱۳۴۰ - به رشت سفر کرده بودم قضا را در ایام عزاداری ماه محرم، در یکی از تکایای مذهبی شهر رشت به یاری و راهنمایی دوستی گیلانی حاضر شدم و آن را با دل و جان دیدم و اکنون چهار دهه است که در تمامی ایران و جهان دل مشغول به آنم و راجع به آن پژوهش می کنم...»

استاد سخنرانی خود را از رشت شروع کرد و به ترنیداد و دریای کارائیب در آمریکای لاتین و مهاجران هندی تبار و شیعی این جزیره و مراسم تعزیه میان آنان ختم کرد...

ارادتمند - منوچهر پرشاد (تهران)

### کشتی میرزا کوچک خان کجا پهلو گرفته است؟

...میرزا کوچک خان سردار جنگل و آزادیخواه مبارز در گیلان تولد یافت، علیه ظلم و ستم پیا خواست، با یگانگان و اجنبی پرستان جنگید و در راه مین و وطن پرستی سر خود را هدیه مردمش کرد. از همین روست که مردم گیلان خیابانها، میدانها، مغازه‌ها و مؤسسه‌ها به نام او کرده‌اند و به آن افتخار می کنند. حتی یک کشتی سفید رنگ چند طبقه به نام او کرده‌اند که سالیانی چند در اسکله انزلی پهلو گرفته بود و چون

قوی سفید سبک بال جلوه خاصی به این شهر بخشیده بود. گاهی نیز میان انزلی و باکو آمد و شد داشت و مسافر حمل می کرد.

اما یک بار همه مردم انزلی متوجه شدند که دیگر نشانی از این کشتی زیبای تفریحی و مسافربری نیست. الان ماهیاست که کشتی میرزا کوچک خان را از آبهای گیلان خارج کرده‌اند، به چه انگیزه‌ای خدا می داند. همین قدر گفته شود که کشتی مزبور اینک در اختیار "سپاه" در بندر نوشهر است و زیبایی و جلوه آن ارزانی مردم نوشهر شده است.

ولی چرا یک کشتی مسافربری گیلان در خدمت یک نهاد نظامی آن هم در یک استان دیگر باشد برای مردم گیلان جای سؤال است. چشمان مردم انزلی به دیدار دوباره کشتی میرزا کوچک خان روزشماری می کند و امیدوارند که به مدد شورای شهر بندر انزلی هرچه زودتر به ساحل این شهر برگردانده شود...

بندر انزلی - محمد نقی بارور

### ادیبان جنگلی

...اینک که پیکر تراشان بکاری سترگ دست زده‌اند و پیکر سردار جنگل را در میدان مرکزی شهر رشت نصب کرده‌اند. اکنون نوبت شاعران این خطه مرد پرور و آزاد اندیش است که برای سرداری چنین دلاور و ستم سوز که با استعمار شرق و غرب عالم مردانه جنگید و گوی سبقت را از همگان ربود و در هوای آزادی و استقلال مین و پاسداری از ارزش های اسلام در سرمای جانگداز آخر پائیز در گردنه گیلان به

خلخال جان به جان آفرین تسلیم کرد، جانانه بسرایند تا خاطره آن جان جانان و یگانه دوران، بار دیگر در اذهان عموم خاصه گیلانیان سلحشور جاودانه بماند. نگارنده با تقدیم غزلی در وصف سردار جنگل به گیله‌وا پیشنهاد دارد، گیله‌وا طی فراخوانی از شاعران گیلان بخواهد آثار خود را در این زمینه برای نشریه بفرستند تا شاید مجموعه‌ای فراهم آید و یادگار بماند انشاء...

### چی بیگفته مگه ماها

کونیمی جان تی ره قوربان، اما رشت جاغالان رشتا آذین کونیمی، تا تو بایی کاسه چومان تی تفنگا، بنه تی دوش، تی برارانا دوخان زود بیا تاخندان اسبا، کله خوکا دتران ترا آواز دهیمی، دست جمعی "بزه اوخان" جه آچن کلمه عزیز، شرح مفصل تو بخان بیا پا تاوه بوکون، جنگ و جدالا، دوکوشان چی به مرهم بنی باز، تسک دیلا باتی گبان خُبه تی دردا بیگی، خلوتی با آب روان رشت - ابراهیم شکری

وقت تنگامه بیا، جنگل و دشتا دتابان تو اگر رادکفی، بازار "کسما" اوچینه جنگل فومن و گسکر، هنوزم گریه کونه چی بیگفته مگه ماها، چی ره لوچی نزنه؟ شب درازه، اگه آ لویسی مستان واهالید امی دلیل تنگه، کی ره، قصه‌ی دلیل تنگی بیگیم خرس و رویاه و پیچا، جمله هوشانید آ برار چی به باز فاندیری، آ دامون بزا دورا دورا وستاکون شکری، کی وا گوش بداره درد دیلا

## هفته نامه گیلان ما

با سلام و تقدیم ارادت، در شماره ۵۳ مجله گیله‌وا صفحه ۷ ضمن اعلام خبر انتشار "گیلان ما" نام مدیر و صاحب امتیاز را دکتر علی فائق و تاریخ انتشار را دی ماه ۱۳۵۹ تا تیر ۱۳۶۰ در ۲۷ شماره اعلام داشته‌اند. ضمن تشکر باید به اطلاع برسانم که "گیلان ما" به صاحب امتیازی و مدیریت مسئولی اینجانب دکتر محمد علی فائق در در دوره از تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۵۹ تا ۵ شهریور ۱۳۶۲ بطور هفتگی در ۶۹ شماره چاپ و انتشار یافت.

ارادتمند - محمد علی فائق

## درباره گیلماز

«... ما زانندان نام نوساخته‌ای برای طبرستان است و حکیم فردوسی به ضرورت وزن شاهانه آن را بجای طبرستان بکار برده است. "گیلماز" ترکیب نادرستی است زیرا اگر "گیل" هم داشته باشیم "ماز" نداریم، اگر "ان" را از ما زانندان بیافکنیم "مازندر" بجای می‌ماند نه "ماز"...

رشت - مصطفی موسوی

لـ گزافه سخن نیست اگر گفته آید هفته نامه گیل آرا (گیله‌وا) نشریه ارزنده‌ای است که جای خود را در جامعه مطبوعات و بویژه در دل گیلانیان ملت‌گرا که مفاخر قومی خویش را پاس میدارند باز کرده است. من در خانه یکی از اندیشمندان گیلانی هفته نامه گیله‌وا را که گویا پسین شماره این هفته نامه بود با نگاهی گذرا دیدم و یادآوری دو نکته را در این رابطه ضروری دانستم.

نخست درباره واژه خزر است که در مقاله ارسالی بوسیله برادرم رحمت موسوی شاعر نامدار معاصر جهات بکار نبردن این واژه را توضیح داده‌ام.

دوم اینکه واژه مرکب گیل ماز درست نیست زیرا در واژه ارستانی مازن حرف نون جزء واژه است و گیل مازن صورت درست این واژه مرکب است که در مقام اختصار گوئی و اختصار نویسی کاربرد واژه گیل مازن درست‌تر و برزنده‌تر است.

در اوستا بطوری که میدانید ژرن - با گلن یا گیلان و واژه متداول ما زانندان - مازن + در آن و در نتیجه واژه ما زانندان واژه مرکب است نه واژه بسیط. واژه ما زانندان یعنی جایی که ما زانان در آنجا زندگی می‌کنند. با آرزوی شادکامی و پیروزی برای شما در خدمتگزاری به ادب و زبان گیلکی.

تهران - سید حسین موسوی

## گیله‌وا

## وهاشته شهر، وهاشته استان

"وهاشته شهر وهاشته استان" شما در ماهنامه‌ای ارزشمند گیله‌وا که اکنون به دلیل مشکلات مالی و فنی چند ماه یکبار منتشر می‌شود مرا وادار کرد تا این نامه را برایتان روانه کنم.

پیش از هر چیز بگویم از زمانی که شماره نخست گیله‌وا منتشر شد جدای برخی اختلاف سلیقه و نظرها که حتی نزد دو برادر تنی از یک خانواده نیز ممکن است وجود داشته باشد گیله‌وا را نشریه‌ی مورد پسند خود می‌دانستم و می‌دانم و مطالب آن را با علاقه پیگیر بوده و هستم.

چون خود از دست اندرکاران نشریه هستم می‌دانم در این وانفسای مشکلات اقتصادی کشور انتشار مجله‌یی در ابعاد و اندازه‌های گیله‌وا دور ۳۰ یا ۴۰ صفحه با چه مشکلاتی همراه است و مطبوعاتیهای استان چگونه رنج و عذاب این مشکلات را به جان می‌خرند تا "استان وهاشته‌ی" گیلان چیزی از دیگر استان‌های کشور کمتر نداشته باشد.

با شما هم عقیده هستم که گیلان امروز آستان حوادث و اتفاقات ناگوار است و حتی این مطالب را در هاتف نیز عنوان کرده‌ام اما معتقدم این حوادث ناگوار به دلیل ضعف فرهنگی مان به وقوع خواهد پیوست و در این میان مطبوعاتیهای گیلان نقشی بسیار حساس و مهم برای خط دمی به افراد جامعه دارند تا دامنه‌ی ناگوار این رخدادها را کاهش دهند و برای حل مشکلات توجه سولان کشور و مقامات استان را جلب کنند.

اعتقاد دارم که مطبوعاتیهای استان - البته آنهایی که درد فرهنگ و مردم دارند - باید پشتیبان هم باشند و با قلم که این روزها به شدت زیر تازیانه‌های ناجوانمردانه کمر راست نگه می‌دارد همدیگر را یاری دهند.

خوشحالم از اینکه گیله‌وا روز به روز به ایده‌آلها نزدیک می‌شود و با پرهیز از اختلافات جزئی که در هر جمعی ممکن است وجود داشته باشد به مسایل و موارد اساسی می‌پردازد.

انتظار دارم روزی برسد که گیله‌وا به موقع و ماهیانه در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد و خدمات فرهنگی اش گسترده‌تر شود.

انشاء الله سال ۷۸ با تلاش و کوشش ما سال نزدیکی هرچه بیشتر اهل قلم به همدیگر و انسجام فکری آنها باشد.

سید حسین ضیابوری سیدین

مدیر مسوول هاتف

۷۸/۴/۳

## کانون دانشجویان گیلانی

در تاریخ چهارشنبه ۲۵ فروردین ۷۸ نخستین گردهمایی کانون دانشجویان و دانش‌آموختگان گیلانی دانشگاه علم و صنعت تهران تشکیل گردید. در این مراسم که دانشجویان و اساتید گیلانی همچون آقایان دکتر آریا نژاد (دکترای مهندسی صنایع)، دکتر روئین تن (دکترای مهندسی برق)، دکتر شیدفر (دکترای ریاضی کاربردی) و مهندس یوسفی (فوق لیسانس معماری) حضور داشتند. انتخابات شورای مرکزی کانون انجام شد و ۵ نفر عضو اصلی و ۳ نفر عضو علی‌البدل شورای مرکزی انتخاب شدند. همچنین خانم ساحره حیدری از ننگرود به قرائت مقاله پرداخت و آقای مازیار نظری از سیاهکل، شعر خویش را قرائت کرد. مجری جلسه، آقای بهمن بالائی نیز در فواصل برنامه، با ارائه‌ی شعر "به شو بشوم روخته" از زنده‌یاد محمود پاینده، مختصری از زندگینامه مرحوم شیون قومنی و شعر "مرثیه جنگل" از هوشنگ ابتهاج، شمه‌ای از احوال و آثار بزرگان شعر و ادب گیلان را ارائه داد.

آقای دکتر شیدفر نیز که از مفاخر ریاضی ایران محسوب می‌شوند، در این مراسم به سخنرانی پرداختند و حرکت دانشجویان دانشگاه علم و صنعت را مورد تأیید و تشویق قرار دادند. حضور ایشان که تا پایان مراسم با شور و شوق برنامه‌ها را دنبال می‌کردند، موجب دلگرمی و امتنان خاطر برپا کنندگان جلسه و حاضران گشت.

همچنین در این مراسم، اساتمامه کانون قرائت شد و نویسندگان آن، به دفاع از اساتمامه پرداختند که در پایان با قیام حضار، تصویب گشت. این مراسم با استقبال گرم دانشجویان گیلانی مقیم تهران است و بیش از ۱۰۰ نفر در آملی تئاتر دانشکده صنایع دانشگاه آمل و صنعت، برنامه را دنبال کردند.

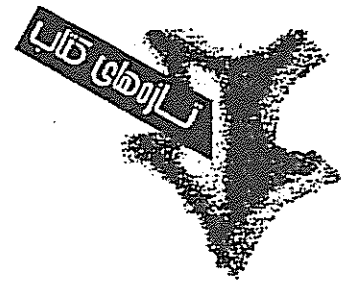
اهداف این کانون، یکی تقویت بنیه عمرانی و فرهنگی شهرستانهای گیلان و دیگر، بررسی و حل مشکلات دانشجویان گیلانی مقیم تهران است و تلاش بر این است تا فعالیت‌های این کانون در سطح سایر دانشگاه‌ها علی‌الخصوص دانشگاه تهران گسترش یابد.

شورای مرکزی هر هفته در محل دانشگاه تشکیل جلسه می‌دهد و گردهم‌آیی بزرگ آینده این کانون، پانز ۷۸ در دانشگاه گیلان خواهد بود که مراتب متعاقباً اعلام می‌گردد. این کانون به هیچ حمایت و پشتوانه مالی دسترسی ندارد و تنها به همت و غیرت دانشجویان گیلانی اداره می‌گردد.

اعضای مؤسس این کانون عبارتند از: مرتضی مهدی زاده (معماری) - بابک بهبودی (عمران) مازیار طاقانی (برق) و خانم امین ناصری (ریاضی)

در پایان لازم به ذکر است که برنامه اجرایی موسیقی به دلیل مصادف شدن مراسم با روز سوم شهید شدن امیر سپهبد علی صیاد شیرازی لغو شد.

[با تشکر از علی بالایی ننگرودی]



**ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گیله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان ۲۰ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.**

**الف - کتاب‌های مربوط به گیلان و مازندران (گیلماز)**  
 \* **سیمای تاتار گیلان / رضا میر معنوی / [زشت]**  
 انجمن نمایش شهرستان صومعه سرا، ۱۳۷۸ / ۲۶۹ ص. رحلی، ۱۷۰۰ تومان

در صفحه عنوان کتاب قید شده: دفتر اول، ویژه غرب گیلان، بدیهی است دفتر دوم به شرق گیلان و دفتر سوم به رشت مرکز استان اختصاص خواهد داشت تا بدین وسیله سیمای تاتار گیلان بخوبی شناسانده شود. در دفتر حاضر به تاریخ تاتار و سیمای آن در شهرستان‌های فومن، صومعه سرا، انزلی، تالش و آستارا پرداخت شده است. مؤلف کتاب خود از هنرمندان پهنه تاتار و از دل سوخگان هنر نمایش در گیلان است که در عرصه‌های بازیگری و کارگردانی کارهای نمایشی ارائه داشته است.

\* **چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای تالش / به کوشش و نگارش علی عبدلی / رشت، گیلکان، ۱۳۷۸ / ۲۷۱ ص. رقی، ۱۰۰۰ تومان**

در این کتاب چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای تالش و بخشی از غرب گیلان آمده است که عبارتند از: رساله اول: جواهر نامه لنگران از سعید علی بردگاهی (تحریر سال ۱۲۴۵ خورشیدی) رساله دوم: سفرنامه طوالش از ابونصر میرزا حسام السلطنه (تحریر ۱۲۶۹ خورشیدی) رساله سوم: نهضت مشروطیت و اوضاع تالش از علی عبدلی و رساله چهارم: نامه‌ها و اشعار تاجماه آفاق الدوله.

\* **تاریخ کادوس‌ها / علی عبدلی / تهران، فکر روز، ۱۳۷۸ / ۳۰۴ ص. رقی، ۱۲۵۰ تومان**

کادوس‌ها قوم باستانی گیلان و از اقوام سلجوق و تاریخ ساز ایران در عصر کوروش و داریوش (پیش و پس از آنها) بوده‌اند که در کتب تاریخی مختلف به اختصار از آنها یاد شده است. در این کتاب سرزمین، سرنوشت و فرهنگ آنها مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته است و برای اولین بار به تفصیل نوشته شده است.

\* **مشاهیر تالش / علی عبدلی / بی جا، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۸ / ۲۰۸ ص. رقی، ۸۰۰۰ ریال**

کتاب دارای ۶۲ مدخل است که در آنها شرح حال مختصر و مفصل بزرگان و مشاهیر تالش اعم از سرداران، عالمان، شاعران، هنرمندان و عارفان آمده است. مؤلف در باره‌های موارد بزرگان غیر تالشی ساکن منطقه نیز به عنوان مشاهیر تالشی یاد کرده است.

\* **چای در ایران، پژوهش مردم شناختی / محمد میر شکرانی با همکاری سید علی زیبا کناری / رشت، گیلکان با همکاری سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۸ / دوازده + ۲۲۰ ص. رقی، ۹۰۰ تومان**  
 کتاب پژوهشی در زمینه مردم‌شناسی است و مقارن با برگزاری نخستین جشنواره چای در ایران چاپ شده است. در این کتاب پیشینه ورود چای به ایران، شیوه‌ها و موارد مصرف، تاریخچه و چگونگی کشت و تولید و به طور کلی جایگاه فرهنگی چای و اشیاء و ابزارها و وسایل مربوط به مراحل مختلف کشت و برداشت تا مصرف آن مورد بررسی قرار گرفته است. طرح‌ها و عکس‌های متنوعی بخش پایانی کتاب را زینت بخشیده است. کتاب با نام‌های همگانی همراه است.

**ب - آثار مؤلفان و هنرمندان گیلماز**  
 \* **ستاره باران / هاشم نبی زاده / رشت، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۸ / ۱۰۷ ص. رقی، ۵۵۰ تومان**

مجموعه‌ای از رباعیات سیدهاشم نبی زاده متخلص به ه. ن. خزر است: در دام تو کس چونم گرفتار نشد / مست تو به هیچ شیوه هشیار نشد / خویبست فتاده در میان یاران

یک خفته از این میانه بیدار نشد  
 \* **بهار لاله رخان / محمد هادی جلالیانی / رشت، گیلان، [۱۳۷۸] / ۱۱۲ ص. رقی، ۶۰۰ تومان**

مجموعه ۶۳ قطعه شعر در قالب‌های نو و کلاسیک است از محمد هادی جلالیانی متخلص به «حاذم». شاعر دبیر بازنشسته ریاضی است که اینک در فراغت ایام تجلیات ذوقی خود را در دفتری گرد آورده است.

\* **طوقی / اصغر نژادبخش / تهران، سیمرو، ۱۳۷۸ / ۱۴۸ ص. رقی، ۶۰۰ تومان**

مجموعه ۵ داستان از نویسنده جوان گیلانی است. عنوان کتاب برگرفته از یکی از داستان‌هاست.

\* **لایه ازن، سیر حفاظتی حیات / گردآوری و ترجمه احمد محامد، ویراستار: احمد سمیعی (گیلانی) / تهران، گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۷۷ / ۳۱۳ ص. وزیری، ۲۷۰۰ تومان**

کتاب در ۸ بخش و به زبان علمی تأثیرات گازهای گلخانه‌ها را در تغییر آب و هوای کره زمین بازگو می‌کند. مترجم که از مهندسان صاحب نام گیلان است حاصل مطالعات عمیق و بررسی‌های دقیق دانشمندان و کارشناسان بنام جهان را که طی مقالات مستقل عرضه شده بود در این کتاب یکجا گردآوری کرده و به زبان فارسی برگردانده است.

\* **چهل چیستان / علیرضا زارع لاکانی / بی جا، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۸ / ۲۲ ص. جیبی، ۲۰۰ تومان**  
 شامل چهل چیستان بر ساخته و منظوم است که برای سرگرمی و آزمون هوش نوجوانان سروده شده است

**ج - آثار دیگر**  
 \* **حضور / قباد آذر آیین / تهران، سیمرو، ۱۳۷۸ / ۱۳۵ ص. رقی، ۶۰۰۰ ریال**

مجموعه ۲۵ داستان کوتاه از نویسنده جوان جنوبی است.  
 \* **دلخوشی‌های پراکنده / ناهید کبیری / شیراز، نوید، ۱۳۷۸ / ۱۲۳ ص. رقی، ۴۹۰ تومان**

مجموعه ۵۰ قطعه شعر است در قالب نو. از این شاعره قباد دفترهای بلدا، لحظه‌ها در باد، آرزوهای بایزی، غروبی‌ها و در ستایش خورشید منتشر شده است.

\* **یکی هم این است / مسعود فرح / بندر عباس، چی چی کا، ۱۳۷۷ / ۱۱۰ ص. رقی، ۴۵۰ تومان**

گزینه شعر سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۷۶ شاعر است در سه فصل: یکی بگو که سایه ندارد با ۴۲ قطعه - یکی هم این است با ۲۲ قطعه و این گاه از آغاز شدن با ۱۶ قطعه شعر نو

\* **دوشیزه آگنی / ناهید توسلی / تهران، هنوز، ۱۳۷۷ / ۱۰۶ ص. رقی، ۴۰۰۰ ریال**

مجموعه شش داستان کوتاه از نویسنده هنرمند خانم ناهید توسلی است. عنوان کتاب برگرفته از نام اولین داستان است.

**آگتشارت هیئتمنت منتشر کرده است:**

- \* فراما سوئدی و جمع‌بندی سری در ایران
- \* ایراهیم صادقی نیا
- \* نغمه ایران، از آثار فاخر جناب خلیج فارس
- \* دانتیل برکین ترجمه ایراهیم صادقی نیا
- \* سلفه کورایی / نوالیتار سیم
- \* مستشرق کلانتر
- \* عاشقانه‌ها، گزیده‌ی سروده‌های شاعران امروز ایران
- \* نیاز بعضویشناسی

**نسل قلم منتشر کرده است:**

- \* مارتین لوتر لوی، ایچ. ایچ. گرین | خشایار دیبسی
- \* ویرجینیا وولف / نرارد بلکتون | لیدا نصرتی
- \* آکسی دو توکویل / جان لوجاک | خشایار دیبسی
- \* مسوتسکیو / لوزوزه حراری (و) جین مک لاند | خشایار دیبسی
- \* جوزف کانراد / سی. بی. کاکس | علی خزاعی فر
- \* دنی دیدرو / گیتا می | عبدالله کوژی

**نشر تجربه منتشر کرده است:**

- \* پیر بانوی کوچک (نمایشنامه) / آرنولد وسکرا، ترجمه حسن ملکی
- \* خاموشی دریا (نمایشنامه) / زان برودر، ترجمه حسینعلی طباطبایی
- \* فریب خورده (نمایشنامه) / جوین اتکیز | ترجمه هوشنگ حسینی
- \* مرده‌ها سکوت می‌کنند (داستان) / آرتور اشیتزل | ترجمه علی اصغر حداد

**خدمات پستی گیله‌وا**

**در خدمت دوستداران فرهنگ بومی شمال «گیل‌ماز»**

کتابهای «گیل‌ماز» که با ستاره مشخص شده است از طریق سفارش به گیله‌وا از هر نقطه کشور با پست سفارشی قابل تهیه و خریداری است. علاقمندان در صورت تمایل می‌توانند معادل قیمت کتاب مورد نظر + ۲۰۰ تومان هزینه پستی تمیر ارسال فرمایند (لطفاً با پست سفارشی اقدام فرمایید). بدیهی است کتابهای سفارشی در اسرع وقت به نشانی آنها ارسال خواهد شد.



بزودی منتشر می شود

## گیلهوا

ویژه‌ی: «هنر و اندیشه»

زیر نظر: محمد تقی صالح پور - علی صدیقی

با آثاری تازه و منتشر نشده از:

منوچهر آثی - علی باباجاهی - رضا برهانی - محمد امین آرزو - غلامرضا بگوری - شاپور بنیاد - سیمین بهبهانی - سعید بیازگی - عسکر یارسی - محمد پوننده - محمد تقی پور احمد جکتاجی - سینا جهاننده - رضا چایچی - احمد خدا دوست - علی خدا حق - مجید دانش آراسته - عبدالعلی دستغیب - اکبر رادی - نصرت رحمانی - آرش رحمانی - محمدرضا زراقی - حسین رسول زاده - لاله رسول زاده - محمدرضایی راد - شهرام رفیع زاده - ابراهیم رهبر - مهدی ریحانی - محمد علی سیالو - یزدان سلحشور - عنایت سمعی - احمد شاملو - فرحناز شریفی - سیدعلی صالحی - سعید صدیق - کامبیز صدیقی - ایرج ضیایی - طاهر طاهری - سید محمد طلوعی - فرزانه - محمود طیار - هوشنگ عباسی - علی عبدالرضایی - هرمز علی پور - مهر داد فلاح - محمود فلکی - احمد قربانزاده - فرهاد کاسی نژاد - رفیه کاویانی - منوچهر کریمی نژاد - محمد باقر کلاهی اهری - بیژن کلکی - کاوه گوهر بن - یاکسیما محوری - محمود منتقدی - حافظ موسوی - بهنام ناصح - بیژن نجدی - یحسان نوری - و: لوسین گلدمن - تیم باولینگ.

ویژه "هنر و اندیشه گيلهوا" برای مشترکانی که کارت اشتراک شماره‌های ویژه گيلهوا دارند به صورت رایگان و در اسرع وقت ارسال می شود.

## نخستین یادگار نامه‌ی گيلهوا، ویژه اکبر رادی

نمایشنامه نویسی برجسته ایرانی

به کوشش فرامرز طالبی

بزودی منتشر می شود

این ویژه نامه برای مشترکانی که کارت اشتراک شماره‌های ویژه گيلهوا دارند به صورت رایگان در اسرع وقت ارسال می شود.

## یک پیام

گیلهوا به موازات چاپ و انتشار مجله اصلی، گاهی به مناسبتی دست به انتشار ویژه نامه‌های مستقلی می زند که فقط در شهرهای گیلان میان کتابفروشی‌ها و برخی کیوسکهای مطبوعاتی فعال توزیع می شود. از این رو مشترکان عزیز و طیفی از خوانندگان علاقمند گيلهوا در خارج از استان و کشور از خبر چاپ و انتشار آن به دورند و وقتی در مجله شماره بعد با خبر می گردند مایل به تهیه آنها می شوند. بنا به درخواست برخی مشترکان خارج از گیلان و ایران پیشنهاد می کنیم مشترکان عزیزی که مایل به دریافت این گونه ویژه نامه‌های مستقل می باشند می توانند به اختیار خود مبلغی (که حداقل از ۲۰۰۰ تومان در داخل کشور و ۵۰۰۰ تومان خارج از کشور کمتر نباشد) به حساب ماهنامه وارین نمایند و پشت حواله حتماً قید فرمایند مربوط به دریافت ویژه نامه‌های گيلهوا. برای این عزیزان دفتر مخصوصی تهیه شده است تا منبعد ویژه نامه‌های گيلهوا نیز به نشانی آنها پست شود. این پیشنهاد شامل آن دسته از خوانندگانی که گيلهوا را مستقیماً از مراکز فروش ما در تهران، مراکز استان‌ها، شهرهای دور دست و یا خارج از کشور تهیه می کنند نیز می باشد با این تأکید که نام و نشان دقیق (حتی المقدور تایپ شده) خود را برای ما بفرستند.

## بخارا

مجله فرهنگی و هنری

مدیر و سردبیر: علی دهباشی

شماره ششم مجله فرهنگی و هنری بخارا با مقالاتی از نویسندگان، مترجمان، و استادان برجسته فرهنگ، ادب و هنر ایران منتشر شد. آثاری از:

عبدالحسین زرین کوب - داریوش شایگان - کیکاووس جهاننداری - جلیل دوستخواه - ایرج افشار - انور خامه‌ای - یحیی زکاء - عبدالحسین آذرنگ - بزرگ نادرزاد - منوچهر ستوده - ه.ا. سایه - ادیب برومند - فریدون مشیری - سیمین بهبهانی - عبدالله کوثری - هما ناطق - مینو مشیری - ویدا فرهودی - مرجان انصاری - پرویز بابایی - یونہ ندائی - ایرج یارسی نژاد - رامیوند شهابی - سیروس شمیسا - مهری بهفر - عمران صلاحی - شارلوت گریگوریان - پرویز کلانتری - مهین بانو اسدی - هرمز همایون پور - مسعود رضوی - شفق سعد - منصور اوجی - آمنه یوسفزاده - پانته‌آ مهاجرکنگرلو - ایرج هاشمی زاده - مرجان سکاکی - صفدر تقی زاده - م. آزاد - رضا سیدحسینی - بیژن ترقی و ...

تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲ تهران - صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵

## چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل

سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



# گیله‌وا

دوره تجلید شده

و کامل گیله‌وا یا صحافی لوکس و زرکوب

سال اول ۲۴۰۰ تومان

سال دوم ۲۲۰۰ تومان

سال سوم ۲۰۰۰ تومان

سال چهارم ۲۰۰۰ تومان

سال پنجم ۲۰۰۰ تومان

سال ششم ۲۰۰۰ تومان

سال هفتم ۲۰۰۰ تومان

## یک دوره کامل هفت ساله ۱۴۶۰۰ تومان

علاقمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری

۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت به نام گیله‌وا و اریز و اصل فیش آن را به نشانی

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند.

مجلدات گیله‌وا در اسرع وقت

بایست سفارشی برای آنها ارسال می‌شود.

هزینه پستی بر عهده گیله‌واست

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا

بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی